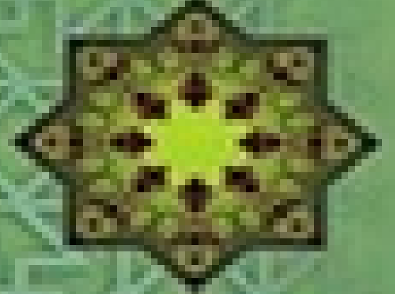
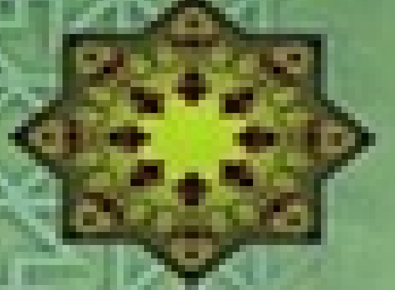
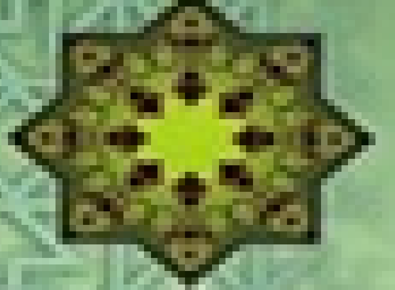
ادب

خیال، عقل و قلب

اصغر طاهرزاده

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، 1330 -

عنوان و نام پدیدآور : ادب خیال، عقل و قلب/ اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، 1388.

مشخصات ظاهری : [159] ص.

شابک : 14000ریال 978-964-2609-19-2:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : خود راهبری

موضوع : خودآموزی

موضوع : دانش و دانش اندوزی

موضوع : مطالعه و فراگیری

رده بندی کنگره : BF637 /خ87 ط2 1388

رده بندی دیویی : 158/1

شماره کتابشناسی ملی : 1773234

ص: 1

اشاره

ادبِ خیال، عقل و قلب

اصغر طاهرزاده

فهرست مطالب

ص: 6

ص: 7

باسمه تعالی

1- ادبِ «خیال»، «عقل» و «قلب» از انسان، موجود متعادلی می سازد که به راحتی می تواند با حقایق عالم مرتبط شود و استعدادهای معنوی خود را به شکوفایی برساند.

2- چگونه وقتی خیال انسان در اختیار انسان نیست انسان می تواند مدعی باشد موجود مختاری است؟ مگر وقتی خیالاتِ انسان، اختیار او را تحت تأثیر قرار می دهد باز جایی برای اختیارِ آزاد می ماند؟

انسانی که با تمرکز عقلی و قلبی توانست متوجه حقایق عالم شود و توجه جان خود را به سوی آن ها سوق دهد، می تواند اختیار خود را به کار بندد تا جان خود را همنشین حقایق معنوی نماید.

3- همچنان که اگر خیالات خود را رها کنیم قوه ی واهمه، خیالات را به ناکجاآبادها می کشاند و عمر انسان را با بی محتوایی کامل همراه می کند، اگر قوه ی خیال را تحت تأثیر عقل و قلب قرار دهیم، خیالاتِ

انسان با صُوَر نوری مأنوس می گردد و زندگی را از حالت خشکِ عقلانی به شعف معنوی رهنمون می شود.

4- همه ی حقیقت انسان قلب و دل اوست، اگر توانست قلب خود را ادب کند بقیه ی قوا و اعضاء نیز جهت صحیحی پیدا خواهند کرد. قرآن نیز در همین راستا جایگاه ایمان را قلب انسان تعیین می کند.(1)

لذا مولوی می گوید:

وصف

بیداری دل ای معنوی

در

نگنجد در هزاران مثنوی

5- انسانِ بی نقص انسانی است که همه ی ابعاد وجودی او، یعنی «جسم» و «حس» و «خیال» و «عقل» و «قلب» او تربیت شود، ولی باید بدانیم آن گاه که امکان به کمال رساندن همه ی ابعاد خود را نداریم کدام بُعد از ابعاد خود را در اولویت قرار دهیم تا از رسیدن به هویت اصلی خود باز نمانیم.

6- مطالعه ی آثار آنچه بر قلب عالمان خلوت نشین و حکیمان متعمق می گذرد، مطالعه ی جنبه ی باطنی خودمان در آینه ی وجود آنان است، و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِن»؛(2)

مؤمن آینه ی مؤمن است.

هرگز رسانه های دنیای جدید ظرفیت اظهار رازهایی را که بر قلب عالمان می گذرد و آن هادر کتب خود با مقدماتی که طرح می کنند، تبیین نموده اند، ندارند. پس آن کس که از مطالعه ی کتب عالمانِ خلوت نشین و

1- سوره حجرات، آیه 14.
2- تحف العقول، عن آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ص 173.

حکیمان متعمِق محروم است، از شناخت لایه های عمیق جان خود محروم است.

7- اگر فرمودند: «الْکُتُبُ بَسَاتِینُ الْعُلَمَاءِ»؛(1)

کتاب ها بوستان عالمان هستند، بدان جهت است که در برگ برگِ کتاب های عالمان و حکیمان، جلوه ای از مظاهر اسمای الهیه به تجلی آمده است تا با نظاره بر آن ها به راحتی راه اتصال با پروردگار عالم فراهم گردد.

8- ساحاتی از حقیقت هست که فقط در فضای نظر به ربّ اکرم و در قالب تعلیم به کمک قلم، امکان بروز دارند(2)

و مطالعه ی آثار عالمان و حکیمان راه ورود به آن ساحات است. چنین کتاب هایی است که انسان باید جان خود را با نور آن ها به روشنایی بکشاند. اگر این راه گم شود، انسان برای همیشه از شناخت آن ساحات محروم می گردد و نمی تواند به افقی که باید بنگرد، درست نظر کند.

9- در عین این که مطالعه ی آثار عالمانِ خلوت نشین امکان تربیت خیال و عقل و قلب را فراهم می کند، ولی چنانچه در ابتدا راه ادب ابعاد مذکور را درست بشناسیم، راه استفاده ی بهتر از مطالعات خود را فراهم کرده ایم.

مطالب فوق از جمله نکاتی است که می توانید در کتابِ پیش رو دنبال بفرمایید.

1- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 51.
2- در همین رابطه خداوند فرمود: «اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ، الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق، آیات 3 و 4).

10- کتابی که در اختیار عزیزان هست حاصل نشستی است که دانشجویان و طلاب در طی آن نشست، مشکلات خود را با استاد طاهرزاده در باره ی راه های ادب خیال و عقل و قلب و ضرورت و نحوه ی مطالعه در میان گذاشتند، حاصل آن گفتگوها منجر به طرح نکات قابل استفاده ای شد که بهتر دیدیم آن ها را پس از اضافاتی که توسط استاد انجام شد، جهت استفاده ی عموم خواهران و برادرانِ اهل تفکر به صورت مکتوب عرضه بداریم. به امید هرچه نزدیک ترشدن عزیزان به حقایقی که شایسته است جان خود را با آن حقایق مأنوس کنند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: 12

فصل اول، ادبِ خیال، عقل و قلب

اشاره

ص: 13

بسم الله الرحمن الرحیم

ابعاد وجودی انسان

مطلبی را در راستای چگونگی تربیت خیال و عقل و قلب عرض می کنم تا إن شاءالله مقدمه ای باشد برای جواب گویی به بسیاری از سؤالاتی که دوستان در این رابطه دارند. عزیزان توجه دارند که انسان باید ابعاد وجودی خود را در مسیر صحیح رشد دهد. و بداند هر بعدی را که تعطیل کند به همان اندازه ناقص می ماند و از تعادل همه جانبه محروم می شود. هرچند بعضی از ابعاد در حکم مقدمه اند، و بعضی از آن ها اساس شخصیت ما را تشکیل می دهند، به همین جهت می توان با جایگزینی بعضی موضوعات، جواب بعضی از ابعاد خود را نداد ولی بعضی از آن ها اصلاً جایگزین بردار نیست؛ و اگر تقویت نشود، انسان ناقص می ماند.

جسم؛ بستر تعالی روح

یکی از ابعاد وجودی انسان جسم او است. همه ی ما می دانیم که روحِ ما، اصل ماست و ما بدون جسم هم، خودمانیم.(1)

اما همین جسم وسیله ی

ص: 15

1- به کتاب «ده نکته از معرفت نفس» از همین نویسنده رجوع شود.

کمال روح است و با فرمان های ممتدی که روح ما به جسم می دهد روح تقویت می شود، از نصف شب بلندکردن بدن گرفته تا راه رفتن و غیره، در تمام این موارد روح دائم به بدن فرمان می دهد تا اراده های خود را بر بدن اِعمال کند و از این طریق امکانات و استعدادهای بالقوه ی خود را فعلیت می بخشیم. در همین رابطه روایت می فرماید: «مَا تَقَرَّبَ عَبْدٌ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَیْ ءٍ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِنَ الْمَشْیِ»؛(1) هیچ بنده ای به چیزی محبوب تر از پیاده پیمودن راه، به خدا تقرب نجسته است.

البته این نوع فرمان دادن به بدن که در پیاده پیمودن راه انجام می گیرد با رویکرد عبادی موجب تعالی روح می شود وگرنه اگر با اهداف وَهمی همراه باشد چنین نتیجه ای را به همراه نخواهد داشت، و لذا روایت فوق را در باره ی سفر حج فرموده اند.

نتیجه این که در یک فضای سالم و با مطرح بودن انگیزه های پاک، روح در بستر جسم متعالی می شود و لذا انسان در چنین فرهنگی، نه تنها از به کارگیری جسم گریزان نیست بلکه از آن استقبال می کند، چون می فهمد چگونه با به تلاش انداختن جسم، روح و قلب صیقل می یابند و قدرت نفوذ امیال جسمانی در روح ضعیف می گردد. به همین جهت است که اگر انسان از متعالی گشتن خود غافل شد دیگر همت نمی کند تا بدن را به کارگیرد، در همین راستا باید فرهنگ مدرنیته و ظهور تکنولوژی های مربوط به آن فرهنگ را تحلیل کرد، تا آن جایی که در آن فرهنگ انسان ها راه رفتن را فراموش کردند، چون در متن آن فرهنگ ارتباط با

1- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص: 218.

حقایق عالم فراموش شده و انگیزه ای برای انسان ها نمانده تا بخواهند با پیاده پیمودن راه، زمینه های روحی و جسمی خود را جهت ارتباط با آن حقایق آماده نگهدارند. در حالی که زمین و آسمانِ معنویت هر دو آغوشِ باز خداست تا انسان به کمالی که باید برسد، دست یابد، ولی وقتی انسانِ مدرن نسبت به زمین و آسمان معنویت بیگانه شد؛ نمی تواند زمین را آن طور که هست ببیند و با ارتباط با آن به عنوان مظهر آیات الهی، با آن مأنوس شود و از آن بهره گیرد. روح سودجوییِ بشرِ مدرن زمین را معدن سنگ و طلا می بیند و با خودِ زمین کاری ندارد و لذا با ماشین سواری و هواپیما طی مسافت می کند، بدون آن که ارتباط و اُنس مستقیمی با زمین و خاک داشته باشد و در بستر آن تلاش های طبیعی خود را انجام دهد.

حاصل کلام آن که همین جسم - به عنوان بُعدی از ابعاد وجود انسان- اگر جای خودش به کار گرفته نشود، انسان ناقص می ماند. حال به وسعت نقش جسم کاری نداریم که چگونه حتی مقداری از علوم از طریق همین جسم برای ما حاصل می شود و زمینه ی ارتباط روح با عالم معنا می گردد. به گفته ارسطو: «مَنْ فَقَدَ حِسَّاً فَقَدَ عِلْماً»؛ (1) کسی که فاقد حسّ است، فاقد علم و ذهن می باشد، و همان اندازه که ذهن انسان از صُور حسّی خالی است به همان اندازه قدرت تجزیه و تحلیل او بر روی امور، ناقص است. (2) پس عنایت می فرمائید که جای جسم نیز در تربیت شخصیت انسان باید

1- المعتبر فی الحکمه، ابوالبرکات، ج 1، ص 230.
2- البته ممکن است یک فرد نابینا با سایر حواس خود تا حدّ زیادی جبران آن نقیصه را بکند، چون فرد نابینا فقط یکی از حواس را ندارد.

مشخص باشد و به عنوان بُعدی از ابعاد وجودی انسان مورد توجه قرار گیرد، آن هم جسمی که از جهتی بیگانه ترین بُعد از ابعاد وجود ما است، همین جسمِ گوشتی و خاکی که در خواب یا مرگ دنبال مان نمی آید و آن را می گذاریم و بدون آن وارد آن عالَم می شویم، این قدر در کمال ما نقش دارد، چه رسد به سایر ابعاد ما.

همین جا قبل از این که وارد ادامه بحث بشوم خوب است تأکید کنم بی حساب نیست که در اسلام تأکید می شود جسم خود را سالم نگهدارید و در سلامت و نشاط آن کوشش کنید، زیرا وقتی جسم در شرایط طبیعی خود قرار داشته باشد، علاوه بر این که نفس انسان را بیش از حدّ به خود مشغول نمی کند تا از سیر روحانی خود باز بماند، بستری می شود تا نفس انسان به بهترین نحو سیر ملکوتی خود را انجام دهد.

خیال؛ بُعدی مفید یا مضر؟

یک بُعد دیگر از ابعاد وجود انسان، بُعد خیال اوست. این بعد هم در جای خود می تواند بسیار مفید باشد، هر چند اگر مدیریت نشود و جهت گیری لازم را پیدا نکند انسان را به شدت به زحمت می اندازد.

همان طور که می دانید؛ سرعت خیال نسبت به جسم مادی خیلی بیشتر است، شما اگر بخواهید از اینجا به خانه تان بروید باید مسافتی را در زمانی خاص طی کنید ولی اگر بخواهید در خیال خود به طرف خانه تان حرکت کنید، خیلی سریع این کار را عملی می کنید. حال اگر این خیال درست تغذیه نشود، خطورات و وسوسه هایی ناخوانده در آن ظاهر می شوند و ما

ص: 18

را به خود مشغول می نمایند. در آن صورت انسان با خیالاتی پوچ که هیچ مبنایی ندارند زندگی می کند و به اصطلاح؛ انسان خیالاتی می شود.

بشر امروز - تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته - به شدت خیالاتی است و خیالاتش را جدی گرفته است و آروزها و آینده اش را در همان خیالاتش پیگیری می کند، خیالاتی که به مبانی قدسی و عقلی متصل نیست. آری، خیال، یک بُعد بسیار مهم از ابعاد وجودی انسان است و چنانچه تربیت شود، کمالی برای انسان به حساب می آید. یکی از راه های تربیت خیال ارتباط آن است با عالم عقل، تا عقل سایه ی خود را بر خیال بیندازد و آن را مدیریت و کنترل کند، و نتواند خودسرانه هر طور خواست جلو برود.

گاهی ممکن است یک فنجان ببینید و خیالات تان تحریک می شود که «چقدر قشنگ است! کاشکی من هم داشتم». این خیال، چنانچه در زیر سایه ی عقل قرار گرفت، اجازه جلو رفتن نمی یابد تا انسان را وادار کند، فردا برود آن نوع فنجان را خریداری نماید. بسیاری مواقع خیال ما زباله دان صورتی می شود که آن را یک کسی بر اساس خیالات خود ساخته است و حالا آن صورت آنچنان جای خود را در ذهن ما باز می کند که نمی توانیم از آن بگذریم.

خیال؛ مایه ی نشاط و شعف

خیال را می توان تربیت کرد، و جهت داد، تا نه تنها عامل سرگردانی ما نشود بلکه موجب تشویق ما به سوی خوبی ها بگردد، به همین جهت خیال را نباید سرکوب نمود باید تلاش کرد در جهتی صحیح شکوفا گردد. تمام

ص: 19

شاعران بزرگ، در عالم خیالِ خودشان به این مقام رسیده اند، خیال است که به انسان عشق و آرامش و نشاط می دهد.

انسان با عقل به تنهایی نمی تواند زندگی کند، چون زندگی اش آنچنان خشک و بی نشاط است که نمی تواند به آن راضی باشد، باید خیال را به صحنه آورد و آن را به سوی خوبی ها سیر داد تا با پری رویان بستان خدا اُنس بگیریم. به همین جهت مولوی در رابطه با خیالات پاک که عکس انوار غیبی الهی است می گوید:

آن

خیالاتی که دام اولیاست

عکس

مه رویان بستان خداست

چون اولیاء الهی جهت فکر و اندیشه ی خود را به سوی معارف عالیه و انوار معنوی انداخته اند، نه تنها عقل و قلب شان از نور آن معارف بهره مند می شود، بلکه به تبع عقل و قلب، خیال آن ها هم از آن انوار تغذیه می کند. عقل و قلبِ انسان های غیر معنوی تحت تأثیر وسوسه های شیطانی و حرص و هوس دنیایی است و ذهن خود را با همان ها مشغول کرده اند و در همان راستا ادامه می یابد و همواره گرفتار خیالات پوچ و پستی هستند. مولوی می گوید:

آدمی

را فربهی هست از خیال

گر

خیالاتش بُوَد صاحب جمال

گر

خیالاتش نماید ناخوشی

می گدازد

همچو موم از آتشی

یعنی آدم با خیال، فربه می شود و اوج می گیرد، زیرا خیال، محل ظهور عشق است، عشق در خیال ظاهر شود، در خیال است که می توان با صورت مطلوب خود مأنوس شد، البته در بیت دوم می فرماید: اگر خیالات افراد، خیالات ناخوش و غیر سالمی بود، همان طور که موم در اثر آتش

ص: 20

ذوب می شود، خیالات غیر سالم انسان را ذوب می نماید و زندگی او را نابود می کند.(1)

عشق در موطن خیال پدید می آید و آن در صورتی است که بتوانیم از مطلوب خود صورتی در خیال ایجاد کنیم و یا صورتی را مدّ نظر قرار دهیم که ما را به محبوب یا مطلوب مان منتقل کند، به طوری که قلب آن را بپسندد و خیال از طریق آن بپرورد. در این صورت قلب به سوی او جهت می گیرد و خیال صورتی از او و یا صورتی از لوازم او را در درون خود پدید می آورد. گفت:

به

صحرا بنگرم، صحرا تِه وینم

به

دریا بنگرم دریا تِه وینم

به

هرجابنگرم،کوه و در و دشت

نشان

از روی زیبای ته وینم

در حالت عشق به محبوب، چون عقل و قلب به سوی محبوبی است که خیال نیز نمی تواند از آن بگذرد، با دیدن هرچیزی که اثری از محبوب را به یاد او می آورد، سریعاً در خیال خود به سوی محبوب منتقل می شود. اولیاء الهی با حاکمیت عقل و ادب کردن آن، در عین به صحنه آوردن خیال، نمی گذارند خیالشان به بیراهه رود و لذا اگر گل را مشاهده کنند به شعف می آیند، چون به جمال حق منتقل می شوند و اگر کویر را ببینند به خلوت با حق منتقل می شوند، با پاییز که روبه رو شوند، آرامشِ با حق بودن را در عین رفع تعلقات می یابند، با رؤیت بهار به حیات مطلقِ حق منتقل

1- ما برای تربیت خیال و قلب نیاز به یک محبوب متعین داریم که هم خیال از یاد آن شاداب شود و به وجد آید و هم قلب، با ارتباط با او نور بگیرد و جهت یابی کند و این را خداوند از طریق معرفت به اهل البیت علیهم السلام و محبت به آنها برای ما عملی کرده است. عزیزان برای روشن شدن این قسمت از بحث لازم است به سلسله مباحث «مبانی نظری و روش های عملی حب اهل البیت علیهم السلام» رجوع فرمایند و إن شاء الله از آن طریق خیال و قلب خود را به کمال برسانند.

می شوند. خلاصه یک لحظه این خیال بدون محبوب خود نیست، چون خیالشان مؤدب شده و تمام عالم را صورت انکشافِ مطلوب متعالی خود می بینند. و این صادق ترین رؤیت است، زیرا به واقع عالم چیزی جز تجلیات اسماء الهی نیست، و برهمین اساس گفته اند: عشق؛ کسی را در خود غرق نمی کند مگر آن که معشوقش حق تعالی باشد.

خیال؛ زباله دان کثرت ها

آدمی که در دنیا گم شده است و نظرش به خودش و نفس امّاره اش معطوف است، گل را هم که ببیند آن را نسبت با خود ارزیابی می کند، لذا به جای دیدن زیبایی گل، می خواهد آن گل برای او باشد، به همین جهت هم هیچ وقت به معنی واقعی، زیبایی گل را نمی بیند. نمی تواند طوری زندگی کند که گل در طبیعت باشد و او بتواند به آن نگاه کند و با زیبایی آن ارتباط برقرار کند و آن را دریچه ی ورود به عالم حیات ببیند. او با صورت های زنده که در دل طبیعت هست نمی تواند ارتباط برقرار کند، یا گل را از شاخه قطع می کند و به خانه می برد، یا یک تابلو می خرد که عکس گل بر آن کشیده اند، تا خودش در میان باشد و بتواند آن گل را به خود نسبت دهد، چون خیال خود را درست تربیت نکرده نمی تواند با حقایق ارتباط برقرار کند، مسیر صحیحِ جهت دادن به خیالش را گم کرده، شخصیت او مرده گرا شده است. قرآن در این رابطه می فرماید: «أَلْهَکُمُ التَّکاثُر»؛ شما ها با کثرت ها بازی خورده اید، «حَتّی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»؛(1) تا

ص: 22

1- سوره تکاثر، آیه 1 و 2.

این که با قبرها روبه رو شدید و همه چیز را مرده می بینید. یعنی کسی که نمی تواند این گُل را که در دل طبیعت است زنده ببیند، برای او آن گُل با این گُلی که روی تابلو کشیده اند، فرقی نمی کند. قرآن می فرماید: می دانی تو چرا همه ی چیزها را مرده می بینی؟ چون گرفتار کثرت ها شده ای: «أَلْهَكُمُ التَّكاثُر * حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ»؛ «مقابر» یعنی مقبره ها. تو چون بازی خورده ی کثرت هایی و به حضور وحدت در هستی چشم نمی دوزی، همه چیز را مقبره می بینی. «بازی خورده ی کثرت ها» کسی است که جزءجزءهای متکثر برایش مهم است، امکان انتقال از کثرات به نور معنوی جاری در باطن عالم را از دست داده است. چطور شده که به این مشکل افتاده است؟! چون خیال خود را به کمک عقل و قلب تربیت نکرده است تا متوجه حقایقی شود که عقل می فهمد و قلب احساس می کند. خیالِ ادب شده می تواند وحدت را در عالم کثرات به حضور آورد و یا بگو: حضورِ آن وحدت را در صورت این کثرات بیابد. اما آدم کثرت زده، کثرتِ صرف را با وهمیات خود ترکیب می کند و آن را به عالم خیال می آورد.

خیلی فرق می کند که ایده آل شما در ذهن تان فرش باشد یا گستره ی عالم معنا. در حالت اول خیال انسان زباله دان کثرت ها شده و در حالت دوم انسان با خیالات ادب شده و از طریق همین کثرات، قلب او آماده می شود تا با حق ارتباط برقرار کند.

ص: 23

حتماً مستحضرید که در مقایسه با عالَم ماده، جنس خیال، به خدا بیشتر شبیه است و زمینه ی قرب بیشتری دارد چون تجرّدش بیشتر است، پس خیال به خودی خود به عالم غیب نزدیک تر است. شما همین حالا می توانید در خیال تان دشتی را ببینید که پاییز و بهار و زمستان ندارد، همه زیبایی های آن فصول یک جا جمع باشد، ولی اگر با دشت های موجود در این دنیا روبه ر و شوید، هرگز آنقدر که در خیالتان با صفا بودند، باصفا نیستند، چون آن دشت ها به جهت حالت تجردی که دارند ظرفیت کمالات بیشتری در آن ها هست، در حالی که دشت دنیایی ظرفیت مخصوص به خود را دارد، و لذا می توان با روبرو شدن با دشت بیرونی، در ذهن خود با دشتی روبه رو شد که بیشتر از دشت بیرونی صفا و زیبایی دارد، و این به جهت آن است که دشت موجود در خیال می تواند با زیبایی های عالم مافوق خیال مرتبط باشد و شما با دیدن دشت بیرونی به آن زیبایی ها منتقل شوید. به همین جهت می توان گفت: اگر در عالم دنیا خیال انسان آنچنان زنده نباشد که بتواند با عوالم برتر مرتبط گردد، فقط به جسم عالم وصل است و با روح عالم مرتبط نیست. آن هایی که با عقل خود متوجه وجود حقایق عالم شده اند و با قلب خود یک نحوه اتصال با آن پیدا کرده اند، همین که با دشت بیرونی روبه رو می شوند، به دشت باطنی که جنبه ی ملکوتی است بیرونی است، منتقل می گردند، و چون دشت بیرونی از دشت باطنی ریشه گرفته است، دیدن این دشت هم برای آن ها نشاط آور است. مثل الفاظ یک انسان حکیم است؛ الفاظ او از روح

او ریشه گرفته است، حال اگر کسی با روح او بیگانه باشد لفظ های او را فقط در حافظه اش قطار می کند و فقط صدا می شنود، بدون آن که به معانی مربوطه منتقل شود. اما اگر با معانیِ الفاظ او آشنا باشد، با شنیدن الفاظ به روح آن الفاظ منتقل می شود.

عقل؛ قوت استدلال

چنانچه ملاحظه فرمودید یکی از ابعاد وجود انسان جسم او است، و یکی دیگر از ابعاد او خیال است، و عرض شد که لازم است خیال مدیریت شود. حال عنایت داشته باشید که یکی دیگر از ابعاد وجودی انسان «عقل» است. عقل، همان استعداد و توانایی فهم حقایق از طریق استدلال است. عقل به کمک استدلال می فهمد که حقایقی در این عالم هست و قلب از طریق تزکیه می تواند با «وجود» آن حقایق مرتبط شود، ولی عقل به «مفهوم» آن ها پی می برد. ابن سینا قهرمان عقل است، اصلاً این که می گویند «شیخ الرئیس»، به این دلیل است که او شیخ و پیشرو همه ی فلاسفه است، حتی ملاصدرا هم قبول دارد که شیخ الرئیس از نظر استدلال از خودش قوی تر است. یک جا گلایه می کند که چرا شیخ با این همه استعداد، عقل خود را در چیزهایی صرف کرده که بقیه هم می توانستند صرف بکنند؟! شیخ الرئیس آنچنان در تربیت عقلِ خود تلاش می کند که مواظب است هر کاری که موجب شود عقل او از قوت و قدرت عدول کند، انجام ندهد. می گوید: من عهد کرده ام قصه نخوانم، با این که اهل شعر است ولی در نوشته های فلسفی اش سعی می کند هیچ گونه

سخنی که روح استدلال را ضعیف می کند مطرح نکند، چون می داند آنجا که جای عقل است، نباید خیال وارد بشود. با یک انضباط محکمِ عقلی جلو می رود به همین جهت حالا هم بهترین کتاب فلسفی از نظرِ انسجام «الإشارات و التَنبیهات» شیخ الرئیس است و انصافاً به خواننده ی خود انضباط عقلی خوبی می دهد.

حاصل سخن این که انسان اگر خواست ناقص نماند و همه ی ابعاد خود را تربیت کند، باید بداند یکی از ابعاد او عقل است و لازم است سعی کند در زندگی خود هرگز عقل را مغلوب احساسات و حرص و هوس خود ننماید، انسانی که به عقل خود پشت نکند گرفتار خرافات نمی شود، فرق انسان خرافاتی با انسان عاقل در آن است که انسان خرافاتی خیالات خود را در زیر سایه ی عقل جلو نمی برد، و بدون دلیل عقلی چیزهایی را باور می کند و بر اساس آن ها عمل می نماید و یا به راحتی احساساتش او را تحریک می نماید.

قلب

علاوه بر سه بُعدی که عرض شد، انسان بُعد دیگر هم دارد که به آن «قلب» می گوئیم. عرض شد که عقل می تواند به وجود حقایق پی ببرد ولی آن بُعد از ابعاد وجودی انسان که می تواند با حقایق ارتباط برقرار کند و با آن متحد شود و انسان را از نور آن ها بهره مند کند، قلب است. راهی که انبیاء و اولیاء طی می کنند و عرفا نیز از آن ها پیروی می نمایند به صحنهآوردن هرچه بیشتر قلب است.

انسانی که توانسته باشد با عقل خود متوجه حقایق بشود و با قلب خود - از طریق تزکیه های شرعی- با آن حقایق متحد گردد و خیال خود را تحت تأثیر عقل و قلب خود قرار دهد، در اوج عشق و محبتِ روحانی قرار می گیرد، چنین انسانی به واقع می تواند با قرآن و روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام به بهترین نحو ارتباط برقرار کند.

آری اگر کسی خواست خیالش را درست بپروراند، باید مثنوی جلال الدین محمد بلخی را بخواند، مثنوی قهرمان خیال صادق است. شما گاهی تعجب می کنید؛ این همه مثال را مولوی چگونه در کلمات خود می آورد و این قدر منظم نتیجه می گیرد! اشعار مثنویِ مولوی و دیوان حافظ و از آن مهم تر مثال های قرآنی، بسترهای مناسبِ تربیت خیال است.

اگر کسی بخواهد عقلش را رشد بدهد، راهش مطالعه ی کتاب های متفکرانی است که بیشتر با استدلال با ما سخن می گویند. اگر کسی بخواهد قلبش را رشد بدهد، در عین رشد عقلی و توجه به حقایق عالم، باید وارد تزکیه های شرعیه شود، که البته اگر راه را درست بشناسد فرهنگ قرآن و اهل البیت علیهم السلام بستر رشد هر سه بُعد از ابعاد انسانی است.

قرآن جایگاه ایمان را قلب یا دل می داند و می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِى قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(1)؛ اعراب گفتند ایمان آوردیم، ای پیامبر بگو: هنوز ایمان نیاورده اید ولكن بگویید تسلیم دستورات الهی شده اید ولی هنوز ایمان وارد قلب های شما

1- سوره حجرات، آیه 14.

نشده. چون وقتی ایمان وارد قلب ها شد، از آن جهت که حقیقت انسان همان قلب اوست، انسان با تمام حقیقتش با خدا مرتبط می شود و به کمالات غیر قابل توصیفی دست می یابد. به گفته ی مولوی:

وصف

بیداری دل ای معنوی

در

نگنجد در هزاران مثنوی

خداوند در قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»؛(1) بگو من در ازای رسالت و نبوتم از شما چیزی نمی خواهم و من در فشار و تکلّف نیستم، یعنی من اصلاً جهت جانم را از همه ی عکس العمل ها و جواب های افراد تغییر داده ام و یک ذره هم در فشار و سختی نیستم. حضرت می فرمایند: من آنچنان در آرامش حقیقی به سر می برم که هیچ باری از هیچ جهتی جانم را فشار نمی دهد و در هیچ تکلّفی نیستم. زیرا حضرت با عمیق ترین بُعد از ابعاد وجودی خود به صحنه ی حیات پا گذاشته اند، بُعدی که بتواند فقط با خدا ارتباط پیدا کند. این ارتباط از طریق عقل نیست، عقل نمی تواند با خدا ارتباط پیدا کند. عقل می تواند این قدر بفهمد که «خدا هست»، این هم که ارتباط نمی شود. همین طور که اگر شما بفهمید «آب هست»، تر نمی شوید، آری عقل باید در صحنه باشد ولی تا قلب به میدان نیامده، جان انسان با مقصد خود مرتبط نیست. در ادامه ی آیه می فرماید: «إنْ هُوَ إلاّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ این قرآن که ذکر برای عالمین است، همان قصه ی جان همه ی بشریت است، یعنی تمام ابعاد اصیل بشریت را این قرآن در بر می گیرد. ای پیامبر بگو: من این قرآن را برای شما آورده ام تا قلب و جان شما را با حقیقت مرتبط

1- سوره ص، آیه 86.

سازم و در نتیجه در راحتی کامل وارد شوید. و خداوند به حضرت می فرماید بگو: قصه ی خودم هم همین است، لذا در راستای چنین روشی و چنین موضوعی، اصلاً به خودم فشار نمی آید.

به عنوان مثال در نظر بگیرید اگر الآن بخواهید یک ساعت داشته باشید، به اندازه ی خریدن ساعت باید به زحمت بیفتید. هر چیزی را بخواهید برای خودتان نگه دارید، به همان اندازه باید زحمت بکشید. اما یک چیزی است که نزدیک ترین و راحت ترین چیز است؛ و آن خدا است و لذا در عین آن که کامل ترین چیزها است، داشتن او هیچ سختی ندارد، چون پیش شما است و جان شما به راحتی می تواند با او در تماس باشد، کافی است ما موانع مزاحم را از میان برداریم.

اگر بخواهید نان داشته باشید، باید تلاش کنید و آن را تهیه کنید، برای به دست آوردن گندم باید سختی کشید و آن را از دل زمین بیرون آورد، ولی برای به دست آوردن آب زحمت کم تری نیاز است، از طرفی هم نیاز ما به آب بیشتر از نان است، می توان حدود سی روز نان نخورد و غذا نداشت ولی نمرد، ولی اگر هفت یا هشت روز بی آب باشید می میرید، در حالی که آب به شما نزدیک تر و لطیف تر است. هوا نسبت به نان و آب، به شما نزدیک تر و برای شما مهم تر است و پنج یا شش دقیقه بیشتر نمی توان بدون هوا ماند، یعنی از یک طرف خیلی مهم است و از طرف دیگر خیلی لطیف و نزدیک است. حالا خدا به ما از هوا نزدیک تر و در ذات خود از آب لطیف تر است و بیش از نان و آب و هوا مورد نیاز ما است، تمام وجود ما از اوست و تمام معنی ما در ارتباط با او معنی خواهد

داشت. یک قاعده ای در این عالم هست؛ که هر چیزی از نظر مرتبه ی وجود، شدیدتر است، لطیف تر و به ما نزدیک تر است، و چون خداوند هستی مطلق است، هم از همه چیز لطیف تر است و هم از همه چیز به ما نزدیک تر است. درست آن را که آدم شدیداً به او نیاز دارد، از همه به او نزدیک تر و قابل دسترس تر است.

خدایی که غذای جان ما است و اصیل ترین بُعد ما یعنی قلب، از طریق او تغذیه می شود و نقص اش برطرف می گردد، به راحت ترین شکل در اختیار ما قرار می گیرد. حالا همین قاعده را برای قرآن در نظر بگیرید، قرآن جلوه ی حضرت حق است و غذای جان ماست؛ فرمود: «إنْ هُوَ إلا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ»؛ چیزی نیست مگر ذکر و غذای جان بشریت. «ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ»؛ یعنی این قرآن حکایت از آن است که ما به یادِ بشریت بوده ایم. خداوند می فرماید: «لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ کِتاباً فیهِ ذِکْرُکُمْ اَفَلاَ تَعْقلُون»؛ (1) کتابی را به سوی شما نازل کردیم که در آن به یاد شما بودیم «فیهِ ذِکْرُکُمْ»؛ ذکر و یاد شما در آن است، به یاد شما بودیم که این قرآن را خلق کردیم، پس قصه ی جان و قلب شماست و می توانید از طریق آن قلب خود را رشد دهید و ادب نمائید تا با پروردگارتان مرتبط شوید.

1- سوره انبیاء، آیه 10.

راحت ترین شکل زندگی

با توجه به این مقدمات می توان نتیجه گرفت؛ اگر کسی ابعاد گوناگون وجود خود را شناخت و غذای مناسبِ هر بُعد را فراهم کرد، دیگر احساس نقص نمی کند. نکته ی دیگری که می توان از این بحث به دست آورد این که کامل ترین انسان، جامع ترین انسان است. زیرا هم با عقلش به درستی برخورد کرده، و هم حسش را درست راهبری نموده، و هم خیالش را درست مدیریت کرده، و از همه مهم تر دلش را جهت داده و پرورانده است. اگر کسی توانست این جامعیت را در خود ایجادکند، انسان جامعی است و به راحت ترین شکل می تواند زندگی کند.

قلب؛ بُعد اصلی انسان

حالا اگر انسان نتوانست همه ی ابعاد خود را به نحو کامل تربیت کند، به کدام بُعد اهمیت بیشتر بدهد؟ وقتی متوجه باشیم ابعادی داریم که در وجود ما اصل هستند و بقیه ی ابعاد زمینه برای تعالی و تقویت آن هاست، سعی می کنیم تا آنجا که ممکن است ابعاد اصلی خود را مورد غفلت قرار ندهیم.

می توان گفت: جسم و حسّ، علت معدّه و زمینه هستند تا خیال و عقل در بستر صحیح قرار گیرند و چنانچه خیال و عقل درست تربیت شوند زمینه ی مناسبی هستند تا قلب به کمال مطلوب خود برسد. پس در این صورت عقل در دنیا موجب به ثمر رسیدن قلبی است که پس از دنیا همه ی حقیقت ما خواهد بود. خیال را در دنیا باید درست تربیت کرد تا ما

را به بیراهه نکشاند و شوق لازم جهت زندگی را به انسان بدهد. عقل را باید تربیت کرد تا نفس متوجه حقیقت بشود و قلب را آماده ی تماس با حقیقت نماید. اما وقتی قلب با انواع ریاضت های شرعی با حقایق عالم وجود و با حضرت رب العالمین مأنوس شد، دیگر قلب می ماند و خدا. ما در ابدیت خود فقط قلب هستیم، حسّ و خیال و قلب به معنی دنیایی اش آنجا نیست، لذا گفت:

این

جهان پوشیده گشتی و غنی

چون

از اینجا می روی، چون می کنی

ما در آن دنیا فقط یک قلب هستیم که بهشت و جهنم از آن به بیرون می آید و اطراف ما را می گیرد. قرآن می فرماید: «الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ * إِنَّهَا عَلَیْهِم مُّؤْصَدَهٌ * فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَهٍ»؛(1)

جهنم آتشی است که از طریق قلب ها به بیرون می آید، آتشی در ستون هایی ممتد آنان را در میان فرامی گیرد. عین این قاعده که برای کفار هست و جهنم از درون جانشان به بیرون می آید و اطراف آن ها را فرا می گیرد، برای اهل ایمان بهشت از درون جانشان بیرون می آید و اطراف آن ها را فرا می گیرد.

پس ابتدا باید اصول کلی حیات زمینی خود را که بستر زندگی ابدی ما خواهد بود، تنظیم کنیم؛ و در آن راستا یک برنامه ی جامع و درازمدت بریزیم. سپس در دل آن برنامه ی کلی، برنامه های جزیی را طراحی کنیم که اگر مثلاً این مسئله پیش آمد، کدام برنامه را فدای کدام برنامه کنیم. به عبارت دیگر اولویت های زندگی را مشخص کنیم وگرنه اگر اصل و فرع زندگی را نشناختیم و اولویت ها را درست تشخیص ندادیم به راحتی

1- سوره همزه، آیات 7 تا 9.

حادثه ها ما را با خود می بَرَد. اگر بررسی بفرمائید، اکثر کسانی که حالا غصه می خورند که زندگی شان از دستشان رفته است، به این علت است که اصول شخصیت خود را درست تشخیص نداده اند و اولویت بندی نکرده اند، در نتیجه حالا با چیزهایی روبه رو شده اند که اصل زندگی نیست، با خیالاتی پریشان و قلبی از دست رفته روبه رویند، قلبی که هیچ راهی را به سوی آسمان نمی شناسد. اصلاح قلب را جزء اصول کلی زندگی قرارندادند و هر حادثه ای که پیش آمد آن را برای خود عمده کردند و همه ی فکر و ذکر خود را مشغول آن نمودند، درنتیجه زندگی شان آن چنان زیر لگد حادثه های جزیی له شده که حالا پس از هشتاد سال که عمر خود را طی کرده اند، هیچ ندارند.

حضرت جواد علیه السلام می فرمایند: «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَال ِ»(1) در سیر به سوی خدا امکان رسیدن انسان از طریق به کارگیری قلب ها بیشتر است تا با به زحمت انداختن اعضاء و جوارح، به وسیله ی اعمال. این که می فرمایند از طریق قلب، نسبت به سایر اعمال عبادی، بهتر به خدا می رسید، چون در سایر اعمال عبادی هم حضور قلب است که آن ها را ارزشمند می کند. حاصل کلام این که هر اندازه قلب را تربیت کنیم و اصلاح نمائیم به همان اندازه به مقصد اصلی خود نزدیک تر شده ایم. قرآن در وصف روز قیامت می فرماید: « يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ (88) إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ (89) »؛(2) یعنی در

1- بحار الأنوار، ج 75 ، ص 364.
2- سوره شعراء ، آیات 88 و 89.

روز قیامت چیزی از مال و فرزند و امثال این ها به درد انسان نمی خورد، و آنچه در آن روز که روز لقای پروردگار متعال است، به کار می آید، قلب سلیم و دل پاک است، دلی که از هر آنچه غیر خدا است، پاک باشد. و لذا تمام تکالیف عبادی برای تطهیر دل از غیر حضرت معبود است تا مؤدب به ادب توحید شود.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قلب سلیم فرمودند: «الْقَلْبُ السَّلِیمُ الَّذِی یَلْقَی اللَّهَ وَ لَیْسَ فِیهِ أَحَدٌ سِوَاه»؛(1)دل

پاک؛ دلی است که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که اَحدی جز او در آن نیست.

آیت الله جوادی آملی«حفظه الله» در درس تفسیرشان می فرمودند: «هیچ عالِم دینی نیست که آخر عمرش از این که در وادی علم گام گذاشته است پشیمان بشود.» چون می بیند سرمایه ای را که بعد از هشتاد سال تأمل و تدبّر در اموری که با قلب سروکار دارد، حالا با خودش می برد. نیّت ها جای خودش که هرکس به ازای نیتش اجر دارد، ولی می توانید این نکته را تجربه کنید، کسی که اصول کلی و جهت گیری اصلی زندگی اش را حفظ قلبِ قرآنی قرار ندهد، آخر زندگی با این مسئله روبه رو می شود که مجموع حادثه های بی حاصل زندگیِ هشتادساله که خود را به آن ها مشغول کرد، به کار او نمی آید.

اینجاست که بنده بعد از این مقدمات می توانم اصل جواب سؤال شما را بدهم؛ که می فرمائید وقتی برنامه ها و اهداف با یکدیگر تضاد پیدا کردند چه کار کنیم؟ باید خودتان ارزیابی کنید و بتوانید باور نمایید آنچه

1- بحار الأنوار ، ج 67، ص: 54.

برای شما در بُعد حسی مهم می شود، مهم و اصل نیست. آری برنامه ی جامع این است که باید به گستره ی کل ابعادتان برنامه ریزی کنید. اما حالا آمدیم در شرایطی قرار گرفتیم که نمی توانیم به همه ی آن ابعاد به طور کامل جواب دهیم، به قول خودتان اگر در جواب گویی به این ابعاد در تضاد بیفتیم، چه کار باید کرد تا اصولمان حفظ شود؟ جواب بنده آن است که ابتدا توجه اصلی تان این باشد که قلب و برنامه ی پروراندن آن مسئله اصلی تان باشد و هیچ برنامه ای را آنگاه که در تضاد با اصلاح قلب است، اصالت ندهید، قلب باید ساخته و پرداخته شود. قلب یک شعور همه جانبه دارد که اگر درست به صحنه آمد بسیاری از نقیصه ها جبران می شود، به تعبیر قرآن: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛(1)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند قطعاً گناهانشان را از آنان می زداییم و بهتر از آنچه می کردند پاداششان می دهیم. چون ایمان با به میدان آمدن قلب محقق می شود. مولوی در راستای شعور همه جانبه ی قلب می گوید:

عقل گویدشش جهت حدّاست و دیگر راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته ایم ما بارها

چون قلب قدرت دریافتش بالاتر از ساحاتی است که عقل درک می کند. یک فرد نابینا، درست است که عضو مفیدی مثل چشم را از دست داده اما از حقیقت خودش که همان قلب می باشد محروم نشده است، خداوند سرمایه ای به او داده که می تواند قلب را به صحنه بیاورد که

1- سوره عنکبوت، آیه 7.

همان «فطرت» است، فطرتی که خداوند در موردش فرمود: «لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛(1)

برای همه یکسان است.

همان طور که ابزارها در زندگی دنیایی گاهی بالا و پایین می روند؛ یا رزق کسی را زیاد می کنند و رزق دیگری را کم، همان طور سایر ابعاد انسان هم ممکن است برای افراد گوناگون متفاوت باشد. یکی قدرت بدنی اش بیشتر است و یکی هوشش زیادتر است، آن دیگری قدرت استدلالش قوی تر است، ولی آن سرمایه اصلی یعنی فطرتی که منجر به حضور قلب می شود، در همه یکسان است. ممکن است خداوند مصلحت کسی را در آن ببیند که در بین مردم مشهور نباشد و اسمش سر زبان ها نباشد. اگر کسی خیلی دلواپس آبرویش شد، نمی تواند در زندگیِ قلبی خود مستقر شود. پس اگر متوجه شد آبرو از خدا است، شاید بخواهد ما گمنام باشیم، بسیار خوب. «همچو موری اندر این خرمن خوشم»، نام و نشان می خواهم چه کنم، اگر بخواهیم خودمان آبرو کسب کنیم، جهت قلب از نظر به خدا، به نظر به مردم تغییر جهت می دهد و به همان اندازه از پروریدن قلب محروم می شویم. بعضی ها از ترسِ رفتنِ آبرو به راحتی حاضراند بقیه را لجن مال کنند در حالی که قرآن به ما یاد داده است «لِلّهِ الْعِزْهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ»؛(2) عزت از آن خدا و رسول خدا و مؤمنین است. وقتی عزت با ایمان به دست می آید پس باید برنامه ریزی کرد که

1- سوره روم، آیه 30.
2- سوره منافقون، آیه 8.

قلب بی خدا نشود، در آن صورت دلواپسی ها برای حفظ آبرو - که قلب را از مسیر خود خارج می کند- همه از بین می رود.

این بحث، عرض عریضی دارد، ولی امیدم این است که تا این جا توانسته باشم مسئله را روشن کنم که ما باید جایگاه ابعاد اصلی مان را از ابعاد فرعی مان روشن کنیم.

آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» می فرمودند که همراه امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» رفتیم خدمت آیت الله شاه آبادی«رحمه الله علیه» تا اسفار ملاصدرا«رحمه الله علیه» بخوانیم، دیدم من اهلش نیستم. در حالی که حضرت آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» در سلوک قلبی به مراتب خوبی رسیده بودند. پس اگر بُعد فلسفی ما رشد کامل نکرد باز امکان ادامه سلوک هست، البته روح استدلالی، غیر از روح عقلِ معنوی است، که در اثر سیر و سلوک و قرب به پیامبر صلی الله علیه و آلَه و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام حاصل می شود. از حرکات و گفتار آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» معلوم بود که قلب شان در صحنه است و موانع بین قلب خود و معبودشان را به خوبی برطرف کرده بودند، چون حساب کرده بودند اگر همه چیز را از دست بدهم، دل را نباید از دست بدهم.

حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» جمع بین عقل و قلب بودند، تفکر عقلی و فلسفی امام خمینی«رضوان الله علیه» باعث می شد که زبان ارائه معارف الهیه را بهتر در اختیار داشته باشند. هنر بزرگ امام«رضوان الله علیه» این بود که می توانستند با عقل بشر، با بشر حرف بزنند. عرفا گاهی نمی توانند با بشر حرف بزنند، چون آنچه که این ها می یابند، بشر هنوز نمی شناسد تا الفاظ مناسب آن را پدید آورد. خودشان می گویند:

لاجرم

خاموش کردم من دهان

گر

تو خواهی از درون خود بخوان

بیش

از این گر شرح گویم ابلهی است

چون

که فهم آن ورای آگهی است

امام خمینی«رضوان الله علیه» آنچه از طریق قلب دریافت می کردند با زبان عقلِ مردم مطرح می کردند، کاری که محی الدین بن عربی در فصوص الحکم انجام داد.

بعضی ها زبان عقل دارند اما دریافت قلبی ندارد، این عقل خشکِ محروم از دل، وصل نمی آورد. مولوی در این رابطه می گوید:

عقل

جزوی عشق را مُنْکِر بود

گرچه

بنماید که صاحب سِرّ بود

زیرک

و دانا است، اما «نیست» نیست

تا

فرشته «لا» نشد آهریمنی است

او

به قول و فعل یار ما بود

چون

به حکم «حال» آیی «لا» بود

می گوید از عقل خیلی کار می آید اما نمی داند چگونه «نیست» باشد. شما موقعی حس می کنید هیچ اید، هیچ، که از طریق قلب متوجه جلال و عظمت پروردگار عالم شوید، وگرنه اگر صدها بار اسفار ملاصدرا«رحمه الله علیه» بخوانید ولی نتوانید با قلب خود زندگی کنید، یک آدم آماس کرده ی گُنده ای می شوید که با غرور کامل می گوید: خیلی دانا هستم. «زیرک و داناست، اما «نیست» نیست». حالا اگر «نیست» نشود، چی می شود؟ شیطان می شود؛ «چون فرشته «لا» نشد، اهریمنی است». شیطان شش هزار سال عبادت کرده بود، برای ملائکه سخنرانی می کرد، مقاماتی داشت. اما در مقابل خدا «نیست» نشده بود، به همین جهت در مقابل فرمان سجده به آدم، گفت: «اَنَا خَیرٌ مِنْه» من از او بهترم.

ص: 38

صحبت بر سر این نکته است که اگر جامعیت همه ابعاد ممکن نبود کدام بُعد را جای کدام بُعد بگذاریم؟ ملاحظه فرمودید که جامعیت امام خمینی«رضوان الله علیه» چه خدمتی به بشر کرد! ولی اگر شما در عالَم آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» قرار گرفتید، آن را غنیمت بدانید و مواظب باشید قلب را فدای ابعاد پائین تر نکنید. شخصیت های عزیزی در کشور داریم که زحمت می کشند ولی آن هایی که نتوانستند بفهمند کدام بعد را فدای ابعاد دیگر بکنند، عمر خود را باخته اند، بنده به جدّ توصیه می کنم:

اگر

که یار نداری چرا طلب نکنی؟!

اگر

به یار رسیدی چرا طرب نکنی

باید خود را وارد عالم عشق الهی کرد.

به خیرگی بنشینی که این عجب کاری است

عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی

نگو مگر می شود انسان عاشق خدا شود، بگو مگر می شود بدون خدا در برهوت دنیا زندگی کرد؟

لااقل وارد عالم خیال بشوید، آن هم خیال پاک، یارتان را پیدا کنید تا درست زندگی کنید. با یک زندگی خشک از هم پاشیده که هیچ محور وحدانی ندارد، نمی توان خوش گذراند. آیا شما غصه نمی خورید برای این جوان هایی که افق زندگی شان این است که می گویند: «کار پیدا نمی شود، حالا ما چه کار کنیم؟!» بنده بسیار متأسف می شوم از غصه ها ی بی دلیلی که این عزیزان می خورند! اصلاً این حرف ها چیست؟! وقتی خدا پیش توست، سرمایه ی هستی پیش توست، خدا خودش تو را تأمین کرده است. بنده های خدا، خدایی را که صاحب همه ی هستی است رها کرده و در میل های سبکِ حسّی خود را گرفتار نموده اند؟

وقتی به خدا رسیدی، دیگر موضوع عوض می شود، گفت:

دیوانه

کنی، هر دو جهانش بخشی

دیوانه ی

تو هر دو جهان را چه کند؟ !

وقتی آدم خدا را پیدا کند، متوجه می شود مثل این که می شود خیلی چیزهای دیگر هم به دست آورد. ولی در آن حال به خود می گوید: من آدمی نیستم که خدا را رها کنم و بیایم چیز دیگری به دست آورم. خیلی فرق است بین این که آدم بتواند خدادار شود و چیزی نخواهد، با این که همه چیز داشته باشد و خدا را نخواهد. وقتی آدم خدادار شد، دیگر فرقی نمی کند که در دنیا سود ببرد یا زیان:

سوداگردان

عالَم پندار را بگو

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

آدم ها در مسیر دینداری قلبی به جایی می رسند که برایشان فرق نمی کند زندگی به آن ها سخت بگذرد یا آسان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ »؛(1) بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را دوست داشته و با وی هم آغوش شود، وخود را برای آن از بقیه ی امور آزاد کند، برای چنین کسی فرق نمی کند روزگارش به سختی بگذرد یا به آسانی.

خودتان در دعای کمیل می گویید «طاعَتُهُ غِنی» طاعت خدا به خودی خود، ثروت است؛ حالا چه فرقی می کند در امور دنیایی ام سود کنم یا زیان؟ ! مطمئن باشید غصه های ما و شما از نداشتن ها نیست، از عدم ورود به عالَم الهی است، وگرنه واقعاً فرق نمی کند کم داشته باشید یا زیاد.

ص: 40

1- بحار الأنوار ، ج 67، ص: 253.

می بینید طرف در امور دنیا خیلی زحمت کشیده است اما به دنبال وَهم و پندار بوده است؟! حافظ«علیه الرحمه» می گوید: کل این عالم، پندار است. پس سوداگران عالم پندار را بگو: سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است.

نمونه ی کسانی که در زندگی خود جایی برای دنیا نگذاشتند تا قلب خود را دائماً در تماس با معبودشان قرار دهند، حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بودند، کاملاً معلوم است که ایشان در سراسر زندگی یک جانباز تمام عیار اسلام است. گفت:

آنچنان مهر توأم در دل جان جای گرفت

که

اگر سر برود از دل و از جان نرود

یعنی فقط یک چیز می داند؛ که خودش را برای اسلام ببازد. خیلی قهرمان عجیبی است! این چاقوکش ها را دیده اید؟ تا روزی دو سه تا چاقو نخورند، اصلاً راحت نیستند. کسی که خود را به خدا باخت تا هر روز به نحوی جانبازی خود را نشان ندهد قلبش راحت نیست، گفت:

مَنْبَلم(1)

بی زخم ناساید تَنَم

عاشقم،

بر زخم ها بر می تنم

بعضی ها اگر هرروز دوسه بار جانبازی نکنند و خودشان را در مهلکه ی دفاع از اسلام نیندازند، خمارند. گفت:

خُنُک آن قماربازی که بباخت هرچه بودش

و

نماند هیچش الاّ هوس قمار دیگر

حالا امام خمینی«رضوان الله علیه» که می خواهد همه چیزش را در راه اسلام خلاص کند، و از این طریق به خدای عزیز متصل باشد، برخلاف اراده دشمنانش، عزّتمندترین انسان روزگار شد. این یک سنت و قاعده ی دیگری است، غیر از قواعدی که بشر برای آبروی خود طراحی کرده و

ص: 41

1- منبل انسان لاابالی را گویند که در امور بی باکی می کند.

همه ی قلب و فکر خود را به آن مشغول نموده است. وقتی شما خدا را با قلب خود پیدا کردید، وارد عالم دیگری می شوید و به افکار قبلی خود می خندید؛ که چه فکرهایی می کردیم؟! داشتیم کجا را می پاییدیم؟!

اصل حرف بنده تا حالا این است که اگر بخواهیم بُعدی از ابعاد وجودی خود را در شرایطی خاص، بی جواب بگذاریم، از خود بپرسیم «که را به قتل که خوشحال کرده ای»؟! حالا که باید یکی از ابعاد خود را زیر پا بگذارید، کدام یک را زیر پا می گذارید و یا به حاشیه می رانید؟ آری انسانِ جامع انسانی است که سعی می کند تمام ابعاد وجودی اش رشد کند. ابن سینا می گوید: انسان به همان اندازه که خود را از علمی محروم کند، به همان اندازه ناقص است. می گوید انسان بی نقص کسی است که تمام ابعادش را بتواند تغذیه کند. می گوید: حتی اگر به علم ریاضی کم علاقه ای بدان که به همان اندازه ناقصی. یعنی اگر کسی دوست نمی دارد تفکر ریاضی داشته باشد و یا نسبت به تفکر فلسفی بی علاقه است، بالاخره در همان راستا ناقص است.(1)

ولی حرف ما این است که وقتی شما تلاش خود را نمودید که در حدّ ممکن شخصیت جامعی داشته باشید ولی با این همه در بعضی برهه ها مجبورید یکی از ابعاد را به حاشیه برانید. بیایید اولویت ها را مشخص کنید.

خود ابن سینا هم می گوید، اگر آن چیزی که من در آخر عمر به آن رسیدم اول عمر به آن می رسیدم، به شکل دیگری زندگی می کردم.

1- البته علم به موضوعات حقیقی و نفس الامری مورد نظر ابن سینا است ولی علم به امور اعتباری که موضوع آن حقیقی نیست و به اعتبارات بشر بستگی دارد از بحث او بیرون است.

ابن سینا آخر عمر متوجه شد یک حکمتی غیر از حکمت موجود در کتاب «اشارات و تنبیهات» باید به بشر عرضه کند، اسمش را «حکمت مشرقی» گذاشت، ملاصدرا«رحمه الله علیه» هم به همین جهت اسم فلسفه اش را «حکمت متعالیه» گذاشت. ابن سینا ظاهراً یک چیزهایی هم در رابطه با حکمت مشرقی نوشته بوده که در حمله غزنویان به اصفهان از بین رفته است. و نمط هشتم و نهم اشارات او نیز خبر از چنین رویکردی دارد.

انس با غیب از طریق خیال

به هر حال عرض شد «اگر که یار نداری چرا طلب نکنی»؟! آدم باید اول جنبه ی نشاط و انس با غیب را در خودش ایجاد کند، و این مرحله با خیال ممکن است. باید خیال خودش را بپروراند، تا آینه ی خیال او جلوه گاه «عکس مَه رویان بستان خدا» شود، ولی در این مرحله متوقف نشود و عقل و قلب خود را جلو ببرد. آیت الله قاضی«رحمه الله علیه» به مرحوم علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در شرایطی که در حال ریاضت بسر می بردند، فرموده بودند: این روز ها یک حوری سراغت می آید، به او اعتنا نکن. همان حوری که حافظ داشت و درباره اش می گوید:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم

اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

صورت رشته ی اذکار الهی در جمال فرشته ای برای حافظ ظاهر شد و سلسله ی اذکار از دستش رفت و جذبه ی توسل به نور ساقی الهی، او را مبهوت خود کرد. علامه«رحمه الله علیه» می فرمایند؛ آن حوری در منظرم ظاهر شد - این حوری خیلی قیمتی است؛ جمال انس حق است در موطن خیال- این همان

ص: 43

حوری است که در قرآن آن را مخصوص متّقین یعنی «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» می داند، تا خیال آن ها را هم به نور توحید منور کند. حوری که سراغ علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» آمد، جلوه ی نورانی اُنس حق است با انسان در موطن خیال. علامه«رحمه الله علیه» می گویند: دیدم آن حوری آمد، با توجه به پیشنهاد استادم قاضی«رحمه الله علیه» صورتم را از او برگرداندم. دیدیم از طرف دیگر آمد. دوباره صورتم را برگرداندم، دیدیم از جلو آمد. دوباره صورتم را گرداندم، رفت. علت توصیه ی مرحوم آیت الله قاضی«رحمه الله علیه» به علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» به آن جهت بود که نمی خواستند مرحوم علامه«رحمه الله علیه» در حدّ خیال نورانی متوقف شوند و از آن جامعیت مطلوب محروم گردند. آری وقتی تا مرحله قلب جلو رفتند، حالا برگشت به خیال و از آن منظر با آن حوری در تماس بودن، دیگر رهزن نیست. «چون که صد آید نود هم پیش ماست» یعنی اگر شما رفتید در مقام «عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ» بهشت را هم دارید.

حاصل بحث ما تا این جا این که باید متوجه بود خیال را از صحنه ی زندگی بیرون نکرد منتها باید آن را پاک نگه داشت، چون نمی شود آدم دل زنده نداشته باشد. ولی این مرحله، مرحله شروع است. آری ابتدا باید به عالَم دل متأثر از خیال پاک وارد شوید؛ ابتدا آن دل را به صحنه بیاورید بعد آرام آرام بالاتر بیایید و آن را با عقلِ برهانی و قدسی منسجم کنید، بعد که بالاتر آمدید می بینید انگار قرآن با شما رفیق است. آیت الله حسن زاده در این مرحله بودند که فرمودند: «من پشیمانم آن فرصت هایی را که صرف شعر کردم چرا صرف قرآن نکردم؟ !»

چطوری وقتی من شعرمی خوانم شما اصلاً دلیل نمی خواهید، می گویید: «بله، همین درست است»؟! ببینید: شما تا این مرحله را راحت می آیید، هیچ وقت نمی خواهید من صد دلیل برای شعری که خواندم بیاورم. کمی که بالاتر بیایی، روایت که خوانده شود، می گویی: «بله، حق همین است». کمی بالاتر بیایی، وقتی که قرآن می خوانی، می گویی: «بله، حق همین است». در همین رابطه است که می گویند: «قرآن؛ ذکر است.» چون قلب شما حقیقت آن را می شناسد و با خواندن و تدبر در آن، قلب شما آن را تصدیق می کند. باید در ادب خیال و عقل و قلب تا این جا سیر کرد که با عمیق ترین لایه های وجودِ خود مرتبط شویم و آن ابعاد را به حال خود رها نکنیم. پس اگر از خیال شروع کنیم ولی به قلب برسیم کار درستی است، مثل این که از شعر شروع کنیم و به قرآن ختم شویم.

زمان، زمان فوران علم است

در زمان ما اصلاً از این خبرها نبود که این قدر راحت بشود قدم قدم جلو بیاییم و برنامه ریزی کنیم، استادهایی به این خوبی و شرح حال هایی به این خوبی نبود، راستی چطور می شود که یک مرتبه در یک زمان این همه فکر فوران کند؟! همان طور که قرن هفتم هجری زمان عجیبی است، شاید بتوانیم بگوییم در قرن هفتم و هشتم با پیشینه ای که انبیای الهی پدید آورده بودند، پایه ی تمام فرهنگ بشر ریخته شد، انگار در آن زمان دیوارهای عالم ماده شکافته شده و حقایق عالم معنویت بیرون ریخته است، شرایط حضور امثال مولوی و حافظ و محی الدین عربی و ابن فارض مصری،

شرایط فوق العاده ای است. چطور آدم ها در آن شرایط این قدر خوب به عالم معنا منتقل می شده اند؟! زمان شما هم یک چنین شرایطی فراهم شده که زمین و زمان یک چنین آمادگی ای دارد که ملکوتیان حقایق عالم معنا را بر فضای عالم بپراکنند، کمی خود را آماده کنید، راه صد ساله را یک شبه طی خواهید کرد.

غم غربت؛ اولین قدم

این مقدمات را به این دلیل عرض کردم تا إن شاءالله عزیزان به این نتیجه برسند که به قول ابن سینا عزم و تصمیم ما آن شود که برای خود شخصیت جامعی را برنامه ریزی کنیم، هم بتوانیم کار فکری بکنیم، هم کارهای علوم تجربی مان را بتوانیم خوب دنبال کنیم، هم مدیریت خیال خود را دنبال نماییم، هم کار عقلی کنیم و هم از تربیت قلب خود غافل نمانیم، راه پرورش و مدیریت هر کدام هم مشخص است و می توانید با برنامه ریزیِ درست به همه ابعاد خود برسید. تا این که آرام آرام به احساسی منتقل شوید که به آن «احساسِ غم غربت» می گویند. این اولین قدمی است که در فضای آن می توانید زندگی صحیح را شروع کنید؛ غم غربت داشتن سیرمی آورد. چطور می شود که اویس قرنی از یمن بلند می شود و به مدینه می آید؟ چون احساس غم غربت می کند. همان است که به اصطلاح عرفا می گویند: «درد پیدا می شود» و به واقع مشکل روزمرّگی را با همین «درد پیداکردن» می توان از بین برد. کسی که در این دنیا با غم غربتِ خود آشنا شد دیگر گرفتار کارهای یاوه نمی شود.

ص: 46

این داستان را از مولوی حتماً دارید که یک نفر سیلی محکمی به پشت گردن رفیقش زد. او عصبانی شد و یقه طرف را گرفت که فلان فلان شده ! چرا زدی؟ ! می خواست تلافی کند که رفیقش گفت: صبرکن، من از تو یک سؤالی می کنم، اول آن سؤال را جواب بده، بعداً تلافی کن. از او پرسید: دقت کردی وقتی من پشت گردن تو زدم، «طراقّی» صدا کرد؟ گفت: بله. گفت: بگو ببینیم این صدایِ طراق از گردن تو بود یا از دست من؟ بیچاره طرفی که پشت گردنی خورده بود، گفت: من آنچنان پشت گردنم می سوزد که فکر این چیزها را نمی توانم بکنم، «تو که بی دردی همی اندیش این» تو که بی دردی این سئوال ها برایت پیدا می شود. من درد دارم تو بی دردی، این دو تا خیلی فرق می کند.

مولوی این طور می گوید:

آن

یکی زد سیلی ای مر زید را

حمله

کرد او هم برای کید را

گفت

سیلی زن، سؤالت می کنم

پس

جوابم گوی و آنگه می زنم

بر

قفای تو زدم، آمد طراق

یک

سؤالی دارم اینجا در وفاق

این

طراق ازدستِ من بوده است یا

از

قفاگاه تو ای فخر کیا

گفت:

از درد این فراغت نیستم

که

در این فکر و تأمل بیستم

تو

که بی دردی همی اندیش این

نیست

صاحب درد را این فکر هین

از اینجا مولوی نتیجه خوبی می گیرد که انسانِ بی درد گرفتار روزمرّگی است، چون غربت خود را در این دنیا فراموش کرده است.

دردمندان

را نباشد فکر غیر

خواه

در مسجد برو خواهی به دیر

غفلت

و بی دردی ات فکر آورد

در

خیالت نکته ی بکر آورد

ص: 47

تازه فکر می کنی خیلی مهم هستی که این نکات به ذهنت آمده، نمی فهمی که این حرف ها، حرف های آدم های راه گم کرده است.

جز

غم دین نیست صاحب درد را

می شناسد

مرد را و گرد را

چون به غربتِ خود در این دنیا آشنا شد و فهمید فقط راه نجات، انس با خدا است، با تمام وجود دامن دین را می گیرد و همه ی دغدغه اش این است که از مسیر ناب دینداری فاصله نگیرد.

برای آدم هایی بی درد بحث های بی خود و پوچ پیش می آید که آقا به نظر تو این دکور بهتر است یا آن دکور؟ آدم های بی درد می خواهند خالی های زندگی شان را با فشارهای بی جا پرکنند. آدمی که غم غربت دارد، می داند که غم غربت او در ارتباط با عالَم قدس پُر می شود، این آدم می فهمد رکوع یعنی چه، سجده یعنی چه، سکوت یعنی چه. این که می گویند خواب مؤمنِ عالِم عبادت است، نه یعنی عالِم به علم ریاضیات و فیزیک، منظور عالمِ بالله است. عالَم قُدس تنها عالَمی است که غم غربت انسان را جواب می دهد.

آنچه باید در این رابطه مورد توجه باشد این که، اولاً: فرهنگ انسان های قدسی بیش از آن که نمود ظاهری داشته باشد جنبه ی باطنی اش شدید است، برعکس ظاهرگرایان که سیری درونی ندارند، حتی جنبه های سیر درونی را هم به بیرون سرایت می دهند.

ثانیاً: انسانی که در این دنیا غم غربت پیدا کرده، از دست روزمرّگی آزاد است، در نتیجه عالَم و آدم و طبیعت را پرستار خود می بیند، همه ی عالم آیات و پنجره هایی هستند برای از بین بردن غربت او، و همه چیز

وسیله ی اتصال اوست به عالم قدس. چنین انسانی با چهره ی نورانی عالم ارتباط دارد نه با چهره ی ظلمانی عالم، و به راحتی امید دست یافتن به مطلوبش در او ایجاد می شود، و این را بدانید که این طور نیست که شما سی سال یا چهل سال در غربت به سر ببرید و نقطه ی ارتباط با عالم قدس برای شما به وجود نیاید، بلکه ناامیدی از ارتباط با عالم قدس است که شما را از بین می برد. در همین رابطه از حضرت صادق داریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ»ّ(1)

بهترین عبادت ها: بردباری و خموشی و چشم به راه فرج بودن است. و بر اساس همین فرهنگ در دعا از خدا تقاضا می کنید که بعد از شدت و سختی، رخاء و آسانی مرحمت فرما.(2)

به گفته ی حافظ:

رسید

مژده که ایامِ غم نخواهد ماند

چنان

نماند و چنین نیز نخواهد ماند

بهشت در ازای امید به بهشت

ابتدا باید متوجه باشیم خداوند تمام شرایط بیرونی و درونی را جهت رساندن ما به مقصد حقیقی فراهم فرموده است، از یک طرف جسم و خیال و عقل داده تا با جامعیتی که به دست می آوریم از راه باز نمانیم، از طرف دیگر عالم را مظهر آیات خود قرار داده تا بتوانیم در هر منظری او

1- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، ص، 302.
2- «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَ الْفَرَجَ بَعْدَ الْکَرْبِ وَ الرَّخَاءَ بَعْدَ الشِّدَّه» خداوندا آسانی را پس از سختی، و گشایش را پس از گرفتاری، و آسایش را پس از شدت و رنج از تو خواهانم. (مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله، ص: 199)

را بیابیم و یک لحظه بی یار نباشیم. قرآن مجید را هم به عنوان نامه ی محبوب ارسال فرموده تا کتاب ذکر ما باشد. انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام هم که جمال و حرکات و سکناتشان نمایش توجه به مقصد اصلی است در میدان هستند. پس چه جای ناامیدی؟! مگر می شود خدایی که اینچنین همه چیز را از درون و بیرون فراهم کرده ما را از مقصد خود محروم کند؟ باید امیدوارانه پای در راه نهاد و آرام آرام جلو رفت.

اگر آدم در مسیر دینداری پایداری نمود همین که مُرد، آنچه در رابطه با اُنس با حقایق غیبی می طلبد به او می دهند، تمام آنچه را نیّت کرده بود و توفیق عمل بدان برایش نبود، به او می دهند. چون روحش را نسبت به کمالات، در حال انتظار نگه داشته بود و نگذاشته بود شیطان این امیدواری به رحمت خدا را از او بگیرد. قرآن هم در این رابطه می فرماید: «وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُون»؛(1) و به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند، مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش خواهیم داد.

حتماً تجربه کرده اید که وقتی به زیارت بیت الله الحرام یا ائمه معصومین علیهم السلام می روید، راحت تر اعمال عبادی که همان اُنس شما با حقایق است، تحقق می یابد. چون عموماً شیاطین را در این مکان های مقدس راه نمی دهند و ملائکه در آنجا در تحرّکند. وقتی یک کمی شیطان را عقب راندند، راحت تر به آنچه در نیت دارید منتقل می شوید. حال اگر در برزخ و قیامت وارد شدید که اصلاً شیطان امکان هیچ گونه وسوسه ای ندارد،

1- سوره نحل،آیه 96.

خیلی بهتر به آنچه در نیت دارید دست می یابید و به سویش سیر می کنید. می خواهم عرض کنم واقعیت شما آن موقعی آشکار می شود که بی شیطان با خود روبه رو شوید، فعلاً شیطان مانع راه شما است و شما با پایداری در دینداری، مسیر خود را عوض نمی کنید، هرچند کُند جلو می روید، پس وقتی به برزخ و قیامت رفتید با واقعی ترین بعد خود، یعنی با اصیل ترین نیت خود روبه رو می شوید، این به شرطی است که ابعاد وجودی خود را بشناسید و برای مدیریت و تربیت هر کدام برنامه ریزی کنید و اولویت ها را نیز تعیین نمائید. و با توجه به برنامه ها و اولویت ها در مقابل وسوسه های شیطان مقاومت می کنید.

چون برنامه خود را در رابطه با رشد ابعاد وجودی خود مشخص کردید و غربت خود در این دنیا را شناختید و از غم این غربت بیرون نرفتید، آن گاه که موانع برطرف شد به راحتی به آرمانی ترین نحوه ی زندگی دست می یابید. ولی متأسفانه بعضی افراد آنچنان با بیهودگی ها گرفتار شیطان شده اند که اگر شیطان را از آنها بردارند، دنبالش می گردند که پیدایش کنند. این ها با دروغ ها و انواع اختلاط با نامحرم و دعوا با افراد، در بستری که شیطان فراهم کرده زندگی می کنند. یک تئاتری تهیه کرده بودند که طرف دائماً در غیاب شیطان به او فحش می داد. وقتی که شیطان برایش ظاهر شد شروع کرد به شیطان بد و بی راهه بگوید، خدا لعنتت کند، فلان فلان شده، برو گم شو، همه را بدبخت کردی، من را هم بدبخت کردی. اتفاقاً شیطان رفت. طرف شروع کرد دنبال شیطان راه افتاد،

گفت: پس چرا دنبال من می آیی؟ گفت: آخر، نمی توانم بی تو زندگی کنم.

وقتی انسان متوجه ابعاد متعالی خود شد و در صدد رشد و کمال آن ها برآمد، در مسیر دینداری همچنان پایدار می ماند و در مقابل وسوسه های شیطان مقاومت می کند و لذا به مجرد آن که شیطان از جلوی او کنار رفت به سرعت به سوی مطلوب های الهی خود سیر می کند، عده ای هم در اوج بی برنامه بودن، با شیطان به سر می برند و بدون او خمارند و از این طریق همه چیز خود را از دست می دهند.

وقتی باید امید به بهشت داشت که لااقل به خود بگوییم اگر نمی توانی وارد سیر به سوی کمالات معنوی شوی و آن میل ها را در همین دنیا بالفعل کنی، لااقل این طرفش را رها نکن. یعنی امید رهایی از این نقص ها را از دست مده، تا وقتی موانع برطرف شد بتوانی به مقصد عالیه خود که همان سیر به سوی رب العالمین است، برسی. می فرمایند: روزی جوانی از حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» ذکری خواست، ایشان در پاسخ فرمودند: «هیچ ذکری بالاتر از عزم پیوسته و همیشگی بر ترک گناه نیست».(1)

وقتی عزم انسان ترک گناه شد، آن موقع که با حذف شیطان، موانع برطرف شد نگاه می کند می بیند هر چه می خواست بشود، برایش محقق شد، و طبق آیه ای که عرض شد، همه ی پاداش های او را براساس بهترین نوعی از اعمال که انجام داده، می دهند، مثلاً اگر در تمام عمر می خواستی با قرآن معاشقه کنی؛ و به همین منظور هر روز صبح قرآن می خواندی ولی

1- مهدی عباسی، کتاب نفس مطمئنه.

می دیدی آن طور که می خواهی قلب متذکر نمی شود، دوباره فردا صبح می خواندی ولی می دیدی باز قرآن خواندن ذکر دلت نشد، اما باز هم می خوانی و به امید اهدافی بزرگ همچنان در خواندن و تدبّر در آن پایداری می کردی، حالا در قیامت که موانع برطرف شد، آن عالی ترین نوعی که می خواستی برایت محقق می شود. شما در دنیا دائماً خواستید قرآن کتاب اُنس تان با خدا بشود ولی شیطان نمی گذاشت و سعی می کرد شما را مأیوس کند، شما هم مقاومت می کردید، این مقاومت کردن باعث می شود همین که شیطان را برداشتند سیر شما شروع بشود.

اگر بخواهیم بحث را تا این جا جمع بندی کنیم، حاصل بحث این شد که دانشجو و طلبه ی موفق کسی است که توانسته باشد اصول خود را از فروعش جدا کند و برای هر کدام در جای خود برنامه ریزی داشته باشد، تا روزمرّگی ها شخصیتش را پُر نکند، یا حادثه ها او را هر طور پیش آمد این طرف و آن طرف نکشاند و این در صورتی ممکن است که شما توانسته باشید برای زندگی زمینی خود معنی درستی به دست آورده باشید و اساس بحثی که خدمتتان عرض شد برای تأمل بر روی تعریف درست از زندگی است. زیرا اگر ابعاد جسمی و خیالی و عقلی و قلبی خود را درست نشناسید خودتان را درست نشناخته اید تا بخواهید برنامه ریزی مناسب برای خود انجام دهید.

دوران پایه ریزی شخصیت

سؤال: اهداف و وظایف یک دانشجو یا طلبه چیست؟

ص: 53

جواب: شناخت شرایط و موقعیتی که در آن دوران بعضی از صفات می تواند به فعلیت برسد، و توجه به این که چنین موقعیتی اولاً: موقت است. ثانیاً: محدود به دوره دانشجویی یا طلبگی است و بعداً چنین شرایطی پیش نمی آید تا بتوانید صفات و افکار خود را به این گونه به فعلیت برسانید. دوران دانشجویی و طلبگی دوران بسیار خوبی است، در آن دوران انسان دارای همّت های بلندی است و امکان به فعلیت رساندن ابعادی که نیاز است به فعلیت برسد به خوبی فراهم است. در فضای دانشجویی و طلبگی این آمادگی هست که همه با خود و دیگران جدّی برخورد کنند، حتی رفقا شرط می کردند هرکس در آن ساعات معین، حرف زد باید این مقدار پول در جعبه کنار اتاق بریزد. در نتیجه همه حساب حرف زدن های خود را داشتند که روی حساب حرف بزنند. مثلاً وقتی می خواستند مسافرت بروند، می گفتند: نیم ساعت حرف، یک ساعت و نیم مطالعه، دوباره نیم ساعت مباحثه. برای اختلاط ها هم وقت می گذاشتند. خلاصه شرایط خوبی برای مدیریت شخصیت خود می توان ایجاد کرد. به همین جهت دانشجویان و طلابِ عزیز می توانند پایه ی شخصیتی خود را در همین دوران بریزند، بعداً چنین شرایطی که جوانانی با عزمی بلند کنار هم باشند، پیش نمی آید، آنقدر این دوران می تواند بابرکت باشد که اگر در برزخ هم بروید دوباره می خواهید همین دوران را تمرین کنید. خیلی شبیه دوران دفاع مقدسِ هشت ساله است، که رزمندگان به اهدافی بزرگ تر از زندگی روزمرّه می اندیشیدند.

تأکید بنده این است که این دوران را با سهل انگاری از دست ندهید چون وقتی توانستید ابعاد بالقوه ی خود را تا آنجا که ممکن است به صورت بالفعل در آورید، در ادامه ی زندگی وقتی فن تبدیلِ بالقوگی ها به فعلیت را به دست آورید، همواره در اصلاح خود موفق خواهید بود، و هر روز شعوری برشعور قبلی تان افزوده می شود و چون در راه هستید، متوقف نیستید. کسی که در راه است در هر منزلی با چیز جدیدی روبه رو می شود، وقتی در راه بودید هیچ حادثه ای در زندگی، شما را بازی نمی دهد. اما اگر این جا نتوانستید ذخیره ای برای سیر در زندگی به دست بیاورد، مثل آدمی هستید که می خواهد در هنگام دعوا و زد و خورد، تازه تمرینِ بُکس بازی بکند؛ محکم کتک را می خورد و نمی فهمد چه شد، اما اگر تمرین های لازم را از قبل انجام داده بود، در دعوا و زد و خورد تمرین هایش به ثمر می رسید. باید بر روی تمرینِ تبدیل بالقوگی های ابعاد وجودی تان به فعلیت، در این دوران برنامه ریزی کنید تا ثمره خوبی نصیب شما بشود.

عرض کردم اگر احساس تان بر شما غلبه کند و رشد عقلی و قلبی نکنید، واقعاً ناقص خواهید ماند، همچنان که اگر در آن رشته ی علمی که در حال تحصیل هستید درست درس نخوانید ناقص خواهید ماند، و یا از این طرف بیفتید، و بدون توجه به سایر ابعاد خود، فقط درس های رسمی خود را بخوانید، در حالی که دروس دانشگاهی جواب بُعد تجربی شما را می دهد. این بُعد را باید در جای خودش تقویت کرد، ولی چرا ما بقیه ی ابعاد را تقویت نکنیم تا تک بُعدی و تک ساحتی نشویم؟

ص: 55

در حال حاضر مجتهدانی در حوزه ی علمیه داریم که مهندسی فنی خود را نیز از دانشگاه گرفته اند. نمی خواهم بگویم لازمه اجتهاد در فقه، دروس فنی دانشگاهی است ولی عنایت داشته باشید که این ها در عین تحصیل در دانشگاه، در علوم اسلامی تا کجا پیش رفتند. عمده ی عرض بنده آن است که مواظب باشید ابعادی از شخصیت خود را خالی نگه ندارید و اگر هم مجبورید بعضی از ابعاد را در حاشیه قرار دهید، بررسی کنید کدام بُعد در حاشیه باشد، هرچند باز تأکید بر رشد همه ابعاد دارم، حتی رشد جسمی را نباید ساده گرفت به طوری که حضرت علی علیه السلام در اوج حکمت و دعا، در اوج قدرت جسمی بودند، چون از ابتدا خود را برای خود آن طور تعریف کرده اند، و خدا هم تقاضای ایشان را همان طور برآورده کرد. همان طور که افلاطون و سقراط در عین حکیم بودن، در جنگ حاضر می شدند و مبارزه می کردند.

مرحوم آیت الله حجّت که از مؤسسین حوزه علمیه قم بودند، وقتی می خواستند مدرسه ی حجت را بسازند، در روزنامه های آن زمان اعلام کردند که ما چنین زمینی داریم با این نیازها، طراحی آن را به مسابقه می گذاریم تا از بهترین طرح استفاده کنیم. خلاصه آرشیتکت های آن زمان را دعوت به ارائه ی طرح کردند. از کل کشور طرح دادند. همان طور که می دانید، طراحی هم کار آسانی نیست. در حینی که طرح ها را بررسی می کردند، دیدند یک طرح است که همه قاعده ها را رعایت کرده و با زندگی طلبگی هم بیشتر هماهنگ است. آدرس طرّاح را که نگاه کردند دیدند شخصی است ساکن قم به نام سید محمدحسین طباطبایی ! در کل

کشور طرح ایشان برنده شد. آن فکر ریاضی منظم نتیجه اش این می شود که وقتی المیزان می نویسد، یک حرف احساساتی که آدم بتواند بگوید: «این را دیگر آقا از سر احساسات گفته اند»، در آن نیست. این ذهن چرا این قدر منظم شده است؟ برای این که در عین اجتهاد و عرفان، ابعاد دیگرش را تعطیل نکرده است.

ورزش؛ معبری برای احساس حضور خود در جسم

از جمله ابعادی که نباید از آن غفلت کرد و مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» هم بر آن تأکید کرده اند ورزش کردن است. بنده به تجربه به این رسیده ام؛ جوانانی که در دوره ی مدرنیته ورزش نکنند، یک مشکل روحی و روحانی پیدا می کنند؛ و نه تنها نشاط جسمی و روحی ندارند، بلکه نه قلب صیقلی دارند و نه از تواضع لازم برخوردارند و با همت ها و اراده های ضعیف از بقیه طلب کارند. خیلی حرف است؛ مقام معظم رهبری«ادام الله ظله» در سخنرانی شان در دانشگاه تهران به دانشجویان توصیه می فرمایند: «تحصیل» و «تهذیب» و «ورزش»، بعد گفتند: برای پیرمردها و پیرزن ها ورزش واجب است. حالا شما فکر می کنید ایشان همین طور ساده گفته اند؟! نه. همان طور که می دانید؛ دنیای مدرن دنیای متوقف شدن بدن است، ماشینِ سواری مسافت ها را طی می کند و ما همچنان روی صندلی تکیه داده ایم، و لذا از آن صیقل قلبی که با راه رفتن می توانستیم به دست آوریم، محروم شده ایم. راه رفتن است که قلب را صیقل و عزم را وسعت می دهد، آنچه امروز از طریق ماشین اتفاق افتاده

زندگی را بسیار زشت کرده است. اسب سواری طوری است که خودِ آدم هم باید در فعالیت باشد، اما در ماشین سواری این طور نیست، هر روز هم که کمک فنرهایش را نرم تر می کنند تا آب هم در دل آدم تکان نخورد. در واقع این زندگی، یک زندگی پنداری است؛ چون من راهی را طی نکردم و با قدم های خود با زمین تماس نگرفتم که آن را پشت سر بگذارم، ولی به مقصد خود رسیدم. چگونه شما در خواب راه می روید ولی به واقع عملی انجام نداده اید، تمدن امروز با ذهن ما همین کار را کرده است.(1)

قبلاً باید می رفتیم از صحرا برای زمستان چوب می آوردیم، یا برای خود از چشمه آب می آوردیم، امروز هیچ کاری نمی کنیم؛ چوب نمی خواهیم، شیر را باز می کنیم گاز می آید، شیر را باز می کنیم آب می آید. یعنی ما هیچ کاری نمی کنیم، به این معنی که روح ما فرمان لازم را به جسم نمی دهد. در حالی که روح - به جهت تجردش- عین فرمان و تحرک و تجلّی است، مثل خورشید است و نوری که همواره از آن تجلّی می کند، ما در شرایط جدید همه ی این فرمان ها را تعطیل می کنیم، هیچ کاری نمی کنیم، حتی به جای این که لااقل دست ببریم و شیشه ی ماشین را پایین و بالا بکنیم، یک کلید می گذارند تا فشار دهیم شیشه خودش بالا می رود. بشر مدرن فکر می کند دارد به خود خدمت می کند، اما در واقع دارد همه چیزِ خود را ازدست می دهد، چون روحی که نیاز دارد دائماً

1- در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» از همین مؤلف، تا حدّی عرایضی در این رابطه مطرح شده است.

فرمان دهد و بدن را به تحرک در آورده و استعداد های بالقوه اش، بالفعل گردد، بازنشسته شده است.

شما از صبح تا شب به ماهیچه های گردن تان فرمان می دهید که سرتان را روی تن نگه دارد. حالا ببین چقدر کیف می کنی که خودت داری سرت را تکان می دهی؛ می گویی: خودم سرم را تکان می دهم! علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» می فرمودند: «من حسرت حال آن کارگری را می خورم که، خودش را در محصول کارش نگاه می کند.»(1) همان طور که دیده اید، کارگری که به کار خود اصالت می دهد خودش را در کارش می بیند. یکی از مسئولین می گفت: من در عین تحصیل، کارگری می کردم، پدرم هم کارگر بود، چند جا جهت خواستگاری رفتیم ولی همه ردم کردند، بعد گفتیم: خوب است برای خواستگاری خانه ی فلانی که وضع شان از ما بهتر است ولی خانواده ی متدینی هستند برویم، حالا که این کلاس پائینی ها به ما زن نمی دهند، شاید آن ها که کلاسشان بالاتر است به ما زن بدهند. گفت: به خواستگاری آن خانواده رفتیم و اتفاقاً تحویل گرفتند، و به راحتی هم دخترشان را به همسری ما در آوردند. گفت: ما یک روز از مادرزن مان پرسیدیم: شما چطور بدون هیچ بهانه گیری به ما زن دادید؟! گفت: یک بار خانه ی ما روضه ی زنانه بود شما به دنبال مادرت به روضه آمده بودی، در حیات بازی می کردی و منتظر مادرت بودی، حوض وسط حیات خالی بود و چرخ و دلو هم

1- برای روشن شدن این بحث به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» به موضوع مقایسه ی کسب و شغل در دنیای مدرن و در گذشته، رجوع فرمایید.

پهلویش بود. شما بیکار نماندی همین طور آب می کشیدی و داخل حوض می ریختی. حاج آقا از اتاق دیگر شما را زیر نظر داشتند، به من گفتند این جوان جوهر دارد، از همان زمان ما نظرمان به شما بود. واقعاً هم جوهر داشت به طوری که در دوران جنگ یکی از مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی بود. پدر عیالش خوب تشخیص داده بود که این می خواهد شخصیت خود را در کارش بجوید و نه در بیکاری و رفاه.

روح مدرنیته طوری برما حاکم شده که در حال حاضر این نوع روحیه ها را گم کرده ایم، و ورزش در حال حاضر تنها راه است که حضور خود را در حرکات بدنی به خودمان ثابت کنیم. همین که آدم ببیند واقعاً می تواند تا رأس این قله برود، این یک نوع به خود برگشتن خوبی است، به خصوص که قلب را هم صیقل می دهد.

جوانان مذهبی که جنبه ی معنوی آن ها ضعیف شده و خیالاتی و وَهمی شده اند، را به ورزش توصیه کنید، اگر خیلی خیالاتی نشده باشند و خوب ورزش کنند، بدون آن که نیاز باشد به روان پزشک رجوع کنند، دوباره احیا می شوند.

آری «ورزش» و «تحصیل» و «کارهای فکری و قلبی» نیاز هر انسانی است که می خواهد برنامه به فعلیت رساندن بالقوه گی هایش را مدیریت کند.

ص: 60

سؤال: با خیالات چه کنیم، چگونه باید آن ها را به طور صحیح رشد دهیم، چطور می توان خیال را کنترل کرد که در مقام اُنس با حق قرار گیرد و به اصطلاح محل «عکس مه رویان بستان خدا» باشد؟

جواب: ابتدا باید به خوبی به این نکته رسیده باشید که باید برای کنترل وَهم و خیالاتتان برنامه ی بریزید. وگرنه خیال شما هر طور دلش خواست شما را بازی می دهد و از مسیری که باید طی کنید باز می دارد. به گفته ی مولوی:

عالَم

وَهم و خیال و طبع و بیم

هست

رهرو را یکی سدّ عظیم

وقتی پذیرفتیم باید برای کنترل وَهم و خیال و طبع و بیمِ خود برنامه داشته باشیم تا آن ها به ما برنامه ندهند، نیمی از کار انجام شده است. اگر شما برنامه داشته باشید، وقتی رفیق شما از شما می خواهد بروید با هم وقت گذرانی کنید، پیشنهاد او را نمی پذیرند، اما اگر کار جدی و برنامه ای جهت دار نداشته باشید، یک مورچه هم که از جلو چشم شما حرکت کند دنبالش می کنید تا ببینید کجا می خواهد برود. این مشخص است که وقتی کار و برنامه ی خاص دارید، از خیالاتی که به سراغ شما می آید استقبال نمی کنید. همین که انسان بی برنامه شد - حتی در دوران پیری- خیالات به سراغ او می آید. در راستای دفع خیالات و وَهمیات است که می بینید حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» روزی هشت بار قرآن می خواندند، تا روح خود را در پرتو تذکرات قرآنی نگه دارند و اجازه ی ورود خیالات را در خود ندهند. وقتی خیال را با توجه دادن عقل و قلب به معارف عالیه،

در طول زندگی تربیت کرده باشید، در خلوت هم مسلّم با همان خیالِ ادب شده به سر خواهید برد، آن وقت اگر هم خیالاتی آمد، خیلی توانمند نیست، می توانید با تذکرات قرآنی آن را پس بزنید.

مرحوم آقای نخودکی داشتند از قبرستان رد می شدند، اطرافیان دیدند آقا دارند می گویند: «لا إله إلا الله، لا إله إلا الله». می دانستند که آقا بی خود این کلمه را نمی گویند، پس حتماً خبری هست. پرسیدند: چه خبر است؟ فرمودند: طرف در زمان حیاتش خیارفروش بوده است، سی،چهل سال پیش مرده است، هنوز در برزخ در طول این مدتِ سی، چهل سال دارد می گوید: «گُل به سر داره خیار». شما صرف نظر از قیامت و برزخ، اگر کمی به خودتان توجه کنید، متوجه می شوید بُعدی دارید که همواره با آن هستید و بعضی مواقع حضور بیشتری از خود نشان می دهد، حال وقتی از این بدن آزاد شدید معلوم است که آن حضور بیشتر خواهد شد. یعنی اگر ملاحظه کنید همواره شما دارید با خیالاتتان جلو می روید، به گفته مولوی:

چون

خیالی آمد و در تو نشست

هر

کجا که می گریزی، با تو هست

تو

نتانی زان خیالت وارهی

یا

بخُسبی تا از آن بیرون

جهی

وقتی شما می خوابید، خودتان می خوابید و همان خودتان به عالم خیال می رود، اگر کسی بگوید: «خودکشی می کنم تا از دست خودم راحت باشم»، اشتباه می کند، چون این فرد، تن کشی کرده است و نه خودکشی. وگرنه آن «خود»ی را که به کمک آن، تنش را کشته است همواره با خود

دارد، باز هم «خود»ش است، یک «خودِ» عصبانی از خود. عرضم این جاست که انسان نمی تواند از خیالاتش فرار کند، ولی می تواند آن ها را

ص: 62

تربیت کند که «عکس مه رویان بستان خدا باشد» و با توجه به معارف عقلی و قلبی چنین کاری ممکن است، و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم خیال داشتند، ولی خیالات آن حضرت نورانی بود، و صورت جبرائیل در خیال آن حضرت ظاهر می شد، همان طور که معانی قرآن بر قلب مبارک حضرت القاء می گشت، و در همان لحظه گوش حضرت صوت قرآن را می شنید. حال اگر هنوز تا آن حدّ وارد معارف الهیه نشده ایم که خیالاتمان تحت تأثیر آن معارف باشد، لااقل باید وقتی خیالات می آیند بتوانیم با عدم استقبال از آن ها، آن ها را دفع کنیم، و این کار با برنامه ریزی ممکن است، چون انسانِ برنامه دار به دعوت خیالات جواب مثبت نمی دهد تا آرام آرام با ورود قلب به حقایق معنوی، ذهن او نیز تحت تأثیر انوار آن حقایق قرار گیرد و خیالاتی روحانی پیدا کند. اگر برای کنترل خیال برنامه نداشته باشید مطمئن باشید آن خیالات، تازه در پیری غوغا می کنند. به افکار بعضی از پیرمردها و پیرزن ها دقت کنید، می بینید چگونه خیالات کنترل نشده شان آن ها را هلاک می کند. کمی وقت بگذارید ببینید این ها در سن پیری که باید در آرامش باشند، در چه حالاتی به سر می برند، بعد بررسی کنید چطور شده است که نمی توانند از دست خیالات واهی آزاد شوند. دوران پیری می تواند بهترین دوران زندگی زمینی باشد، دریچه ی لقاء الله است. آن وقت اگر پیریِ انسان برایش عذاب آور بشود، خیلی ضرر کرده است.

از برکات اُنس با روایات اخلاقی همین بس که مانع ورود خیالات آزار دهنده در زندگی می شود. وقتی از طریق دعای مکارم الأخلاق خود

را تربیت کردیم که مثلاً در مقابل آن هایی که به ما جفا کرده اند، نیکی کنیم، و هرگز نگذاریم تخم کینه نسبت به انسان ها در قلب ما کاشته شود، هرگز در پیری در فشارهای آنچنانی قرار نمی گیریم و پیری و تنهایی یک غنیمت خواهد شد.

با این هدف که می خواهید خیال خود را کنترل کنید وَهمیات خود را دفع نمایید، مدتی با دعای مکارم الاخلاق مأنوس شوید، ببینید چگونه شما را در همین دنیا وارد بهشت می کند. امام کاظم علیه السلام در زندان هارون الرشید می فرمایند: خدایا! چند وقت بود دنبال یک جای خلوتی بودم! ممنونم که به من چنین جایی را دادی. بیچاره هارون فکر می کند امام موسی کاظم علیه السلام را زندان کرده است. امام کاظم علیه السلام در زندان از نظر خودشان، تازه زمینه ی ورود به عالم قُدس را برای خود فراهم شده می بینند. برای همین هم می گویند هیچ کس مؤمن را نمی تواند در این دنیا اذیت کند، هیچ کس، هیچ وقت به هیچ وجه نمی تواند مؤمن را اذیت کند.

ابتدا عمق فاجعه ی رهاکردن خیالات را بشناسید وگرنه در حالی به دنبال درمان هستید که هنوز درد درست شناخته نشده و لذا درمان اثربخش نیست. وقتی فهمیدیم، خیالاتِ سوء نمی گذارد انسان جهت اصلی زندگی را بشناسید، برای دفع آن به برنامه های سطحی قانع نمی شویم.

خود را مشغول کنید تا خیالات شما را مشغول نکند

آیت الله حسن زاده«حفظه الله» می فرمودند: «من حساب کردم اگر خیالاتم را مشغول نکنم، خیالاتم مرا مشغول می کنند» و بر اساس این دیدگاه وارد معارف عالیه ای شدند که امروز نه تنها جانشان از آن تغذیه می کند، بقیه نیز از معارف ایشان بهره مند می شوند. همان طور که می دانید، ایشان طب قدیم را خوب خوانده اند، ریاضیات را هم خیلی خوب می دانند. گاهی آدم از خود می پرسد: چرا آقا با دسترسی به معارفی مثل عرفان و حکمت و روایت و قرآن، طب و ریاضیات خواندند؟! فکر می کنم با توجه به مباحث گذشته و این که انسان باید تمام ابعاد خود را رشد دهد، بتوان فهمید چرا آقا به چنین علومی نیز دست زده اند.

ریشه ی خیالات سوء

سؤال: ریشه ی خیالات سوء کجا است؟

جواب: ریشه ی همه ی خیالات سوء یک چیز است و آن این که جز خدا را منشأ اثر بدانیم و برای آن ها تأثیر مستقل قائل شویم. البته معلوم است که برای رهایی از خیال سوء باید از جهات مختلف برنامه ریزی کرد و مشکل به این آسانی حل نمی شود، اما اصل و ریشه ی آن را بدانیم تا إن شاءالله بتوانیم در تقویتِ توجه به خدا از یک جهت، و در دفع اطمینان به غیر خدا از جهت دیگر، برنامه ریزی کنیم.

به اندازه ای که انسان در قوه ی واهمه ی خود به غیر خدا اصالت داد، به همان اندازه صورت های کاذب به عنوان عوامل تأثیرگذار ظاهر می شوند

و فکر ما را متوجه خود می کنند. طبیعی است که توجه به غیر خدا و منشأ اثر دانستن آن ها ذهن و فکر ما را متوجه خود می کند و موجب می شود تا قوه ی واهمه، صورت هایی مطابق توجه ما در ذهن ما بسازد. حال توجه به غیر خدا، چه توجه به خودمان باشد و خودمان را کاره ای بدانیم، یا سایر افراد را، و چه توجه به وسایل و ابزارها باشد. اگر فقط خدا وسط باشد، به خودمان نگاه نمی کنیم تا خیالمان مشغول خودمان شود و هزاران صورت خیالیه در رابطه با خودمان در ذهنمان ظاهر شوند.

حال اگر متوجه این ضعف و نقیصه شدیم، آن وقتی هم که اصالت را به خودمان می دهیم از این کار راضی نخواهیم بود و در عین توجه قوه ی واهمه به خود، آن را تصدیق نمی کنیم و به دنبال آن راه نمی افتیم و لذا قوه ی واهمه در عینی که از بین نمی رود، تقویت هم نمی شود تا خیالات واهی به عنوان حقیقت، همه روح و روان و قلب ما را اشغال کنند

اگر از مشغولیات دیروز ناراحت شده باشید و متوجه شوید علتش توجه به خود است، وقتی دوباره عامل غفلت آمد، دلی که متوجه اصالت حق است، به راحتی به دنبال آن راه نمی افتد، در این حال نه تنها خیالات تقویت نمی شود، آرام آرام ضعیف هم می گردند، از آن طرف معارف توحیدی و عرفانی و روایات اخلاقی و دعا و نماز و نیایش، همه و همه کمک می کنند که خیالاتِ واهی نه تنها تقویت نشوند، ضعیف و ضعیف تر شوند و انسان بتواند خود را به کمک معارف قلبیه و اخلاق فاضله از دست خیالاتِ واهی آزاد کند. خیالات سوء پس از مدتی می روند ولی دوباره می آیند. حال اگر شما تمرین لازم را نسبت به دفع

آن ها داشتید کمی می مانند و می روند، بنا نیست شیطان دست از سرکشی بردارد، بنا است ما تحت تأثیر وسوسه های او قرار نگیریم. همین که به دنبال وسوسه های او راه نیفتیم و با نور شریعت الهی خود را کنترل کنیم، به خودی خود یک نوع پیروزی است. به گفته مولوی:

در

جهان جنگ این شادی بس است

که

ببینی بر عدو هر دم شکست

کار روی روح، غیر از کار روی جسم است؛ من اگر بخواهم این لیوان را بردارم با یک اراده دستم را دراز می کنم و برمی دارم، اما اگر کسی که معتاد به سیگار است بخواهد میل خود را به سیگار از بین ببرد و سیگار نکشد نمی تواند با یک اراده آن کار را تمام کند، باید مدت ها جهت میل و ذهن خود را نسبت به آن تغییر دهد تا در نهایت به ترک آن موفق شود، روزها و ماه ها باید با خودش کَلَنجار برود. کار های روحی، با جهت گیری روح و اراده های مستمر عملی می شود و در همین راستا است که عرض می کنم؛ چیزهای مهمِ واقعی باید آرام آرام برای شما مهم بشود، تا تصورات و تخیلاتِ امور وَهمی نتوانند شما را تا آخر به دنبال خود ببرند.

اگر شما نسبت به کسی کینه داشته باشید بعد بفهمید دزدی هم کرده است، وقتی شیطان در نمازتان دزدی او را به یادتان می آورد، حسابی حال می آیید، می گویید: چشمش کور شود، آدم نبود، یک مرتبه متوجه می شوید «السلام علیکم» نماز را هم گفتند و نماز تمام شد، اما هنوز شما آن خیال را دنبال می کنید، چون آن خیال برایتان مهم بود، و طبیعی است که اگر چیزی برای انسان مهم باشد نمی تواند از آن دل بکند، اما اگر آنقدر یاد خدا برایتان مهم بود که هر مهم دیگری به حاشیه رفت، دیگر

وقتی آن خیال آمد نمی تواند شما را به سوی خود ببرد، همین که ملائکه با الهام خود ما را متوجه نماز و یاد خدا کردند، به خود می آییم، ولی اگر شدتِ توجه ما به آن خیال زیاد بود اصلاً متوجه الهام ملائکه هم نمی شویم. به گفته مولوی:

عاشقانت

در پس پرده ی کرم

بهر

تو نعره زنان بین دم به دم

عاشق

آن عاشقان غیب باش

عاشقان

پنج روزه کم تراش

که بخوردندت

ز خدعه جذبه ای

سال ها

ز یشان ندیدی حبه ای

وقتی یاد خدا در درجه ی دوم قرار گیرد، هر فکر و خیالی ما را به دنبال خود می برد و لذا وقتی تذکرات روحانی ملائکه آمد، آن قدرت را ندارند که خیالِ آمده را عقب بزنند.

پس باید برنامه ریزی کنیم و آرام آرام برسیم به این که همه کاره ی عالم خدا است. برای رسیدن به چنین حضوری معارف توحیدی و حکمت صدرایی و عرفان نظری کمک می کنند تا عقل و قلب قانع شوند که موجودات عالم عین تعلق به حق اند، و چون وجودشان از خدا است،

تأثیرشان نیز از خدا است، در آن حال با تمام وجود در مناجات با خدا می گویی:

آب

دریا جمله در فرمان تست

آب

و آتش ای خداوند آن تست

گر

تو خواهی، آتش آب خوش شود

ور

نخواهی آب هم آتش شود

این

طلب در ما هم از ایجاد تست

رستن

از بی داد یا رب داد تست

می رسیم به جایی که دل می فهمد، خدا رزّاق است، خدا مُحیی است، خدا مُمیت است، وقتی این معارف آرام آرام و از طریق برنامه به دل رسید،

در ابتدا خیالات اگر مقاومتی هم بکنند، نمی توانند پایدار بمانند و همواره ضعیف و ضعیف تر می شوند، به طوری که به راحتی می توانید آن ها را عقب بزنید، پس از مدتی دیگر کمتر به سراغتان می آیند، بعد دیگر نمی دانم چی می شود. فقط می دانم اگر انسان از خیالاتش آزاد بشود، تمام بهشت ها در قلبش شعله می کشد.

دستورالعملی برای اصلاح ریشه ی خیالات سوء

از جمله دستورالعمل هایی که در دفع خیالات مؤثر است، دستورالعمل آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» است که به نظر می رسد بهترین دستورالعمل برای مردم امروز باشد، با همان روشی که ایشان می گویند: که «اولاً: علم تو، استاد توست، ثانیاً: گناه نکن». ایشان می دانند چه بگویند. کافی است شما خودتان را به آن بسپارید، پس از مدتی احساس می کنید دیگر گرفتار خیالات آنچنانی نیستید

ممکن است ما متوجه نباشیم که پایگاه این دستورالعمل در روح و قلب ما کجاست، ولی اگر عمل کنیم نتایج لازمه را به دست می آوریم، او می داند چه می گوید جای این حرف امروز است، این حرف مربوط به سیصد سال پیش نیست مرحوم قاضی«رحمه الله علیه» با توجه به روح زمان خودشان این را نمی توانند بگویند. زمان یک جنس خاصی دارد، در این زمانی که بنده و جناب عالی در آن هستیم و از یک طرف مردم آگاهی های حدّاقلی را در مورد دین دارند و از طرفی سیره ی علماء را

می شناسند، از دستورالعمل آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» به شدت کار می آید. خودتان می دانید، راه دیگری هم ندارید.

سختی ریاضت های دینی غیر از سختی هایی است که اهل دنیا می کشند، سختی ریاضت های دینی، جانفزا است. می پرسند: «چطوری ریاضت بکشیم؟» ریاضت یعنی همین که در نماز، خیالی به سراغتان آمد که آن خیال مطلوب شما است، برای حفظ ارتباط با خدا، از آن دل بکنیم و این کار از صعود به کوه اورست سخت تر است، اما اولاً: ممکن است. ثانیاً: نتیجه بخش. دل کندن از مطلوب خود برای خدا و چشم برداشتن از آنچه نفس أمّاره دوست دارد به آن بنگرد، کار آسانی نیست ولی انسان را از دنیای محدود و تنگ به عالم گسترده معنا و غیب سوق می دهد. گفت:

تا

خون نکنی دیده و دل پنجه سال

از

قال تو را ره ننمایند به حال

در ابتدا آدم فکر می کند اصلاً نمی شود از این میل ها دل بکند، ولی باید بداند راه دارد، همچنان یک نفر که معتاد به سیگار است باید مدام به روح و قلب خود فرمان دهد تا پس از مدت ها آرام آرام توجه آن از سیگارکشیدن به چیز دیگری سوق پیدا کند. انسان باید دائم به خودش فرمان دهد که بس است این همه توجه به دنیا ! اگر این فرمان را همچنان ادامه دهد، و خود را در معرض تحریک حُبّ دنیا و حبّ نفس قرار ندهد، آرام آرام می رسد به جایی که به لطف الهی با خیالات پاک هم آغوش است.

روی دستورالعمل حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» وقت بگذارید، ایشان می گویند: گناه نکن. ممکن است شما در ابتدا که خواستید گناه

نکنید، موفق شوید، اما بعد دوباره گناه کنید. بسیارخوب، سعی کنید دوباره گناه نکنید. فرقش این است که ایشان، استاد شماست و می داند با این دستورالعمل آرام آرام «حضور» غلبه می کند و به جایی که باید برسید، می رسید. دستور العمل ایشان دستورالعمل قابل عمل است، همین علمی که نسبت به خدا و معاد و نبوت و امامت دارید و حلال و حرام خدا را نیز می دانید، فعلاً برای عمل کافی است.(1)

با امید آن که بتوانیم با رشد همه ی ابعاد وجودی خود، در تعادل کامل قرار بگیریم و به راحتی با حقایق قدسی مرتبط شویم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

1- برای شرح بیشتر موضوعِ اخیر، می توانید به بحث های «دستورالعمل های سلوکی آیت الله بهجت«رحمه الله علیه»» رجوع فرمایید.

فصل دوم، ضرورت مطالعه و نحوه ی آن

اشاره

ص: 73

بسم الله الرحمن الرحیم

مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار

سؤال: آیا مطالعه، یکی از راه های کسب معرفت و رسیدن به قرب الهی است، یا این که قرب الهی با تزکیه حاصل می شود و مطالعه صرفاً وسیله ی رفع شبهه های فکری خود و دیگران است، تا بتوانیم در راه قرب الهی موانع را برطرف کنیم؟

جواب: علت آن که بعضاً از مطالعه بهره ی لازم نصیب عزیزان نمی شود و منجر به این گونه سؤالات می گردد - که گمان کنید مطالعه صرفاً جهت رفع شبهات فکری است- دو چیز می تواند باشد، یکی مطالعه بر روی موضوعاتی است که ارزش مطالعه ندارند و محتوای لازم را به انسان نمی دهند، و دیگری بد مطالعه کردن. همین طور که هیچ کس از نگاه کردن بدش نمی آید اما اگر انسان به منظره ای نگاه کرد که موجب تنفر او شد چشمانش را می بندد. سرخوردن از مطالعه هم همین طور است که اگر انسان در سیر مطالعاتی خود موضوعاتی را مطالعه کرد که جانش استفاده ی لازم را از آن ها نبرد کلاً از مطالعه سرخورده می شود.

ص: 75

انسان روحاً و فطرتاً مطالعه را به عنوان وسیله ای که اولاً: او را متوجه حقایق عالم می کند و ثانیاً: وسیله ی تذکر برای قلب است، دوست می دارد.

پس اگر از مطالعه آن چیزی را که روح و فطرت ما می طلبد به دست نیاوریم، طبیعی است که از آن فاصله می گیریم؛ بسیار کم پیش می آید که انسان از خود بپرسد: «چطور شد که از مطالعه کردن خسته شدم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می کنیم. اما اگر متوجه باشیم ما نیازهایی داریم که از طریق مطالعه ی آثار مکتوب عالمان جواب داده می شود، اگر از مطالعه در مورد موضوعی سرخورده شدیم، برمی گردیم و گمشده ای را که باید بر روی آن مطالعه کنیم پیدا می کنیم.

عنایت داشته باشید علما در خلوت خود اسراری را برای ما مکتوب کرده اند تا ما از طریق مطالعه ی آن اسرار، با نتایجی که آن ها در خلوت خود به دست آورده اند هم آغوش شویم. یکی از عواملی که مانع مطالعه می شود، این است که در مطالعات خود به دنبال مکتوبات خلوت علمای عالَم دار نیستیم.(1)

مگر کسی می تواند برای کسی چیز مفیدی بنویسد جز این که خودش عالَم داشته باشد و در عالَم خود با میوه های خاصّی روبه رو شده که طالب ظهوراند؟ و لذا آن عالِم میوه ها را به زبان نوشتار به شما می نمایاند، شما هم از طریق آن نوشتارها - که بیشتر متذکر احوالات عالمان است- به آن میوه ها وصل می شوید. البته باید مواظب بود که:

ای

بسا ابلیس آدم روی هست

پس

به هر دستی نباید داد دست

1- جهت فهم بیشترِ معنی عالَم داربودن، به کتاب «عالَم انسان دینی» رجوع فرمایید.

اگر احساس کردیم با خواندن کتابی نمی توانیم کتاب دیگری را بخوانیم و از مطالعه سرخورده شده ایم باید بدانیم به آن علت بوده که بنای ما از مطالعه ارتباط با اسرار خلوت علماء عالَم دار نبوده است در نتیجه، کتاب خواندن از چشم ما می افتد.

مشکل جهان امروز و غفلت از مطالعه

انسان جهان امروز چون از پیگیری آثار مکتوب عالمانِ اهل خلوت غافل شده، مجبور است با رُمّان های عادی و سطحی خلوت خود را پُر کند، در حالی که می توانست در این خلوت ها خود را به اوج روحانیتی برساند که عالمان و حکیمان در آن به سر می برند.

پدیده ی رمان خوانی که در فرهنگ غربی معمول است غیر از مطالعه ی زندگی بزرگان است که موجب تذکر برای بهتر زندگی کردن است. آری بعضاً رُمان ها نمایش نمونه ی ایده آل یک زندگی است، که کار با ارزشی است ولی آنچه فعلاً غالب است، رمان هایی است که برای از بین بردن اوقات فراغت نوشته می شود. کتاب «حیّ بن یَقظان» ابن سینا یا کتاب «عقل سرخ» سهروردی، به عنوان رمان هایی که نظر به جنبه های ایده آل و باطنی عالَم دارد، کتاب های جالبی است. سهروردی قصه ی انسانی را ترسیم می کند که از چاه قِیرَوان در آمد و از وادی مورچگان گذشت، به یَمَن رسید و جگر آسمان را بُرید. در نگاه اول انسان می گوید: این ها چیست که این آقا سر هم کرده؟! در حالی که از نظر سهروردی این قصه، قصه ی هر انسانی است که می خواهد در این دنیا درست زندگی کند. او قصه ی ما

را می گوید؛ چاهِ سیاهِ قیرَوان، یعنی دنیا. عبور دادن نفس از وادی مورچگان یعنی عبور از وادی حرص و کثرت، و به وادی یَمَن واردشدن یعنی وارد عالم میمنت و مبارکی شدن، بعد باید به آسمان برود و جگر آسمان را برای خودش بردارد، یعنی وارد وادی تنفس عالم غیبی شود. یک وقت قصه خودمان را در صورت های واقعی و توجه به ابعاد آرمانی می خوانیم که توسط بزرگان نوشته شده است، ولی یک وقت قصه های سرد و بی روحی را برای از بین بردن اوقات فراغت می خوانیم. در مطالعه ی نوع دوم است که ارزش مطالعه کم می شود و انسان ها از مطالعه سرخورده می گردند.

دنیای امروز به جهت ضعف موضوعات در بدترین شرایط فکری و مطالعاتی قرار دارد و بیشتر ادای مطالعه را در می آورد، ما مسلمانان اگر به سراغ متون اصلی خود برویم عالی ترین موضوعات را داریم، ولی متأسفانه از متون اصلی خود فاصله گرفته ایم و گرفتار بحث بر روی موضوعات سطحی و تکراری هستیم.

موضوع مطالعه اگر درست مدیریت شود، یک طرفش توجه به حقایقی است که غذای جان انسان ها است، و یک طرفش شناختن راه های هلاکت است تا ما هم چون فرو افتادگان در هلاکت ها، هلاک نشویم. متأسفانه بی مطالعه گیِ خود را با ادای مطالعه بر روی موضوعات سطحی پنهان می کنیم، به طوری که در مورد خیلی چیزها کتاب می خوانیم اما همت نمی کنیم در مورد آن چیزهایی که باید کتاب بخوانیم، کتاب بخوانیم. افراد معمولی کتاب هایی مثل «امیر ارسلان نامدار» می نویسند، که

نویسنده ی آن با خیالات خودش خواننده را بازی می دهد، بدون آن که نظری به عالم بالاتر از عالم ماده داشته باشد، و بدتر از آن رُمان هایی است که در چندین جلد با طرح شخصیت هایی همطرازِ آدم های سطحی و عادی که به دنبال ماجراجویی هستند، وقت ما را از بین می برند و با طرح این نوع شخصیت ها، ناخودآگاه شخصیت جوانان ما را دعوت به آن نوع اعمال می کنند. امروزه رمان هایی نوشته می شود که انعکاس شخصیت انسان هایی است که به فساد تن داده اند، بدون آن که بخواهند آن زندگی را تغییر دهند، این ها، رمان هایی است که در واقع خلوت بشر را ضایع می کند، و اگر از این گونه مطالعات فاصله نگیریم و برای مطالعات خود موضوعات خاصی را تعیین نکنیم زندگی ما می شود زندگی افرادی که «هر دم به کاری» هستند.

مطالعه؛ و هم افق شدن با جبرائیل علیه السلام

وقتی کتاب هایی را مطالعه کردیم که نویسندگان آن قصه ی اشراقات و تفکرات خود را به رشته ی تحریر در آورده اند، از طریق آن نوشتارها به تفکر می نشینیم و درنتیجه نَفْس ما با تفکر بر روی آن متون، به سوی عالم عقل سیر می کند، و از طریق آن سیر، به قول فیلسوفان به عقل فعّال می رسد که در اصطلاح دین همان جبرائیل علیه السلام است. در جای خود ثابت شده که اگر مطالعه ی انسان بر روی موضوعات حقیقی باشد، نفس ناطقه یا قلب او با جبرائیل علیه السلام ارتباط پیدا می کند، البته این نوع ارتباط غیر از ارتباطی است که وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با مقام اصلی جبرائیلی

دارند که مفتخر به اخذ شریعت و مأمور به ابلاغ آن می شوند، بلکه این نوع ارتباط، بیشتر ارتباط نفس ناطقه با مفاهیم حقایق عالیه است و یک نوع توجه و تذکر است. ولی به هر حال مطالعه بر روی موضوعات اساسی، نفس را مستعد ارتباط با عالم بالا می کند. در روایت داریم که: در روز غدیر خم حسان بن ثابت حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرضه داشت آیا اجازه می دهید در این باره اشعاری به عرض برسانم که خدا از آن ها راضی باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به نام خدا بگو و او شعرهای زیبایی سرود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لَا تَزَالُ یَا حَسَّانُ مُؤَیَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِک»؛ ای حسان تا وقتی که ما را به زبان خود یاری می کنی روح القدس [جبرائیل] یاور و مؤید تو باشد.(1)

حال با تدبّر در شعر حسان بن ثابت یک نوع هم افق شدن با جبرائیل علیه السلام برای شما پیش می آید، همچنان که با تدبّر در آثار متفکران خلوت دار، چنین ارتباطی برای عقل و قلب انسان پیش می آید.

عالمان واقعی نمی توانند چیزی را که بقیه گفته اند بنویسند، وظیفه ی آن ها این است که آنچه خدا به قلب شان القاء کرده است ظاهر کنند، می خواهند نمایش لطف خدا باشند. چگونه خدا عشق محض و حیات و حضور بدون هرگونه سستی و غفلت است؟! یعنی «لاتَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ»؛ او را نه چرتی هست و نه خوابی، این یعنی عشق. قلبی هم که سراسر حضور و شعف است اصلاً نمی تواند بخوابد یا چرت بزند؟ خداوند عین

1- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، ص 177.

عشق است، پس عین فورانِ فیض است؛ لِذا به او خطاب می کنی «یَا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّهِ»؛ ای خدایی که دائماً در فیض رسانی به مخلوقات هستی. کسی هم که توانست بهره هایی از عالم غیب به دست آورد، عین فوران و فیض دهی به غیر می شود، همین ها باعث می شود که دست به قلم ببرد. عالمان بزرگ وقتی دست به قلم می بردند، در واقع قصه ی واردشدنِ خودشان در بهشت را تکرار می کردند. نوشته های آنان، نوشته هایی است که به انسان زندگی می دهد. پس باز تأکید می کنم که «عالمان بزرگ با تفکر خود هدیه هایی را که از طریق جبرائیل علیه السلام کسب کرده اند به کتابت در می آورند و ما از طریق این مکتوبات با عالَم عقل و عالَم جبرائیل ارتباط پیدا می کنیم».

وظیفه ی ما ابتدا این است که ببینیم کدام نوشته حال و هوای اتصال به عالم غیب را در خود دارد، آن ها را باید مطالعه کنیم تا روحانیتِ جان نویسندگان آن ها، به قلب ما منتقل شود.(1)

هیچ روزی شما نمی توانید بدون نظر بر مکتوبات و آثاری که به اسم ربّ، به قلم آمده، به عالم عقل برسید. آری إن شاءالله به جایی می رسید که مکتوب شما، ذکر الهی یعنی قرآن خواهد شد، همان حالتی که در شرح حال امام خمینی«رضوان الله علیه» می گویند که روزانه هشت مرتبه قرآن می خواندند. اما برای رسیدن به آنجا باید مقدماتی طی شود. فکر نکنید کسی که زبان عربی می داند به راحتی می تواند از قرآن به عنوان کتاب

1- در دوران معاصر نوشته های شهید آوینی«رحمه الله علیه» برای جوانان از این گونه است، و صدها نویسنده ی عزیز دیگر که مجال نام بردن آن ها نیست.

ذکر خود استفاده کند، مثل من و شما که فارسی می دانیم ولی به راحتی نمی توانیم از مثنوی استفاده کنیم. برای ارتباط با مثنوی باید بنا را بر آن بگذاریم که وارد عالَم مولانا شویم، بسیار کم اند فارسی زبانانی که بخواهند و بتوانند وارد عالم مولوی شوند، عالَمی که مولوی کتاب مثنوی و کلیات شمس تبریزی را در آن عالَم سرود، حتی استاد های ادبیات فارسی هم به راحتی نمی توانند وارد آن عالَم شوند. استاد های ادبیات، می فهمند که معنی این لغت و شعر چیست. باید انسان ابتدا آماده شود که گمشده اش را در عالم مولوی پیدا کند، در آن وقت تلاش می کند وارد عالَم مولوی بشود، در آن حال با خواندن مثنوی قصه ی ارتباط مولوی را با عالَم غیب مطالعه می کند. حالا حساب کنید اگر انسان روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام را ذکر مکتوب خود قرار دهد به چه عالَمی وارد می شود، و اگر مطالعه ی روایات را مقدمه ای برای ورود به قرآن قرار دهد وارد عالمی دیگر می شود که قابل توصیف نیست و همه ی ما باید آرزویمان ورود به عالم قرآنی باشد.

باید از طریقه ای که خود قرآن می فرماید: «ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ»؛ با قرآن هم زبان شد و راه ارتباط با جبرائیل علیه السلام را از طریق قرآن پیدا کرد و اگر عزم و قصد ما از ارتباط با قرآن چنین ارتباطی نباشد وارد قرآن می شویم ولی دست خالی بیرون می آییم. به تعبیر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرالزمان «یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم»(1) قرآن می خوانند ولی از گلویشان بالاتر نمی رود. چون این ها در قرآن خواندن دنبال ارتباط با نور

1- فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج 2، ص 402.

جبرائیل علیه السلام نیستند. در حالی که دریچه ی اتصال به خدا، وزیدنِ نسیم جبرائیل بر قلب ها است که آن هم از طریق قرآن ممکن است. فیلسوفان، به خصوص فارابی درباره ی چگونگی ارتباط با عقل فعّال نکات خوبی را مطرح کرده اند که به عنوان مقدمه جهت بررسی کشف جایگاه مطالعه، دارای نکات ارزشمندی است، که در مباحث «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» آن نکات به حمدالله به خوبی و با نگاه معرفت النفسی تبیین شده است.

مطالعه؛ عامل ورود به عالَم انسان های بزرگ

کتاب ها، غوغای حیات بشریت اند. از جمله ظلم هایی که فرهنگ مدرنیته به بشر کرد این بود که با طرح موضوعات سطحی، راه ورود به عالَم انسان های بزرگ را بر بشریت بست. طوری موضوع تجدد و پیشرفت را مطرح کرد که گویا اندیشه ی حکیمان بزرگ کهنه شده و دوره اش گذشته است. فرهنگ مدرنیته طوری خود را تبلیغ کرد که انسان گمان می کند یک فکر نو و جدید است و لذا هر فکری که در حوزه ی تفکر مدرنیته نگنجد کهنه و عقب افتاده است. نتیجه آن شد که فکر بر روی هر موضوعی که فرهنگ مدرنیته آن را تأیید نکند، کهنه است. در این فرهنگ تفکری که به آسمان وصل است کهنه معرفی می شود، در چنین فضایی اگر کسی برود اندیشه های فارابی و «سُهروَردی» و ملاصدرا را بخواند به سراغ فکرهای کهنه رفته است و از این طریق رابطه ی جامعه ی بشری با اندیشه ی حکیمان گذشته گسسته شد، و گسستگی تاریخی به

وجود آمد، و بشریت گرفتار بی هویتی گشت و عشق که قصه ی اتصال انسان های بزرگ با معبود محبوب خود بود گُم شد. در حالی که به گفته مولوی:

باغ

سبز عشق کو بی منتهاست

جز

غم و شادی در او بس میوه هاست

حالتی

دیگر بُوَد کان نادر است

بی بهار

و بی خزان، سبز و تر است

باغ سبز عشق که پاییز و بهار ندارد، فوق پاییز و بهار، بستر ظهور آثار عالمان بزرگ است که به رشته ی تحریر در آورده اند. مدرنیته با طرح تجدد موضوع پاییز و بهار را پیش کشید که آقا این ها بهار است و آن ها پاییز، ما هم ناخودآگاه طوری عمل می کنیم که گویا مثنوی مولوی و اسفار ملاصدرا و یا حتی روایت و نهج البلاغه و قرآن مربوط به پاییز است، حالا باید نوشته های دنیای مدرن را که بهاری است مطالعه کرد؟!

ابتدا باید روحیه ای را که بر روان ما حاکم شده و باعث شده نتوانیم با کتاب های حکیمانه و در نهایت با قرآن خلوت کنیم، بشناسیم، بعد بررسی کنیم اگر با کتاب حکیمان و روایات ائمه ی معصومین علیهم السلامو قرآن، مأنوس نباشیم چه ضربه ی بزرگی به زندگی خود زده ایم. اگر می خواهید با امام صادق علیه السلام خلوت کنید، ابتدا باید برسید به این که بدون امام صادق علیه السلامو بدون خلوت داشتن با اندیشه ی آن حضرت در خسران کامل اید، چون وقتی صورت کمالی زندگی را نشناسیم و قله ی انسانیت را ندانیم تلاش های خود را به کدام سو مدیریت کنیم؟

وقتی شما می خواهید از شهر یزد به اصفهان بروید، وقتی به شهر نائین می رسید، این نشانه ی آن است که بی راهه نرفته اید، اما شهر نائین که هنوز

ص: 84

اصفهان نیست. حالا یک نفر بگوید الحمدالله که به نصف راه رسیدیم پس مقداری در اصفهان هستیم. وقتی مقصد اصلی در مدّ نظر شما نیست، با طی کردن نصف راه هیچ بهره ای از آن مقصد نبرده اید. نصف راه، وقتی نصف راه است، که بقیه اش هم طی بشود. برای همین هم روز قیامت کسانی که در دنیا معبود خود را نیافته و با عبادت او جهت خود را به سوی او نهادینه نکرده اند، همین طور می دوند و نمی دانند کجا بروند، مثل ملخ های پراکنده سرگردانند،(1)

چون افق زندگی خود را درست پیدا نکرده اند، در چنین شرایطی قرار می گیرند. وقتی کسی می خواهد برود اصفهان و می داند که تا حالا به شهر نائین رسیده است، این افقش را گم نکرده است. ولی یک وقت کسی همین طور می رود و دل خوش است که می رود، این مقصد انسانیت را گم کرده است، چون امام خود را یعنی قلّه ی انسانیت را گم کرده است.

اگر خلوت با امام صادق علیه السلام را می طلبید چه اشکال دارد که برای آن برنامه ریزی کنید و مقدماتی را پشت سر بگذارید تا به نتیجه برسید. بنده به شما قول می دهم؛ اگر درست برنامه ریزی کنید به جاهایی می رسید که در ابتدا نمی توانستید فکرش را هم بکنید. وقتی عزم ما آن شد که وارد عالَم نورانی ائمه ی معصومین علیهم السلام شویم، با روحیه ی تدبّر وارد کتب روایی می شویم. بروید کتاب تحف العقول را باز کنید و برنامه ی مطالعه ی خود را

1- «خُشَّعاً اَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الاَجْداثِ کَاَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِر» از قبرها سرافکنده بیرون می آیند، مانند ملخ های سرگردان(قمر/7).

بر روی اندیشه ی امامان علیهم السلام پایه ریزی بفرمایید. (1)یا می توانید «اصول کافی» عزیز را بخوانید، عمده آن است که بخواهید عالَم خود را به عالَم امامان نزدیک کنید، اگر با این عزم مطالعه را شروع کردید نه تنها خسته و سرخورده نمی شوید، بلکه شکر می کنید که عجب توفیقی بود، توفیق ورود به کتاب های حکیمان و ورود به روایات و آیات. چشم پزشکان به حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» گفته بودند اگر می خواهید بینایی چشمتان از بین نرود، مطالعه نکنید و قرآن نخوانید. حضرت امام«رضوان الله علیه» فرموده بودند؛ من چشم می خواهم که قرآن بخوانم، اگر نتوانم قرآن بخوانم چشم برای چه می خواهم. آنچنان ورود به عالَم قرآن و روایات زیبا است که انسان در آن عالم احساس می کند در مقصد خود نشسته است و نمی خواهد جای دیگری برود. وقتی با مطالعه ی اصول کافی وارد دنیای «بِرِّ به اخوان» و نیکی به برادران می شوید، یا مثلاً وارد عالَم «فرار از عُجب» می گردید، حسّ می کنید بر بال ملائکه سوارید و دارید در افق های معنویت حرکت می کنید. جناب کُلینی«رحمه الله علیه» آمده می گوید: می خواهی به شاگردی اهل البیت علیهم السلام بروی و از کبر نجات پیدا بکنی؟ بیا باب «تواضع» و باب «فرار از کبر» را بخوان.

ابتدا به انگیزه ی آن هایی که به صورت حقیقی مطالعه می کنند توجه فرمائید، که این ها در این اتاق ها و حجره ها چکار می کنند، چه احوالاتی در درون آن ها می گذرد؟! تا بتوانیم خود را برای مطالعه به صورت حقیقی

1- تحف العقول از جناب ابومحمد حسن بن علی بن شُعبه حَرانی، از علماء قرن چهارم، منتخبی از کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام می باشد.

آماده کنیم. آیت الله حسن زاده«حفظه الله تعالی» که نمونه ی بارزی از انسان های اهل مطالعه ی دوران معاصرند، بعضاً چند میز کوچک در اتاق شان بود. روی هر میزی یک مجموعه ی کتاب خاص برای تحقیق در موضوع خاص داشتند، کتابهایِ مخصوص هر موضوعی روی یک میز جدایی بود. و روح ایشان در آن ها سیر می کرد. با حال عجیبی با کتاب ها زندگی می کنند، اگر این حال را به دست آوردید، می بینید که بزرگ ترین ستم به خودتان همین است که این نوع مطالعات را از دست بدهید.

به شما می گویند با مطالعه کجا را گرفته ای؟ !» بگو «حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی»، این ها زندگی را گم کرده اند، به آن ها بگوئید: شما که در دنیای کتب بزرگان زندگی نمی کنید، کجا زندگی می کنید؟ آن هایی که در دنیای فکر انسان های بزرگ زندگی می کنند، می گویند: در حین مطالعه ی آن کتب، در بهشت زندگی می کنند، آن وقت شما می گویی: «کجا را گرفته اند؟ !»

مرغی

که خبر ندارد از آب زلال

منقار

در آب شور دارد همه حال

شما کجا را گرفته اید که از اُنس با نوشته های بزرگان محرومید؟ !».

دنیای مدرنیته عالَم انسانی را که به آسمان وصل است از صحنه ی زندگی ها بیرون برده، و حالا بشر در سرگردانی به سر می برد. از گذشته ی توحیدی خود منقطع شده و هیچ افق روشنی هم در جلو خود نمی یابد.

با مطالعه و تدبّر و اُنس با نوشته های علمای بزرگ، بعد از مدتی، به مقام وحدت اندیشه، که آن ها در آن به سر می برند، می رسید. عالمان واقعی از نظر عقلی و قلبی به مقام وحدت رسیده اند، به همین جهت

هیچ گونه تضادی در سخنانشان پیدا نمی شود. این که در حرف ها و اعمال افراد معمولی تضاد هست به خاطر این است که از نظر فکری و قلبی وحدت ندارند، روان آن ها انبار اطلاعات است، بدون آن که توانسته باشند از طریق ارتباط با انوار الهی آن ها را به وحدت برسانند. هیچ وقت پیشنهاد نمی شود مکتوبات این گونه افراد را که در عین اطلاعات زیاد به وحدت شخصیت نرسیده اند، بخوانید. بزرگان جهان اسلام اصلاً تا به مقام وحدت نرسند، دهن باز نمی کنند و قلم روی کاغذ نمی گذارند. نمونه ی آن ها مرحوم شهید مطهری«رحمه الله علیه» است. شما ببینید ایشان به جایی می رسد که احساس می کند می تواند دهن باز کند، و به عنوان یک صاحب نظر، نظر بدهد. یک وقت کسی می آید خبری می دهد، یا یک روایتی می خواند، ولی یک وقت یک شخصی به حقایقی دست یافته و از آن منظر سخن می گوید. شهیدمطهری«رحمه الله علیه» از نوع اخیر است، او یک عالمی نیست که علمش مجموعه اطلاعات باشد، او به واقع یک دانشمند است. به همین دلیل هم اگر شما مدتی با کتاب های شهید مطهری«رحمه الله علیه» ارتباط پیدا کردید با او هم افق می شوید، چون به شما اطلاعات نمی دهد، نحوه ی فکرکردن را به شما می آموزد و به جهت این که او مسیر لطف خدا به شما است، خداوند همواره کمالاتی به او می دهد تا با ما در میان بگذارد و لذا همیشه شما شاگردی او را حس می کنید.

با توجه به این نکات است که عرض می کنم نمی شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند. فقط باید بگردیم آن کسی را که می توانیم جانمان را با او هم افق کنیم و مطلوب جان ما و افق برتر ماست، پیدا کنیم، و چنین

کسانی عموماً انسان های بزرگ دنیا هستند. حرف ما به امثال حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و امثال آن ها این است که:

راند

حق این آب را در جوی تو

آفرین

بر دست و بر بازوی تو

باز

گو تا غصه درمان ها شود

بازگو

تا مرهم جان ها شود

علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت علیهم السلام

خدا لطفی به ما کرده بود، گاهی روی آثار دانشمندهای بزرگ دنیا کار می کردیم. گاهی دو سه سال باید وقت مان را صرف می کردیم تا بتوانیم عمق اندیشه ی هر کدام را به دست آوریم، در آن حال چیزهایی به ما می دادند، اما هنوز در وجود خود احساس می کردیم زمینه های خالی بزرگی مانده است. در نهایت متوجه شدیم باید مسأله مان را با کسانی حل کنیم که در رابطه با آن ها آمده است: «إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ»؛(1) یعنی اهل بیت علیهم السلام کسانی اند که هیچ نقصی در شخصیت آن ها نیست. ممکن است عزیزان تصور کنند به راحتی می توان قلب را متوجه اهل بیت علیهم السلام کرد. ولی به واقع و در عمل این طور نیست، باید اندیشه های بزرگ را شناخت تا در عین بهره مندشدن از آن ها، متوجه عالی ترین اندیشه شویم، بنده شاید دو سال عمر خود را روی «اُپانیشادها»

1- سوره ی احزاب، آیه 33. خدا اراده کرده است شما اهل البیت از هر گونه نقص و آلودگی پاک باشید.

گذاشتم،(1)

مطالب آن طوری است که می شود با آن زندگی کرد، ولی وقتی سراغ نهج البلاغه می آییم، می گوییم ای کاش کسانی بودند که افق های نهج البلاغه را به ما نشان می دادند تا به جای اپانیشادها، روی نهج البلاغه کارمی کردیم. البته هنوز هم اپانیشادها را یکی از بهترین کتاب های دنیا می دانم. این سرودها از بیش از پانزده قرن قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام در چین و هند بوده است، با این همه حرف توحیدی ! اما پیام آیه ی «إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ» این است: گروهی را از هرگونه نقصی پاک کردیم تا مظهر پُرشدنِ تمام خلأهای بشر باشند و بشر باید دست از دامان آنها برندارد.

وقتی می آیی خدمت امام خمینی و علامه طباطبائی و ملاصدرا و امثال این ها«رحمه الله علیهم» می خواهی فدای آن ها شوی که با آثار و نوشته های شان اشاره به ائمه معصومین علیهم السلام دارند، می گویند: «اهل البیت را ببین». ولی بعضی از نویسندگان می گویند: «من را ببین». ببینید چقدر تفاوت هست بین کتاب هایی که ما را متوجه انسان هایی می کند که عین عصمت اند، با کتاب هایی که ما را متوجه انسان های معمولی می کند. بنده و امثال بنده خاک پای امام خمینی و علامه طباطبائی و ملاصدرا و امثال آن ها«رحمه الله علیهم» را سرمه ی چشم مان می کنیم چون این ها در نوشته هایشان می گویند: «ما را نبین». و به همین جهت خیلی بزرگ اند، ما را به سوی کسانی که عین

1- اوپانیشاد متن مقدس و آخرین بخش از ودا، کتاب مقدس هند باستان است که سابقه ی آن به بیش از پانزده قرن قبل از میلاد می رسد. در مورد آن گفته اند: «در جهان هیچ چیز به اندازه ی خواندن اوپانیشاد سودمند و موجب ارتقاء روح نیست».

درستی و پاکی هستند راهنمایی می کنند. افقی که به آدم نشان می دهند، افق «لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْس»؛ است، افق انسان های معصوم که هرگونه پلیدی از آن ها زدوده شده، تا نمایشِ خدا باشند.(1) شما به این آیه دقت کنید؛ خدا می فرماید: «إنَّما یُریدُ اللهُ» خدا اراده کرده که «لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ» از شما خانواده «اَلرِّجْسَ» هرگونه نقصی را برطرف کند.

این قدر مسأله روشن است که متأسفانه از آن به صورت عادی می گذریم، اگر آب خیلی زلال باشد، نمی بینید، هر چه بگویند «این آب است»، می گوییم: «کو آب؟ !». ولی وقتی کسی می آید به آن دست می زند، می گوییم: راست گفتی، آب است. علامه طباطبایی ها کارشان همین است؛ یک آب زلالی به نام فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و قرآن را که از شدت زلالی قابل درک با عقل جزئی ما نیست تکانی می دهند تا متوجه آن ها شویم، تفسیر قرآن و سخنان امامان معصوم علیهم السلام یعنی توجه دادن انسان به بعضی از نکات قرآن و روایات تا برویم به نور آن ها حقیقت را به دست آوریم.

ما خلوت با علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» را خلوتِ یافتن اهل البیت علیهم السلام می دانیم تا ما را به کسانی که اَبَر انسان اند برسانند. اگر آثار این بزرگان را مطالعه نکنیم چگونه می خواهیم به اهل بیت علیهم السلام برسیم؟ ! برای رسیدن به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و قرآن به تعقل نیازمندیم. علمای بزرگ و فیلسوفان

1- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی الَّتِی لَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» الکافی، ج 1، ص 144. سوگند به خدا مائیم آن اسماء حسنایی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد.

الهی، راه تفکر را می گشایند، وقتی تفکر به صحنه آمد می توانیم در قرآن و روایات تدبّر کنیم و بهره بگیریم.

مطالعه؛ باب ورود به عالَم عقل فعّال

عزیزان باید دقت کنند که چه مطالبی را بخوانند تا شوق ادامه ی کار در جان شان شعله ور شود، وگرنه اگر در یافتن موضوع مورد مطالعه و شخص مورد نظر سهل انگاری کنند پس از مدتی از مطالعه خسته می شوند و آن را رها می کنند.

لازم است انسان های بزرگ و اندیشه های بزرگ را پیدا کنید، و در راستای ارتباط با آن ها برنامه ی درازمدت بریزید، تا آرام آرام از طریق دریچه ی روح آن ها به سوی عالم بیکرانه ی غیب و معنویت سیر کنید. وقتی به عالم غیب وصل شدید، می یابید که به چشمه وصل اید؛ آن وقت إن شاءالله به مرحله ی خودآگاهی رسیده اید و جانتان کتابی خواهد شد که می توانید هر روز ورق بزنید. گفت:

مرا

به هیچ کتابی مکن حواله دِگر

که

من حقیقت خود را کتاب می بینم

یک مدتی آثار کُنفسیوس را می خواندم، سخنان زیبایی بود، تا حدّی که احساس می کردم از سخنان او بیشتر از روایات خوشم می آید، ولی با این همه ارتباط خود را با روایات قطع نکردم، تا این که متوجه شدم علت علاقه ام به کنفسیوس این است که او به شخصیت محدود من نزدیک تر است؛ به خودم آمدم که اگر بالاتر نیایم، به کنفیسوس خلاصه می شوم. خدا لطف کرد با همه احترامی که برای او قائل بودم، از او گذشتم.

از کنفسیوس عمیق تر، لائوتْسِه است؛ لائوتْسِه به طور فوق العاده ای زیباست. چون روح سخنانش به عالم قدس متصل است. ولی اگر بنا داشته باشید به عمیق ترین ابعاد خود متصل شوید متوجه می شوید حرف های دیگری هست که بیشتر به ابعاد نهایی ما جواب می دهد و آن فرهنگ معصومین علیهم السلام است.

سیری که ما را در مسیر اهل بیت علیهم السلام قرار دهد در انتها موجب می شود که نفس ما به نور آن ذوات مقدسه با جبرائیل علیه السلام و یا به تعبیر فیلسوفان با عقل فعّال مرتبط شود. البته معلوم است که در این مسیر باید از شخصیت خود درآئیم و خود را به سوی شخصیتی دیگر سیر دهیم. به قول مولوی:

بس

بلا و رنج بایسْت و وقوف

تا

رهد آن روح صافی زین حروف

عمده آن است که شما بدانید نظرتان را باید به کدام سو بیندازید، مثل روزه گرفتن است؛ وجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باب این کار را باز کردند و جهت آرمانی این کار را در منظر ما قرار دادند، ولی معلوم است که ابتدای امر نمی شود چشم و گوش و دلمان روزه دار باشد، اما راه نزدیکی به آن امر جلوی ما گشوده شده، این قدر ادامه می دهیم تا کم کم بتوانیم روزه واقعی بگیریم.

یکی از موضوعات بسیار با ارزش در امر مطالعه، موضوع خودشناسی یا معرفت النفس است. ملاصدرا در جلد 8 و 9 اسفار باب آن را باز کرده و بنده نیز تحت عنوان «معرفةُ النَّفسِ و الحَشر» آن را ترجمه کرده ام، اگر کسی دو سال روی آن وقت بگذارد إن شاءالله نفس او آمادگی حضور در عالم معنویت را پیدا می کند.

نمی خواهم هدف آرمانی را که قابل دسترس نباشد مطرح کنم، بلکه معتقدم اگر راه را درست تشخیص دهید، به همین اندازه که تلاش می کنید، نتیجه می گیرید. باید بدانید با واردشدن به عالَم علما، نفس شما پنجره ی ارتباط با حقایق معنوی را پیدا می کند.

وقتی قدم قدم جلو بروید و منظر و هدف مناسبی هم برای خود پیدا کنید، دیگر در عین احترام به کنفسیوس، نمی توانید در او خلاصه شوید و لذا جلو می روید و نتیجه می گیرید. وقتی با عالَم علمایی مرتبط شدید که پنجره ی ارتباط با امامان معصوم علیهم السلام اند، متوجه می شوید افرادی که در کنفسیوس و امثال او متوقف اند، حقیقتاً جواب نیازهای خود را نداده اند. بعضی ها با افلاطون و در افق فکری او به سر می برند. افلاطون چیز عجیبی است! عده ای را می شناسم که این ها تمام زندگی شان تلاش برای نزدیکی به افق تفکر افلاطون است. باید افلاطون را به عنوان یک متفکر شناخت و با او همدل شد و با منظر او آشنا گشت، و از او گذشت. آن اشخاصی که به بالاتر از افلاطون نظر نکردند و به همان اندازه جواب بعضی از استعدادهای خود را ندادند، باید خود را ملامت کنند که به خلأهای خود راضی شدند. بعضی ها با مثنوی زندگی می کنند، مثنوی از نظر سیر انسان به شکوفایی های متعالی، قابل مقایسه با کنفسیوس یا افلاطون نیست ولی با این همه نمی تواند تمام خلأهای انسان را پُر کند. کسی که به مثنوی راضی شود، به عدم فعلیت یافتن بعضی از استعدادهایش راضی شده است. ولی

اگر از اشاره های او استفاده کردید و جلوتر آمدید می رسید به اهل البیت، همان طور که ابن فارض رسید.(1)

او می گوید:

ذَهَبَ الْعُمْرُ ضیاعًا وَ انْقَضَی

باطِلاً إذْ لَمْ أفُزْ مِنْکُمْ بِشَیْ

غَیْرَ ما اُولیتُ مِنْ عِقْدی وَلا

عِتْرَهِ الْمَبْعوثِ حَقًّا مِنْ قُصَیّ

«عمر من ضایع شد و به باطل سپری گشت؛ چرا که من به هیچ وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم، غیر از عهد و طوق ولایتِ عترتِ پیامبر برانگیخته شده به حقّ، از اولاد قُصَیّ(2)

که آن به من رسیده است.»

می گوید نتیجه ی یک عمر سیر و سلوک إلَی الله، وصول به ولایت عترت طاهره و گره خوردن و عقد ولای ایشان است که به صورت هِبه و بخشش به من اعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده ام.

از این جا اوّلاً: به دست می آید که: سیر و سلوک صحیح و بی غِشّ و خالص از شوائب نفس امّاره، بالاخره سالک را به عترت طیّبه می رساند، و از انوار جمالیّه و جلالیّه ی ایشان در کشف حُجُب بهرمند می سازد. و ابن فارض که مذهب سنّت را داشته و حتّی کنیه و نامش أبوحَفْص عُمَر است، در پایان کار و آخر عمر از شرب مَعین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گردیده است.(3)

1- ابن فارض، شرف الدین عمربن مرشدبن علی(576- 632 ق) متولد در مصر از بزرگ ترین عارفان جهان اسلام است که قصیده ی تائیه ی او متذکر مبانی عرفان است و شهرت جهانی دارد.
2- قُصَی، جدّ اعلای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

3- ابن فارض در قصیده ی تائیه بنا به مشرب تحقیق و مختار، معتقد است که؛ جهت ولایت حضرت ختمی نبوّت قطع نمی شود، و ولیّ کامل در هر عصر، قائم مقام نبوّت است و وارث این مقام، عترت و اهل بیت نبوّت می باشد، لذا گوید: «بِعترتِهِ اسْتَغْنَتْ عَنِ الرّسُلِ الوَرَی... و أولادِه الطّاهرینَ الائمّهِ».

وقتی سیر فکری و قلبی ما درست بود می رسیم به جایی که احساس می کنیم روایات معصومین علیهم السلام جواب اصلی جان ماست.

یکی از موضوعات خوبی که راه به ما نشان می دهد، «معرفه النفس» است. «معرفه النفس» روش حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» و بسیاری دیگر از بزرگان است، چون در این روش انسان سعی می کند لایه های وجود خود را یکی یکی ورق بزند تا به لایه های عمیق تری دست یابد، آن لایه هایی که با نور حق و روش معصومین علیهم السلام به نشاط می آیند، و اگر در این دنیا آن لایه ها به نور حق منور نگردند، فردای برزخ و قیامت که حجاب ها یکی پس از دیگری برطرف می شود، انسان با خلأهای عمیقی روبه رو خواهد شد.

المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن

از راه های اصلی ورود به عالم معنا، قرآن است، منتها راه رسیدن به قرآن، تفسیر آن است، آن هم تفسیری که بتواند جانمان را به قرآن نزدیک کند، در این رابطه می توان تفسیر قیّم المیزان را نام برد.(1)

از این

ص: 96

1- شهید مطهری«رحمه الله علیه» در توصیف علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» و ارزش تفسیر المیزان می گوید: این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیاربسیار بزرگ اسلام است، او به راستی مجسمه ی تقوا و معنویت است در نهایتِ تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی را طی کرده. من سالیان دراز از فیض محضر پر برکت این مرد بزرگ بهره مند بوده ام و الآن هم هستم. کتاب تفسیر المیزان ایشان، یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است... من می توانم ادعا کنم که بهترین تفسیر است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است ... او بسیاربسیار مرد عظیم و جلیل القدری است... مردی است که صدسال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند ... علامه ی طباطبایی ما، چند نظریه در فلسفه دارند، نظریاتی در سطح جهانی که شاید 50 تا 60 سال دیگر ارزش این ها روشن بشود ... البته ایشان در ایران شناخته نشده است،

بلکه در دنیای اسلام شناخته شده هستند. «نقل از مقدمه ی کتاب «روش علامه در تفسیر المیزان» از دکتر علی الاوسی.»

فکرها نکنید که از فردا مستقیم سراغ قرآن می رویم این طمع خام، و دست کم گرفتنِ قرآن است. حتی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی قرآن نازل می شد اصحاب سؤال می کردند: «یا رسول الله ! منظور این آیه چیست؟». خیلی از آیات به این راحتی معنی خود را آشکار نمی کند. ما در روایت داریم که بعضی از آیات قرآن را آخرالزمان می فهمند. (1)

برای همین است که عرض نکردم برای ورود به عالم عقل فعال و نور جبرائیلی مستقیماً رجوع کنید به «قرآن»، عرض کردم رجوع کنید به تفسیر «المیزان»، این تفسیر خیلی کمک تان می کند، چون حضرت علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» از آن عالمانی هستند که عالَم دارند، آن هم عالَم توحیدی ناب.

اگر بخواهیم عالَم دینی پیدا کنیم و حکیمانه فکر کنیم و حکیمانه بیندیشیم تفسیر شریف المیزان کمک می کند، زیرا عالَم قرآنی علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در آن منعکس است. از جمله شخصیت های تحت تأثیر علامه طباطبایی؛ آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله محمد شجاعی هستند، وقتی وارد عالم امثال این عزیزان شدید وارد کاخی می شوید که به عالَم قدس مرتبط است و به واقع وارد بهشت می شوید،

1- الکافی، ج1،ص91.

که صورت قیامتی آن همان قصرهایی است که در بهشت به مؤمنین وعده داده اند. ولی در بهشت به ازای ارتباط با روح بعضی از عالمان، فقط یک درخت به انسان می دهند، چون یک نکته ی خوب دارند، نه یک عالَم. زیر یک درخت که تماماً نمی توانیم زندگی بکنیم. بعضی کتاب ها دریچه ی ورود به یک قصراند، همان طور که تفسیر قیم المیزان دریچه ی ورود به قصر بی انتهای قرآن است. (1) و اگر کسی توانست وارد آن بشود به او بهشتی می دهند که در مورد آن فرمود: «جَنَّهٌ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الاَرْضِ» (2)؛ بهشتی که عرض آن به اندازه ی عرض آسمان و زمین است.

تنها راه دریافت حقایق

سؤال: چه افرادی، با چه روحیه هایی باید مطالعه کنند؟

جواب: طبق بحثی که گذشت همه باید مطالعه کنند، تا با بهره های روحانی مکتوب شده توسط عالمان عالَم دار مأنوس گردند. آری، اگر کسی استادی داشته باشد که به جای این که نوشته های او را بخواند، مطالب را به صورت شفاهی از او بگیرد، چیز بسیار خوبی است. ولی چنین سیری در این دوره نزدیک به محال است. چون ساحت بشر عوض شده است و شرایط حفظ مطالب در سینه ها به شرایط حفظ مطالب در کتاب ها تبدیل شده. به عنوان نمونه فکر نمی کنم از عزیزانی که در جلسه هستند،

1- برای روشن ترشدن این بحث به جزوه ی «جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن» رجوع کنید.
2- سوره حدید، آیه 21.

کسی بتواند بلند شود و تمام مطالبی که بنده عرض کردم را بدون کم و کاست، بگوید، در حالی که در گذشته این کار معمول بوده و انسان ها از این جهت رشد کرده بودند، به طوری که خطبه های بلند را می شنیدند و سپس تمام آن را در سینه نگه می داشتند. ولی چون امروزه ساحت بشر عوض شده؛ دیگر بر روی چنین استعدادی متمرکز نیست، آن استعداد را با کتاب جایگزین کرده است. کسی که از این موضوع غافل است بهانه ی چیزهایی را می گیرد که دوره اش گذشته است، مثل این است که انسان در زمستان هوس چیزی را بکند که دوره اش بهار است.

در صدر اسلام طرف این گونه بود که خوب به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوش می داد تا آن حضرت یک سوره را می خواندند، همین که تمام می شد او هم یاد گرفته بود. «ابوالأسود دُوئَلی» می گوید؛ جهت ملاقات اباذر به ربذه رفتم و از او تقاضا کردم روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده برایم بگوید، ابوذر شروع می کند آن حدیث مشهور «ای اباذر» را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اباذر نصیحت کرده اند برای او بگوید. ابوذر این حدیث طولانی را سال های گذشته در مسجد، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، با این حال پس از چندین سال می تواند آن را تکرار کند، سینه های خود را این چنین رشد داده بودند. بنده خودم بعضی پیرمردهای گذشته را دیده ام که بدون داشتن سواد، چنین توانائی هایی داشتند. اما دیگر چنین بشرهایی در دنیا کم اند، چون چیزهایی آمده و جایگزین آن شده است. وقتی متوجه شویم شرایط طوری شده که آنچه قبلاً عالمان در سینه ی خود حفظ می کردند و در رویارویی با افراد ارائه می دادند، امروزه آن را در کتاب ثبت می کنند پس

دیگر انتظار نداریم خدمت فلان عالم برویم و از او بخواهیم اسرار سینه خود را به ما بگوید، می گوید آن ها را مکتوب کرده ام حوصله کن و مطالعه نما. یا باید «اُوِیس قَرَنی» بشویم و یک سینه با آن ظرفیت، که وقتی از مدینه پیغام می آورند که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، تماماً بگیرد، یا باید همان اسراری که تا دیروز یک استاد در سینه خود نگه می داشت و به طالبان آن ارائه می داد، امروز با مطالعه ی نوشته های آن استاد آن ها را به دست آوریم.

عمده آن است که بفهمیم در شرایط جدید چگونه می توان مسیر الهی را طی کرد، یک روز باید به دنبال استاد برویم و بنا به فرمایش آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی«رحمه الله علیه» اگر نصف عمر خود را به دنبال استاد بگردی ضرر نکرده ای. یک روز هم مثل امروز، شاگرد مرحوم قاضی«رحمه الله علیه» یعنی حضرت آیت الله بهجت«حفظه الله تعالی» می فرمایند: «علم تو استاد توست»، یعنی با این علمی که به کمک مطالعه ی آثار علمای عالِم دار پیدا کرده ای می توانی راه را طی کنی. چون آن علمی که تا دیروز از سینه ی استاد می گرفتی امروز در کتاب ها آمده است، می توانید آن ها را بگیرید و با آن ها زندگی کنید. یک زمانی این خبرها نبود. امروز کتاب جای آن استاد و آن خانقاه را گرفته است.

زمانی شما در خانقاه می نشستی، یک استاد می آمد، ابتدا معارف الهیه را تعلیم می داد و سپس تذکرات اخلاقی را ارائه می فرمود. و شما در آن فضای روحانی، تمام روح و قلب خود را متوجه آن معارف می نمودی. خانقاه ها تا قرن دهم سالم بوده است، و عموماً کنار مساجد ساخته

می شد.(1)

طرف در خانقاه سینه اش را در مقابل کلمات استاد باز می کرد و معارف را می گرفت و بر روی آن تأمل می کرد و بعد هم آن ها را برای همیشه در سینه ی خود داشت. امروز به هر دلیلی انسان ها چنین توانایی ها و موقعیت هایی را ندارند.(2) و لذا حضرت آیت الله بهجت«حفظه الله تعالی» می فرمایند: «علم تو استاد تو است» یعنی امروزه کتاب های عالمان عالَم دار می تواند به جای سینه ی آن ها خلوت شما را تغذیه کنند، پس شرایط طوری است که هر کس می خواهد وارد سیر و سلوک الی الله شود باید با کتاب انس داشته باشد.

آری استعدادها متفاوت است، هرکس باید اندیشه ی مناسب استعداد خود را پیدا کند. مثلاً آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه» از آنچه خدا برایشان گذاشته بود خوب استفاده کردند. درست است که ایشان نتوانستند همراه امام خمینی«رضوان الله علیه» خدمت آیت الله شاه آبادی«رحمه الله علیه» اسفار ملا صدرا«رحمه الله علیه» را بخوانند، اما چون استعداد اسفار خواندن را خدا به ایشان نداده بود، پس جای خالی آن را هم در خود حس نمی کردند. فردای قیامت حس نمی کنند که یک بعدی از ابعاد وجودی شان را جواب نداده اند، درست است که ما باید به عنوان استاد، کسانی را که جامع ترند انتخاب کنیم، اما امثال آیت الله بهاءالدینی ها هم جای خود را دارند و در مسیر سیر الی الله به نتایج خوبی رسیدند. پس هر کس باید به استعداد خود

1- به کتاب «آشنایی با علوم اسلامی، کلام و عرفان» از شهید مطهری«رحمه الله علیه» آخر درس ششم رجوع شود.
2- در همین رابطه عنایت داشته باشید که نسبت به کسانی که خود را به عنوان استاد عرفان مطرح می کنند به شدّت باید احتیاط کرد.

نگاه کند.(1)

هیچ وقت نباید خواهرها مثل برادرها بشوند، یا برادرها مثل خواهرها بشوند یا همه خواهرها بخواهند مثل هم باشند، برای هر کسی راهی جهت ارتباط با عالم غیب هست(2)

هرکس با توجه به آن اندیشه هایی که بزرگان در اختیارش قرار داده اند، سیر الی الله را طی می کند.

پس از آنجایی که هرکس باید خلوت داشته باشد، باید اندیشه ی مناسب آن خلوت را از طریق مطالعه ی کتاب های خاص به روح خود برساند و با آن اندیشه زندگی کند. خداوند همان طور که پیغمبر می پروراند تا راه کلی سعادت را به بشر متذکر شود، دانشمندانی می پروراند که تذکرات مناسبِ روح هر کس را به او بدهند، باید بگردیم آن ها را پیدا کنیم. همان طور که عده ای به جهت گناهانشان نمی توانند پیغمبر زمان شان را درک کنند، عده ای هم به جهت گناهان و هوس ها و کبرهای شان نمی توانند دانشمندان مناسب روح شان را که خدا برایشان پرورانده است، درک کنند، این ها فردای قیامت به جهت این غفلت ها چه غصه ها که نمی خورند!

1- در این رابطه توصیه می کنم به بحث «خود باشیم و خود شویم» در جلسه ی نهم کتاب «آشتی با خدا» نظری بیندازید.

2- در مجامع روایی ما هست که؛ «الطرق إلی الله بعدد أنفاس الخلائق»، راه های سیر به سوی خدا به تعداد افراد، متفاوت است. (بحار الأنوار، ج 64 ، ص 137).

سؤال: حال با توجه با این که می فرمائید، عموم انسان ها نیاز به مطالعه دارند آیا تا آخر عمر انسان نیاز دارد مطالعه کند، یا در مرحله ای از عمر دیگر از مطالعه ی کتاب بی نیاز می شود؟

جواب: هم آری و هم نه. آری انسان باید دائماً و تا آخر عمر کتابِ ذکر داشته باشد. اما این طور نیست که تا آخر نیاز داشته باشید کتاب بخوانید تا چیز جدید یاد بگیرید، اگر به لطف الهی خوب شروع کنید، بعد از مدتی کتاب ها مطلب جدیدی به شما یاد نمی دهد، اما بعد از بیست، سی سال مطالعه و در عالم تفکر به سربردن، احساس می کنید که انس با کتاب ها یک معنی دیگری برای شما دارد، و آن عبارت است از قصه ی «المؤمن مرآه المؤمن» مؤمن آینه مؤمن است، در کتاب عالمان عالَم دار، عکس خود را می یابید، گویا در آن کتاب ها شما را به شما می نمایانند. این جاست که آرام آرام مایلید با آثار انسان هایی که در موضوعات معرفتی و روحانی جامع اند، بیشتر مأنوس باشید، با امثال مثنوی یا فصوص الحکم و فتوحات المکیه ی محی الدّین می توانید به راحتی مدت های زیادی زندگی کنید، به خصوص روایات ائمه معصومین علیهم السلام بیشتر برایتان معنی می دهد و آرام آرام إن شاءالله اُنس با قرآن و تدبّر در آیات آن برای شما یک معنی خاص می دهد. دیگر در این مراحل از تفسیر قرآن هم می گذرید، اینجا دیگر فقط قرآن است که می تواند آن لایه های عمیق جان ما را سیراب کند. بالاترین مقامی که انسان می تواند زیر این آسمان پیدا کند این است

ص: 103

که زندگی اش «اُنس با قرآن» شود و آن را به عنوان کتاب ذکرِ خود بیابد، إن شاءالله.

مدیریت منحنی مطالعه

سؤال: آیا در همه اوقات در تمام دوران عمر یک طور باید مطالعه کرد و برنامه ی ثابتی داشت؟

جواب: خیر. سیر مطالعه حالت منحنی باید داشته باشد، به طوری که در بعضی مواقع باید اوج بگیرد و در بعضی مواقع باید شتابش کم شود. در دوره ی دانشجویی از یک جهت باید تفکر در رشته ی دانشگاهی در اوج خود باشد تا در درسی که می خوانید احاطه ی لازم را به دست آورید و به واقع جوانب آن رشته را بشناسید، از طرف دیگر در همین دوره ی دانشجویی که ذهنتان فعّال است و شرایط مطالعه ی موضوعات غیر درسی به خوبی فراهم است، باید هندسه ی تفکر خود را سازماندهی کنید، وگرنه وقتی فارغ التحصیل شدید به دلایل گوناگون نمی توانید مبانی معرفتی خودتان را سر و سامان دهید،(1)

تجربه نشان داده آن کسانی بعد از فارغ التحصیلی در عالَم دین مانده اند و حساسیت زندگی آن ها در راستای عقایدشان بوده که در دوره دانشجویی به طور جدّی وارد موضوعات معرفتی شده اند. پس از این جهت هم باید منحنی مطالعاتی خود را تنظیم کنید، منتها این دو منحنی با هم تطابق ندارد، به طوری که می شود در

1- همین طور طلاب عزیز در دوره ی مقدمات و سطح باید بیشترین همّت خود را در درس های رسمی حوزه بگذرانند تا آن دروس - که در واقع دروس پایه هستند- برایشان ملکه شود.

بعضی موارد منحنی مطالعاتِ موضوعات رشته ی تحصیلی در اوج باشد و منحنی مباحث معرفتی به حداّاقل برسد و در بعضی موارد برعکس باشد. برنامه ریزی جهت شکل دهی این دو منحنی به مدیریت شما بستگی دارد، هنر شما آن است که یکی را قربانی دیگری نکنید و اگر درست برنامه ریزی کنید در هر دو امر به خوبی موفق می شوید، فرموده اند: «تُوضیعُ الْوَقْت،تُوسِیعُهُ» اگر وقت درست تقسیم شود گسترش می یابد و زمان برای انجام همه ی کارها پیدا می کنیم. به شرطی که چه در دروس دانشگاهی و چه دروس طلبگی، و چه در مباحث معرفتی بیخود به حاشیه های غیر مفید خود را مشغول نکنیم.

دو نکته برای دانشجویان و طلاب

الف) دوران دانشجویی و طلبگی؛ دوران بذر پاشیدن در دشت زندگی آینده است.

وقتی شما وارد پهن دشت زندگی شدید و از تحصیلات طلبگی و دانشگاهی در آمدید، آن هندسه ای که در این دوران برای شخصیت خود ساخته اید و آن مَنِشی که در دوران تحصیل برای خودتان پی ریزی کرده اید، در زندگی به کمک شما می آید. کسی که در دوران تحصیل شخصیت درستی پیدا نکرده و موضوعات اساسی تفکر را نشناخته، در زندگی که وارد شد، دائم موضوعات فکری خود را عوض می کند؛ نه می داند چه موقع باید فیزیک یا منطق بخواند و در خواندن آن چه موضوعی را باید دنبال کند، و نه می داند چه موقع تفسیر بخواند و در خواندن آن چه

ص: 105

موضوعی را باید دنبال کند. اگر در دوره ی تحصیل و در آن آمادگی خاص، گرایش های متفاوت خود را مدیریت کنید تا آخر با برنامه ی حساب شده هرکاری را در جای خود انجام می دهید، به راحتی با حادثه هایی که پیش می آید با آمادگی قبلی و روی باز برخورد می کنید، به عبارت دیگر ساختار شخصیتی حکیمانه ای برای خود پی ریزی می نمائید.

آنچه عزیزان نباید فراموش کنند؛ این است که در دوران تحصیل، سعی کنید شخصیت علمی و فکری خود را پایه ریزی نمایید تا بعد از آن بتوانید آن شخصیت را ادامه دهید و به عنوان یک اندیشمند زندگی خود را شکل دهید تا در پهن دشت زندگی همیشه بهترین انتخاب ها را داشته باشید و قوه ی وَهمیه برای شما تعیین تکلیف نکند. شما در حین تحصیل خیلی نمی توانید انتخاب آزاد داشته باشید، درس ها و محیط بر شما احاطه دارند. اما پس از آن که از دروس رسمی فارغ شدید قدرت انتخاب تان آزادتر می شود، در آن شرایط اگر برای خود شخصیت علمی- به خصوص در امور معرفتی- نداشته باشید، روزمرّگی ها شما را بازی می دهد. به همین جهت تأکید می کنم این فرصتی که در اختیار دارید از حساس ترین فرصت ها است، هر کاری و هر شخصیتی که مانع استفاده ی کامل شما از این فرصت شد، دشمن شما است، گفت: «درحقیقت دوستانت دشمن اند» این را متوجه باشید؛ آن دوستی که نمی گذارد شما در این فرصت استثنایی در شخصیت علمی، معرفتی خود استحکام پیدا کنید، واقعاً دشمن شما است، خیلی دوستانه به او بگو: عذر می خواهم ما نمی توانیم با هم باشیم. او

می خواهد زندگی خود را در این فرصت استثنایی با گپ زدن تمام کند و شما می خواهی زندگی آینده ی خود را شکل دهی، چگونه می توانید با هم باشید؟ با یک همّت و جدّیت اساسی مسیر خود را از کسانی که زندگی را به بازی گرفته اند جدا کنید، بدون دعوا و قهر، خیلی محترمانه به او بگو حقیقتش آن است که ما دو روحیه ایم، در عین احترام به شما من نمی توانم با شما باشم. تا آخر هم سلام و علیک خود را حفظ کنید. این هنر بزرگی است که انسان ها بتوانند وقتی دارای یک هدف نیستند پیش از آن که در کنار همدیگر عمر خود را ضایع کنند از همدیگر جدا شوند. مولوی داستان مجنون را با شترش در همین رابطه نقل می کند که مجنون راه بیابان را پیش گرفته بود تا به لیلایش برسد ولی شتر، دلش در گرو کُرّه ای بود که در طویله داشت، می گوید:

هَوَی

تَاقَتِی خَلْفِی وَ قُدّامِیَ الْهوی

وَ

اِنّی وَ اِیَّاها لَمُخْتَلفان

محبوب ناقه ی من در پشت سر من است و محبوب من در جلو من و من و او دارای دو مقصد هستیم.

همچو

مجنون اند و چون ناقه اش یقین

می کشد

آن پیش و این واپس به کین

میل

مجنون پیش آن لیلی روان

میل

ناقه پس پی کُرّه دوان

یک

دم ار مجنون ز خود غافل بدی

ناقه

گردیدی و واپس آمدی

لیک

ناقه بس مراقب بود و چست

چون

بدیدی او مهار خویش سست

فهم کردی

زو که غافل گشت و دنگ

رو

سپس کردی به کره بی درنگ

چون

به خود باز آمدی دیدی ز جا

کاو

سپس رفته ست بس فرسنگ ها

در

سه روزه ره بدین احوالها

ماند

مجنون در تردد سالها

ص: 107

گفت

ای ناقه چو هر دو عاشقیم

ما

دو ضد، پس همره نالایقیم

نیستت

بر وفق من مهر و مهار

کرد

باید از تو عزلت اختیار

این

دو همره همدگر را راه زن

گمره

آن جان کاو فرو ناید ز تن

جان

ز هجر عرش اندر فاقه ای

تن

ز عشق خار بن چون ناقه ای

جان

گشاید سوی بالا بال ها

در

زده تن در زمین چنگال ها

تا

تو با من باشی ای مرده ی وطن

پس

ز لیلی دور ماند جان من

روزگارم

رفت زین گون حال ها

همچو

تیه و قوم موسی سال ها

راه

نزدیک و بماندم سخت دیر

سیر

گشتم زین سواری سیر سیر

باید خود را متوجه این امر مهم بکنیم که کسی حق ندارد زمینه ی تفکر من را با بطالت های خود از بین ببرد.

راحت شدن از دست دوستانی که خلوت آدم را به هم می زنند را از خدا بخواهید؛ خدا هم کمکتان می کند، و فراموش نکنید، مؤمن باید با حیا باشد ولی خجالتی نباشد، می فرمایند: حیا نشانه ی عقل و خجالتی بودن نشانه ی جهل است.

ب) نکته دوم این که وقتی متوجه شدیم دوران دانشجویی و طلبگی دوران پاشیدن بذر در پهن دشت زندگی است، در این بذرپاشی باید برنامه داشت، هرکس به جایی رسید و از زندگی خود بهره گرفت و بهره رساند، در ازای برنامه ریزی بود، دائماً باید در هر حال برنامه داشت و طبق

برنامه عمل کرد، حتی بازی و تفریح و گپ زدن هم باید با برنامه باشد. درست است وقتی نمی توانید طبق برنامه ای که ریخته اید عمل کنید مأیوس می شوید، ولی دوباره برنامه ریزی کنید و در برنامه ی دوم نقطه های ضعف

برنامه ی اول را در نظر بگیرید، باز برنامه ی سومی بریزید که نقطه های ضعف کمتری داشته باشد، در فصول مختلف سال بنا به شرایط مختلف برنامه ریزی جدید بکنید، بالأخره یک روز بی برنامه نباشید، هرچند باید در برنامه ی خود انعطاف داشته باشید و پیش بینی مسائل احتمالی را هم بکنید.

مثلاً یک برنامه بنویسید که صبح چه موقع از خواب بلند شوید، چه مدت باید برای نماز و تعقیبات و قرآن بگذارید، چقدر ورزش کنید، چه ساعتی مطالعه را شروع کنید، این ساعت این درس مشخص را بخوانید، یک هفته که می گذرد می بینید بعضی از قسمت ها درست اجراء نمی شود، بسیار خوب، برنامه را عوض کنید، از اول برنامه های خیلی آرمانی نریزید که نتوانید انجام بدهید، ولی حتماً برای خودتان برنامه بریزید. حتی برای خواب برنامه ی مناسب بریزید که فردا کسل نباشید، بین شش تا هشت ساعت خواب در بیست و چهار ساعت طبیعی است. همچنین غذا خوردن هم با برنامه باشد، و مقدار آن هم مشخص باشد، نه خیلی کم، نه خیلی زیاد. وقتی طبق برنامه می گوییم از ساعت 8 تا 5/9 می خواهم این کتاب را بخوانم معلوم است چقدر مطالعه کرده اید. اما وقتی که می گوییم پیش ازظهر این کتاب را می خوانم معلوم نمی شود چه کار کرده اید.

تأکید بنده آن است که برنامه داشته باشید و برنامه های تان قابلیت انعطاف داشته باشد، یک برنامه خشک و خشنِ آهنین خوب نیست، تجربه کرده اید اگر این ساعت از صبح از خواب بلند شوی در حین روز خوابت می گیرد، باید نیم ساعت بیشتر بخوابی، همین نیم ساعت خواب اضافه را وارد برنامه کنید، مهم این است که همین نیم ساعت خواب اضافه با برنامه

باشد، به خصوص در اوقاتی مثل تابستان که اگر برنامه نریزید یک دفعه می بینید سه ماهه ی تابستان گذشت.

توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه

سؤال: در دوران دانشجویی، خارج از دروس رسمی، بیشتر چه بحث هایی را مطالعه کنیم و پس از دوران دانشجویی چه موضوعاتی را ادامه دهیم؟

جواب: همان طور که عرض کردم ابتدا باید برای شخصیت خود مبنایی را طرح ریزی کنید که اولاً: فکر شما متوجه موضوعات اساسی باشد. ثانیاً: روحیه ی تفکر و تحقیق و مطالعه در این دوره در شما شکل گیرد، وقتی از این دو جهت خود را تعریف کردید، دو نکته ی فوق خود را می نمایاند.

دوران دانشجویی و طلبگی خصوصیتی دارد که انسان سعی می کند به نحو گسترده ای به بسیاری از موضوعات سر بزند. چون از یک طرف روحیه ی جستجوگری او در اوج خود می باشد، از طرفی هم هیچ چیزی ندارد که به آن مغرور باشد. تعبیر آیت الله مصباح این بود؛ شما دانشجویان یک اقیانوس اطلاعات هستید اما به عمق نیم سانتی متر. دوران ما این طوری بود که دانشجویان خیلی کتاب می خواندند، روحیه ی خیلی خوبی در بین اکثر دانشجویان حاکم بود و آن این بود که همه خیلی کتاب می خواندند، همه چیز هم می خواندند. مثلاً رشته ی بنده زمین شناسی بود، ولی جامعه شناسی و فلسفه و تاریخ هم می خواندم، از کتاب های مارکسیست ها

بگیر تا کتاب های آقای شریعتی و شهید مطهری و آقای بازرگان و خلاصه هر کتابی که فکر می کردیم در راستای اسلام و انقلاب کمک می کند می خواندیم، شاید باورتان نیاید؛ بعضی از مذهبی ها بیشتر از غیرمذهبی ها کتاب های مارکسیست ها را می خواندند، حرف آیت الله مصباح«حفظه الله» حرف درستی بود، گویا دانشجویی یعنی همین که آدم اول به همه ی نوشته ها یک سری بزند. ولی باید زود عالِمان عالَم دار را پیدا کند و از طریق نوشته های آن ها وارد خلوت روح آن ها با خدا شود.

در دوره ی دانشجویی و طلبگی اگر موقعیت خود را درست بشناسید با ارتباط زیادی که با هم دارید و آمادگی خاص آن دوران، خیلی زود با موضوعات علمی و معرفتی مرتبط می شوید. الحمدلله ارتباطات افرادی که انقلاب اسلامی را پذیرفته اند با همدیگر خیلی خوب است، آمادگی های دوران دانشجویی و طلبگی خیلی عجیب است، بعداً که از این دوران در آمدید، دیگر این خبرها نیست، اگر از این فرصت درست استفاده کردید - فرصتی که جزئیات را هم می توانید بگیرید- بعداً که آرام آرام از جزئیات می گذرید و به کلیات سیر می کنید، حال جمعی دارید، یعنی نه جزئیات شما را از کلیات محجوب می کند و نه کلیات شما را از جزئیات غافل می نماید.

روحیه ی جزءفهی شما در این دوران آن قدر قوی است که اگر آن را درست مدیریت کنید کتاب پانصد صفحه ای را در مدت چند روز مطالعه می کنید و مطالب آن را می گیرید.

ص: 111

مواظب باشید در مطالعات خود دو نکته را رعایت کنید: از یک طرف مطالعات شما مبنا داشته باشد تا هیچ گاه رها نشود و طی یک سیرِ بلندمدت پایه ریزی شود، و از طرف دیگر آنچه می خواهید جای آن را در زندگی خود مشخص کنید، بالأخره باید سیر فکری شما به فهم روایت و قرآن ختم شود و به جایی برسد که قدرت تدبّر در قرآن در شما رشد کرده باشد. این طور نمی شود که هر چه به دستتان رسید بخوانید وگرنه بعد از مدتی از مطالعه کردن خسته می شوید و از آنچه که از طریق مطالعه کردن می توانستید به آن برسید، باز می مانید.

شما باید در سیر مطالعاتی خود وارد روح دینی و ارتباط با قرآن و سخنان اهل البیت علیهم السلام شوید. طوری مطالعات خود را تنظیم کنید که به آن جا برسید. جان و فطرتِ بالفعلِ همه ی انسان ها اهل البیت علیهم السلام است، که قرآن مجسم اند. تا کار به آن جا ختم نشود انسان احساس بی هویتی می کند. البته برای رسیدن به آن هدف مقدماتی لازم است، اول این که عنایت داشته باشید زبان قرآن عربی است، سعی بفرمائید یک دوره ی مختصر ادبیات عرب بدانید و حساس باشید قرآن و روایات را از زبان خودش بگیرید، خیلی فرق است که برای فهم روایات و آیات با زبان اصلی آن ها، آن ها را مطالعه کنید، تا با زبان فارسی با آن ها آشنا شوید، لااقل طوری باشد که وقتی ترجمه ی آیات و روایات را دیدید، بتوانید با متن عربی آن مرتبط شوید.

از دیگر مقدماتی که به ما کمک می کند تا در فهم آیات و روایات موفق باشیم توانایی تفکر و تفقّه است، از جمله عواملی که امکان تفکر در

آیات و روایات را به خوبی فراهم می کند و امثال حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» آن مسیر را طی کردند، فهم حکمت صدرایی و عرفان محی الدین است، برنامه ریزی کنید حدّاقل مباحث معرفت نفس و برهان صدیقین و حرکت جوهری و فصوص الحکم محی الدین و یا شرح جلد اول مقالات از آیت الله محمد شجاعی را دنبال کنید.

نکته ای که باید به آن مجهز شد تا نگاه ما به قرآن و روایات نگاه درستی باشد، موضوع نگاه شهودی است، باید همواره متوجه باشیم روح آیات و روایات شهود شده اند، روی آن ها فکر شده و ارائه شده است، در سیر به سوی نگاه شهودی، «مباحث معاد» و «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» تدوین شده، «جلد هشتم و نهم اسفار» نیز به این جهت ترجمه شد که نکات دقیقی از معارف الهی در اختیار انسان می گذارد. إن شاءالله

یک طرح دیگر که برکات خوبی در پی دارد کار روی کتاب های امام خمینی«رضوان الله علیه» است. در ابتدا کتاب «آداب الصلوه» ایشان را شروع کنید، بعد کتاب «چهل حدیث» و بعد کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، بعد آرام آرام «شرح دعای سحر» و کتاب «مصباح الهدایه» را کار کنید و سعی بفرمایید هر کدام مشکل بود یا در آن اصطلاحی بود که متوجه نشدید، آن متن یا اصطلاح را بپرسید تا برای همیشه بر آن موضوع مسلط شوید، آرام آرام قوت می گیرید و سراغ «سرّالصلوه» می روید و از این طریق معارف بسیار خوبی به دست می آورید.

وقتی در این وادی که عرض کردم وارد شوید، دیگر در مطالعه ی کتب، بین امام خمینی و آیت الله جوادی و علامه طباطبائی و آیت الله حسن زاده و آیت الله محمد شجاعی و امثالهم تفاوتی نیست. حتی معتقدم اگر بتوانید آثار امام خمینی«رضوان الله علیه» را تا حدی کار کنید و سپس به سراغ تفسیر «المیزان» بروید، راحت تر المیزان را می فهمید. جمع های چند نفری تشکیل دهید و از قبل قسمتی از کتابی را که می خواهید مطالعه کنید تعیین بفرمائید تا در طول هفته همه بخوانند و نکات مهم آن را یادداشت کنند و سپس در آن جلسه روی آن تأکید و بحث شود.

تفکر شهید مطهری«رحمهالله علیه» مقدمه ی خوبی است، و انصافاً این شهید بزرگ معارف خوبی را طرح کرده است. البته مسائلی را که در زمان ایشان مطرح نبوده - مثل آنچه امروز فرهنگ مدرنیته با ظهور انقلاب اسلامی چهره ی واقعی اش را ظاهر کرده- یعنی موضوع غرب شناسی را باید در کتاب های شهید آوینی و دکتر داوری و مرحوم مددپور و مرحوم عباس معارف پیگیری کنید و از جهت دیگر نگاه جناب آقای رحیم پور ازغدی دقت های خوبی به شما می دهد.

علامه طباطبایی و امام«رحمه الله علیهما» و امثال این بزرگان در یک افق برزخی بوده اند، آن ها از «زمان» بالاتر و برترند. علامه طباطبایی«رحمهالله علیه» صدسال که هیچ، صدها سال از زمان خود جلوتر است. کسی که برزخی شد، دیگر از محدوده ی زمان در می آید. برای همین هم حرف های ملموس نمی زند، قاعده می گوید. حالا یک شهید مطهری«رحمهالله علیه» می خواهد که آن حرف ها را ملموس کند. وقتی آن قاعده ها ملموس شد،

به همان اندازه محدود می شود. بنده ممکن است از نام بردن دیگر بزرگانی که در عالم دینی به سر می برند غفلت کرده باشم، این عزیزان را به عنوان نمونه عرض کردم. به خصوص در مورد طلاب باید در جای دیگر بحث را ادامه داد، چون اکثر علمای گذشته و حال در حوزه، علمای عالَم دار هستند و به همین جهت یک طلبه در حوزه ی علمیه نسبت به دانشگاه، زودتر وارد عالم دینی می شود.

برنامه بریزید تا برنامه شوید

سؤال: برای مطالعه زمان خاصی را تعیین کنیم یا در طول هفته روز خاصی را به مطالعه اختصاص دهیم؟

جواب: فرق نمی کند، بستگی به موقعیت شما دارد. بله؛ همان طور که عرض کردم حتماً برای خود برنامه بریزید و آن برنامه را یادداشت کنید تا این که إن شاءالله بعد از مدتی خودتان برنامه شوید. می گویند «حارث مُحاسبی» آن عارف بزرگ، وقتی هم که خیلی پیر و فرتوت شده بود - به طوری که نمی توانست روی پای خود بایستد- همین که اذان می گفتند، بدنش راست می شد، نمازش را می خواند و دوباره می افتاد. چنین کسی خودش برنامه است. به یاد دارم شخصی را که در حال اغما و احتضار بود هیچ چیزی نمی فهمید، اما همین که مؤذن اذان می گفت، چون نمی توانست بلند شود و وضو بگیرد، شروع می کرد روی شکمش تیمم کردن و بعد نماز را با کلمات صحیح می خواند. نماز که تمام می شد دوباره به حالت اغماء می رفت. این ها خودشان بعد از یک مدتی که در

عمر خود با برنامه کار کرده اند و محور برنامه ها را هم نماز قرار داده اند، برنامه شده اند، حالا تصور فرمائید در برزخ چقدر به این ها خوش می گذرد! چون یک شخصیت منظم الهی برای خود تدوین کرده اند.

فواید مطالعه در جنبه های فردی و اجتماعی

سؤال: نقش مطالعه، در جنبه های شخصی، اجتماعی و فعالیت های فرهنگی کجا است، اگر ممکن است این موضوع را بیشتر شرح دهید.

جواب: به نظرم جواب این سؤال در مقدماتی که عرض کردم داده شده، زیرا از طریق مطالعه، از کثرت به وحدت سیر می کنید. و در وحدت با خدا، در همه عالم حاضر می شوید. چون او در همه ی عالم حاضر است و لذا به نور حضور او شما در همه ی عوالم حاضر خواهید بود، در آنچنان حضوری قرار می گیرید که دیگر نیاز نیست که بفهمید دشمنان اسلام فردا چه کار می کنند. قبل از این که آمریکا با این وضعیت که امروز در خاورمیانه گرفتار شده، گرفتار شود. امام خمینی«رضوان الله علیه» می فرمایند: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. اگر توانستید با خدا زندگی کنید، خدا در همه ی اعصار و در همه ی زمان ها و زمین ها حاضر است، شما هم در حال حاضر در همه ی اعصار و امکنه و عوالم زندگی می کنید. ابتدای بحث شرح نامه ی 31 نهج البلاغه عرض شد که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندشان می فرماید: فرزندم! کسی دارد برای تو نامه می نویسد که مثل این که با همه ی امت ها زندگی کرده است. واقعاً همین طور است.

مطالعه، از این طریق که عرض کردم یک نوع وحدت و تمرکزی برای روح شما به وجود می آورد که امکان نفوذ و حضور شما در عوالم دیگر - فوق زمان و مکان- محقق می گردد. شما در مطالعه ی کتاب های دقیق و معرفتی مجبورید دائماً تمرکز کنید، و همچنان تمرکز خود را ادامه دهید. «تمرکز» یعنی ایجاد «وحدت» در شخصیت و «وحدت» یعنی نزدیکی به اَحد و هم سنخ شدن با اَحد. از طرفی حضرت اَحد در همه ی عوالم هستی - فوق زمان و مکان- حاضر است، چون قبلاً در کتاب «ده نکته از معرفت نفس» روشن شد هر موجودی که مجردتر است، حاضرتر است. اگر از طریق تزکیه و تمرکز بر روی موضوعات حقیقی، جهت تجرد خود را تقویت کنید، آن وقت می بینید در همه ی اعصار حاضرید - البته حضور قلبی غیر از حضور فکری و حصولی است- خیلی راحت می توانید احساس کنید ذات غرب یعنی چه. اگر هنوز هوس نیویورک رفتن دارید، به خاطر این است که جنبه ی وحدتتان رشد نکرده. البته اگر با انگیزه ی خاص علمی و تحقیقی بخواهید بروید آن جا، بحثش جدا است. منظور این است که همین طور بدون دلیل بگویی: «ای کاش من نیویورک بودم، و یا در کره ی ماه بودم». اگر درست به جنبه ی تجرد وجود التفات داشته باشید، نه تنها احساس می کنید همه جای عالم هستید، بلکه خود را در عوالم برتر از عالم ماده می یابید.

علم به خودی خود راه می گشاید

سؤال: در زمینه های شخصی و اجتماعی و فعالیت های فرهنگی چگونه از مطالعاتمان استفاده کنیم؟

جواب: وقتی در مقام علم قرار گرفتید، خودش به خودی خود راه می گشاید و اقتضائات خود را ظاهر می کند، دیگر دل و دست و زبان شما جهت خاص خود را می رود، چون علم شما را می برد، نه این که شما علم را. وقتی با علم روبرو شدید با مقصد روبه روئید، دست و زبان و پای شما است که سعی می کند خود را در آن ساحت حفظ کند. شخصی آمد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سؤال کرد؛ قیامت چه موقع واقع می شود؟ همان طور که می دانید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجلّی کامل عالم غیب و قیامت است. مولوی به طرف انتقاد می کند که تو از قیامت می پرسی قیامت چه موقعی است؟

پس

محمد صد قیامت بود نقد

زآن که

حلّ در فنایش حل و عقد

زاده

ثانی است احمد در جهان

صد

قیامت بود او اندر عیان

زو

قیامت را همی پرسیده اند

کای

قیامت تا قیامت راه چند

با

زبان حال می گفتی بسی

که

ز محشر حشر را پرسد کسی؟

پس

قیامت شو قیامت را ببین

دیدن

هرچیز را شرط است این

وقتی خودِ علم نور است، و خداوند آن را به قلبی که آماده باشد می اندازد، خودش راه را نشان می دهد، مطالعه ی کتب عالمان اهل خلوت، زمینه ی تجلی آن نور خواهد شد و معلوم است آن علمی که عرض می کنم غیر از علم فیزیک و شیمی و امثال آن ها است، علمی است که به کمک آن به خلوت علما وارد می شوید و در عالَم آن ها سیر می کنید.

ص: 118

سؤال: در کنار مطالعات عقیدتی، چقدر باید مطالعات اخلاقی و حضور در جلسات اخلاقی را مد نظر داشت و یا سرگذشت بزرگان و زندگی نامه ی شهدا را مطالعه کرد؟

جواب: اصل و مقصد ما در این دنیا پیدا کردن یک نوع سازمان فکری است که بتوانیم قلب را به سوی حقایق سیر دهیم.(1) شما با مطالعه به آن معنی خاصش، سازمان فکری پیدا می کنید. چون در این نحوه مطالعات یک نوع شخصیتِ «وحدانی» به دست می آورید که به هیچ وجه نمی خواهید آن را از دست بدهید و لذا با جدیت تمام آداب اخلاقی را رعایت می کنید تا این یگانگی به هم نخورد، در این حالت کتاب و روایت و قرآن برای حفظ این یگانگی است. گفت:

اول قدم آن است که او را یابی

آخر قدم آن است که با او باشی

آن اخلاقی که انسان بخواهد اخلاق را به خود ببندند، اخلاق حقیقی نیست. آری، یک وقت دائم به خودتان می گویید: راست بگو، زشت است دروغ بگویی این بد نیست؛ اما یک وقت است احساس می کنی اگر دروغ بگویی با خودت دعوایت می شود، در واقع احساس می کنی با دروغ گفتن خود را نفی می کنی. این که می گویند مؤمن هرشب محاسبه می کند به خاطر این است که انسان اخلاقش از خودش جدا نیست که بخواهد اخلاق را بر خودش ببندد، محاسبه می کند در چه زمانی از روز خود را در

1- برای روشن شدن این نکته به نوشتار «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» از همین مولف رجوع فرمائید.

دست نفس امّاره داده و از اتحاد با نور پروردگار محروم شده است. در مورد متخلق شدن به اخلاق الهی تعبیر ملاصدرا«رحمه الله علیه» خیلی عالی است؛ می گوید: نباید شما چون سنگی شوید که روی آن را طلا گرفته اند، بلکه باید سنگی باشید که طلا شده است و تمام وجود ما صدق و تواضع و ایثار باشد. مطالعات مورد بحث و معارفِ حاصل از آن، شخصیت انسان را عوض می کند، نه اینکه آدابش را تغییر دهد. پس در جواب شما باید عرض کنم: در اثنای تفکر، اخلاق جای خود را باز می کند و در همین راستا زندگی بزرگان و شهدا نمونه ی خوبی جهت متخلق شدن به اخلاق اسلامی خواهد بود. وقتی زندگی نامه ی بزرگان یا شهدا را می خوانید، اگر با آنها هم افق نشده باشید و راه دیگری را برای خود برنامه ریزی کنید ممکن است با آن ها احساس دوگانگی کنید. ولی وقتی در آن زندگی که آنها انتخاب کردند وارد شدید، احساس می کنید وقتی بر زندگی آن ها نظاره می کنید در واقع جان شما تغذیه می شود و عزم شما در مسیرتان صدچندان می گردد. وقتی چگونگی زندگی توحیدی یک عالِم یا یک شهید را می خوانید، معنی اش این است که:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کِی روی ره زکه پرسی، چه کنی،چون باشی؟!

شهدا یک نهیب و هشدار به ما هستند که این پل صراط است، پس چرا معطلی؟! علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» یک بار در دعای خود به شهدا می گفتند: «خدایا! این شهدا را که به خوبی از پل صراط دنیا گذشتند، با اولیاء و اصفیائت محشور کن».

شهدا خیلی عجیب اند، شعور و شهود عمیقی نیاز است تا بفهمیم جایگاه شهدا از نظر دنیایی و آخرتی کجاست، فقط خواهش می کنم فکر نکنید زمانه، زمانه ی فهم شهداست، صدها سال طول می کشد تا ما بفهمیم جایگاه تاریخی شهدا کجاست، همان طور که خیلی طول کشید تا جهان آرام آرام دارد می فهمد اهل البیت علیهم السلام یعنی چه، وقتی زمینه ی فهم اهل البیت علیهم السلام فراهم شد، پیرو آن شرایط فهم شهدا نیز فراهم می شود.

همین حالا که من و شما اینجا نشسته ایم، در دنیا آدم هایی هستند که می دانند فلان فکر سی یا چهل سال دیگر جای خود را باز می کند و لذا بدون هیچ عجله و اصراری وظیفه ی خود را در تدوین آن تفکر انجام می دهند تا در آینده انسان ها در حیرت و سرگردانی نباشند. حال با این قاعده دقت کنید ائمه علیهم السلام با این که می دانستند این فکر پانصد سال یا هزار سال دیگر جای خودش را باز می کند، چقدر زیبا و با حوصله ی زیاد وظیفه ی خود را انجام می دادند تا بتوانند تاریخ را تغذیه کنند. هم چنین که خدا خوب می داند آیه ی «إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهل البَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»؛(1) در زمان نزولش بشر در حدّی نیست که جایگاه معرفتی و تاریخی آن را بفهمد و هنوز هم عمق آیه ی فوق برای اکثر شیعیان روشن نیست. خود ائمه علیهم السلام هم می دانسته اند،(2) همه تلاش عالمان دین این

1- سوره ی احزاب، آیه 33.
2- شاید علت این روش را بتوان در سخن مولوی جستجو کرد که می گوید: وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی سخن خاص نهان در سخن عام بگو ور از آن نیز بترسی، هِله چون مرغ چمن دمبدم زمزمه ی بی اَلِف و لام بگو برای روشن شدن مطلب، به مبحث «وضع خاص آیات مربوط به اهل البیت علیهم السلام در قرآن» از جزوه ی «مبانی نظریِ نبوت و امامت» رجوع کنید.

بوده که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را سینه به سینه به عنوان ذخیره ای فرهنگی نگهدارند تا بشر آماده شود و در موقع مناسبش آن را بگیرد و در جامعه نهادینه کند و آن ذوات مقدس به عنوان واسطه ی فیض، از نظر اجرایی زمین را به آسمان متصل گردانند. اصطلاحاً به این «فرهنگ آماده گر» می گویند، این نکته را به این جهت عرض کردم که عنایت داشته باشید بعضی از اندیشه ها هست که آرام آرام باید جای خودش را باز کنند و نباید در ارائه ی آن عجله کرد.

سؤال: آیا مستقیماً متن قرآن و نهج البلاغه را بخوانیم و با توجه به ترجمه ی آن ها، روی آن ها فکر کنیم، یا تفسیر آنها را بخوانیم؟

جواب: در ابتدا اگر از نظر فهم زبان عربی هم مشکلی نداشته باشیم، بعید است بتوانیم با قرآن و نهج البلاغه ارتباط برقرار کنیم. البته آن قدر آن متون سراسر معنویت و نوراند که اگر کمی هم با آن ها ارتباط برقرار کنیم به همان اندازه چیزهایی به دست می آوریم، اما ابتدا باید به کمک شارح و مفسرِ متن، زبان متن را فهمید، همان طور که فارسی زبان ها زبان مثنوی و حافظ را نمی فهمند و در ابتدا نیاز به شرح و تفسیر دارند. از طرفی گاهی آنقدر آیات قرآن زلال است که در واقع کار مفسرِ قرآن این است که آن آب زلال را که از شدت زلالی پیدا نیست، تکانی بدهد تا موجی پیدا شود و ما ببینیم، اگر کار را مدتی از طریق مطالعه ی کتب تفسیر و شرح روایات

ادامه دهید، إن شاء الله به جایی می رسید که خودتان چشم دیدن آب زلالِ حقیقت قرآن و کلمات اهل البیت علیهم السلام را پیدا می کنید.

تزکیه ی عقلی و تزکیه ی اخلاقی

سؤال: اگر کتب اخلاقی را بخوانیم، معنی سخنان اهل البیت علیهم السلام و قرآن را بهتر می فهمیم یا اگر بحث های عقلی و استدلالی را دنبال کنیم؟

جواب: هر دو کار لازم است، عمده آن است که متوجه شویم از یک طرف این کلمات طوری است که با آن یگانگی که با عالم قدس دارند، بدون تدبّر و تعقل نمی توان به آن ها نزدیک شد، از طرف دیگر آنقدر ظریف اند که اگر قلب نورانی باشد می تواند نور آن ها را بگیرد. پس اگر بتوانید اولْ کار فکری بکنید، تا نه تنها شبهه ها را زمین بزنید و عقلتان را نسبت به حقانیت آن کلمات رام کنید، بلکه با تقویت قدرت تفکر، در فهم هرچه بیشتر آیات و روایات نیز موفق گردید. وقتی ابتدا کار فکری کرده باشید، کار را درست شروع کرده اید، چون وقتی نسبت به بعضی موضوعات هنوز مسأله دار هستید و نتوانسته اید شبهاتتان را برطرف کنید قلب درست جلو نمی رود. مثلاً شما در دعای کمیل می خوانید که خدایا! تو بالای ملائکه ناظر آن ها هستی، ملائکه دارند اعمال ما را می نویسند و تو ناظر آنها هستی «وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَیَّ مَعَ جَوارِحی وَ کُنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیَّ مِنْ وَرائِهِم»؛ حال سؤال این است که آیا خدا واقعاً آن بالاست؟! یا باید ابتدا عقل و سپس قلب معنی عُلُوّ پروردگار را بفهمد تا در این مناجات بدون هیچ مشکلی این فراز را اقرار کنند. یا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: 123

می فرمایند: خداوند قبل از این که کرسی و عرش را خلق کند، بوده است. باید این را بفهمیم این یک فرهنگ است، این «قبل» چه قبلی است؟ ممکن است تصورتان از ابتدا، ابتدای زمانی باشد، در حالی که ابتدای زمانی و مکانی جایی در عالم غیب ندارد. آری از طریق تدبّر و تعقل و تزکیه، معانی خاصی که در زبان آیات و روایات هست خود را به ما می نمایاند، زیرا زبان آن ها، زبان متعالی است.

تزکیه و توجه دادن قلب به سوی حقایق در فهم زبان دین نقش مؤثری دارند، چون این آیات و روایات از قلب مطهر معصوم علیهم السلام ظاهر شده است، پس هرچه - با رعایت شریعت الهی- به قلب مطهّر آن ذوات مقدسه نزدیک شویم، زبان آن ها را بهتر می فهمیم، ولی باز فراموش نکنید که قرآن و روایات اصرار دارند در آن ها تدبّر کنیم.

تجربه نشان داده پیروی از آنچه ملاصدرا«رحمه الله علیه» و امثال او کردند در ایجاد قدرت تدبّر در قرآن و سخنان ائمه علیهم السلام، عملی تر است. در دویست سال اخیر عموماً کسانی که به جایی رسیدند، با حکمت صدرایی و عرفان محی الدین«رحمه الله علیهما» شروع کردند و جلو رفتند، تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه الله» در تأکید بر روی فلسفه صدرایی این است که «فقه اکبر»، توحید و معارف است، چیزهایی است که با غور در مسائل عقلی باید آن ها را به دست آورد و با تهذیب نفس آن ها را صیقل داد»(1) می فرمایند: «ملاصدرا با خلوت و انعزال و جدایی از خلق شروع کرده...»(2) بزرگان ما

1- دیدار با اساتید فلسفه و کلام حوزه علمیه قم، 29/10/1382.
2- دیدار با اعضای شورای عالی کنگره بزرگداشت صدرالمتألهین، 14/11/1384.

که با حکمت متعالیه صدرایی و عرفان محی الدین شروع کردند در مقایسه با بقیه احساس می شود به خوبی به فهم قرآن و روایات دست یافتند و در سلوک و بالفعل کردن باورها نیز موفق تر بودند و نمونه ی روشن آن را در حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و شاگردان آن ها می یابید. این راه را با راه هایی که انسان های عزیزی مثل «شیخ رجبعلی خیاط» طی کردند هرگز نباید مقایسه کرد او یک فردی است دارای کرامت. هیچ وقت نخواهید او را یک شخصیت جامع برای خودتان بگیرید و یا تصور کنید روش اهل کرامت با روش اهل توحید یکسان است.(1)

آنچه که اسلام را نگه می دارد و بشریت را تغذیه می کند عالمان دین هستند که در جامعیت علمِ نقلی و عقلی و عمل به آن ها مستقر شده اند، مثل حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و قبل از آن ها آیت الله شیخ عبدالکریم حائری«رحمه الله علیه» مؤسس حوزه ی علمیه قم و یا آیت الله بروجردی«رحمه الله علیه»، این ها قابل مقایسه نیستند با امثال مرحوم شیخ رجبعلی خیاط یا مرحوم مجتهدی، خود آن عزیزان در مقابل عالمان بزرگ ادعایی ندارند، بالأخره در همه ی دوران ها عالمان هستند که معارف همه جانبه ی دین را ارائه می دهند و مردم را به سوی سعادتشان راهنمایی می کنند. تربیت کردن امثال آیت الله جوادی«حفظه الله» هنر است، هر چند احترام ما نسبت به اهل کرامت در جای خودش محفوظ است.

ص: 125

1- برای بررسی بیشتر به پاورقی صفحات 317 و 321 از کتاب «جایگاه و معنی واسطه ی فیض» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

سؤال: آیا می توان کتب شهید مطهری یا دکتر شریعتی را به عنوان یک سیر مطالعاتی انتخاب کنیم؟

جواب: کتاب های شهید مطهری«رحمه الله علیه» را تا حدّی می توان به عنوان سیر مطالعاتی پذیرفت، هر چند همان طور که قبلاً عرض کردم باید به کمک کتاب های دیگر سیر خود را تکمیل کنید، ولی آقای شریعتی نه ادعای اسلام شناس بودن دارد و نه ورود او به موضوعات اسلامی، ورود همه جانبه بوده است. دکتر شریعتی رسالتی برای خود احساس می کرد و آن عبارت بود از نشان دادن حقانیت اسلام در مقابل مارکسیست ها، که آن زمان شدیداً فکر دانشجویان را تحت تأثیر خود قرار داده بود، و در این کارش هم موفق بود، ولی حالا که معلوم شد اسلام یک مکتب کامل و همه جانبه است و قدرت مدیریت جامعه را نیز دارد، از این به بعد باید با کتب علمای دین مرتبط گشت.

باخواندن کتاب های دکترشریعتی، هیچ وقت شخصیت اسلامی همه جانبه پیدا نمی کنید، هرچند در کنار ارتباط با آثار علمای عالَم دار، سری هم به کتب شریعتی بزنید بعضی موارد مفید است، چون امروزه افق هایی که باید در منظر شما باشد غیر از افق هایی است که کتاب های دکتر شریعتی مطرح می کند، الاّ این که از نظر نقد بعضی از نقص ها و نقد بعضی از ابعاد غرب هنوز می توان از نوشته های او استفاده کرد اما در کنار مطهری ها و طباطبایی ها و از همه مهم تر در کنار تفکر عرفانی، سیاسی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» حرف چندانی ندارد. خطری که به چشم

می خورد این است که بدانیم نوشته های دکتر شریعتی«رحمه الله علیه» منهای تفکر حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» نتیجه اش امثال گروه «فرقان» می شود، بدون آن که خود مرحوم شریعتی چنین قصدی داشته باشد. این به خاطر شریعتی نیست، به خاطر این است که ما بخواهیم فکر شریعتی را به عنوان یک فکر جامعِ اسلامی قبول کنیم.

باید متوجه شویم آثار دکتر شریعتی هیچ وقت به شما عالَم نمی دهد تا یک شخصیت شوید، آری حالی می دهد، به خصوص با کلمات و جملات هنرمندانه ای که طرح می کند ولی امروزه دیگر از کتاب های ایشان چیزِ قابل توجهی به دست نمی آورید، به خصوص چون جامعیت ندارد. مثلاً تحلیلی که راجع به امامت دارد در باره ی امامت سیاسی است. امامت سیاسی را خیلی خوب مطرح می کند ولی این امامت، امامتِ «وَ جَعَلْناهُمْ أئِمَّةً یَهْدُونَ بِأمْرِنا» نیست که خداوند می فرماید ما آن ها را امام قرار دادیم تا از موضع اَمر الهی که مقام «کُنْ فَیکُون» است هدایت کنند، این معنیِ امامت را باید از تفسیر المیزان علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» و یا کتاب مصباح الهدایه ی امام خمینی«رضوان الله علیه» به دست آورد.

سیاستی که عین دیانت است

سؤال: چگونه فعالیت های سیاسی را انجام بدهیم که در عین حال آرامش مان و شخصیت علمی مان محفوظ بماند؟

جواب: در جزوه ی عالم طلبگی، عرض شده که یک انسان مؤمن همواره باید در درون نورِ وظیفه کار کند تا رابطه ی او با عالم قدس منقطع

نشود. واقعاً مگر ما بیکاریم که با این گروه یا آن گروه به رقابت برخیزیم. ما به حکم وظیفه کار می کنیم و لذا با آرامش تمام و در محضر خدا آنچه وظیفه مان اقتضا کرد انجام می دهیم و امیدوار به رحمت پروردگار هستیم تا خودش گشایش لازم را مرحمت کند.

ما از یک جهت نمی فهمیم کار سیاسی یعنی چه! چون از نظر ما، همان طور که تکویناً همه ی عالم در قبضه ی پروردگار است و او بر همه چیز حاکم است، تشریعاً نیز حکم او باید در جهان حاکم باشد، حکم خدا هم اگر بخواهد بر مناسبات انسان ها حاکم باشد از طریق پیغمبر و امام معصوم باید آن حکم به جامعه برسد و حاکم گردد و در زمان غیبت هم باید نظر کسی که سخن خدا و پیغمبر و معصومین علیهم السلام را می گوید حاکم باشد. ما به حکم وظیفه ی الهی خود باید فعالیت های خود را در راستای چنین عقیده ای شکل دهیم، حالا این فعالیت ها سیاسی است یا الهی؟! دیگر دو تا نیست. از نظر ما یک کار بیشتر نیست و آن وظیفه ی بندگی، حال چه این وظیفه در امور فردی باشد، چه در امور اجتماعی، ما یک وظیفه بیشتر نداریم، وقتی شما رسیدید به این عقیده که نور چشم همه ی پیامبران و اولیاء الهی حاکمیت حکم خداست، معلوم است که زندگی خود را در راستای حفظ و تقویت آن حاکمیت متمرکز می کنید و از این جهت برای اسلام جان می دهید، حالا اسم این جان دادن سیاسی است یا الهی، دیگر فرق نمی کند.

وقتی رسیدیم به این که انقلاب اسلامی در راستای اهداف انبیاء و اولیاء الهی محقق شده است، هیچ وقت به این سادگی ها نمی توانیم از آن

دست برداریم، در اجرا که معلوم است کارها بالا و پایین دارد. موضوع، رویکرد و جهت کلی انقلاب است که در مبانی و تحقق و ادامه، مطابق عقیده ی اسلامی ما است و به همان اندازه که مسلمان هستیم، انقلابی هستیم.

ما چون انقلاب اسلامی را به عنوان یک عقیده قبول داریم حتماً با ضد انقلاب و هر جریانی که می خواهد آن را از اهدافش دور کند مخالفیم، بنده به حکم وظیفه ی دینی با دولت هایی که اصول انقلاب را نادیده می گیرند و می خواهند انقلاب را در ذیل ظلمات فرهنگ غربی بی رنگ کنند، مخالفم، چون می دانم اینها چه ظلمی می کنند! و البته بد عمل کردن آن ها را هرگز پای انقلاب اسلامی نمی گذارم، همان طور که شیعه، عمل منافقان در صدر اسلام را پای اسلام نگذاشت. انقلاب اسلامی ایران که خداوند در غدیر وعده ی تحقق آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود می دانم تو نگران سقیفه هستی ولی «وَاللّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاس» من مکتب تو را از آن مردم حفظ می کنم و نمی گذارم غدیر را درسقیفه دفن کنند، در طول تاریخ، بعد ازحاکمیت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ طرحی در مدیریت امور اجتماعی مردم به پاکی و زلالی این انقلاب نبوده است.

هنوز زمینه ی فهم این موضوع فراهم نشده است تا معلوم شود شهدا چگونه جایگاه تاریخی این انقلاب را فهمیدند و آنچنان متوجه ارزش آن شدند که به راحتی جان خود را فدای انقلاب کردند تا انقلاب پای بگیرد. شهدا دارای یک شعور فوق العاده بودند مثل خود انقلاب که یک لطف

بزرگ الهی بود که یک مرتبه وارد تاریخ بشر شد و فعلاً نیز همه در حالت شوک هستند که چه شد و چه دارد می شود. شهدا به عنوان یک شعور عظیم تاریخی یک مرتبه به صحنه آمده اند و مدت ها طول می کشد تا شناخته شوند. هنوز ما در دل حادثه ایم، باید کمی از آن فاصله بگیریم تا بتوانیم آن را درست ارزیابی کنیم. در قدیم این چراغ لامپاها که فتیله داشت و با نفت روشن می شد، اطرافش، در آن قسمتِ نزدیک به چراغ، تاریک بود، یک کمی که فاصله می گرفتید نورش به اطرافش می افتاد و می توانستیم بنشینیم مشق هایمان را بنویسیم. ما هم باید کمی فاصله بگیریم تا تازه نور حضور تاریخی شهدا را احساس کنیم و این به گذشت زمان نیاز دارد، حتی بر سر قبورشان هم که می رویم نمی توانیم با نور جانشان مرتبط شویم، گویا آن آمادگی که بتوانند ما را در درون خود راه دهند در ما نمی بینند، گفت:

چو

پرده دار به شمشیر می زند همه را

کسی

مقیم حریم حرم نخواهد شد

به جان ما می گویند: برو تو هنوز جهت فهم جایگاه ما ذهن خود را به کار نینداخته ای، چون انقلابی که ما برایش جان داده ایم را نمی شناسی. مدتی طول می کشد تا مردم جایگاه انقلاب اسلامی و به تبع آن فرهنگ شهدا را بفهمند و ارتباط پیدا کنند. گاهی روح زلال شما جوانان کمک تان می کند، خیلی خوشحال می شوم که شما بعضاً توانسته اید یک ارتباط خوبی با روح بعضی از شهدا پیدا کنید و خدا را شکر می کنم که چه بصیرتی به این جوانان داده است، خدا کند بتوانند آن بصیرت را با معارف عالیه مدیریت کنند تا شیطان از آن ها آن را نربایند.

ص: 130

انقلاب اسلامی را چنین شهدایی شناختند و با آن ارتباط برقرار کردند و فدایی اش شدند. آیا شما این را لطف بزرگ خدا نمی دانید که عاشق این انقلاب باشید و در کنار آن و با آن زندگی کنید؟! حالا اسم این نوع ارتباط ما با انقلاب را سیاسی می گذارند یا عبادی؟ فرقی نمی کند، مثل نماز خواندن در زمان جنگ است همراه بعضی از فرماندهان جنگ خدمت آیت الله حسن زاده«حفظه الله» بودیم، شهید جلال افشار - خدا رحمتش کند- از ایشان پرسید: حاج آقا یک دستوری بدهید که در این ماه رجب عمل کنیم. آقا متوجه بودند افراد همه پاسدار هستند، گفتند: «دستور این است که خوب بخورید، جان بگیرید خوب هم بجنگید. حالا وقت جنگ است، اگر بخواهید روزه بگیرید جنگ می خوابد». چون در فضای دفاع از انقلاب آنچنان روحانیتی به افراد دست می داد که از هزاران کار مستحب بالاتر بود و لذا آقا می فرمودند جهت موفقیت در دفاع از انقلاب بدن های خود را تقویت کنید. نتیجه ی آن دفاع و روحانیتِ حاصل از آن را در برنامه های بعضی از شهدا می بینید که آن همه در سلوک الی الله جلو رفته بودند، بزرگان می گویند: این شهدا راه صدساله را یک شبه طی کردند. منظورم این است که کاری کنید که برسید به این انقلاب و فدایی این انقلاب بشوید، در آن حال فعالیت «سیاسی» عین فعالیت «عبادی»، روح و نور خواهد داد.

اما از این کارها که بخواهیم با گروهی رقابت کنیم و آن ها رقیب ما بشوند به شدّت حذر کنید، بالأخره انقلاب اصولی دارد و دارد جلو می رود و همه ی ما هم باید در کنار آن باشیم و سعی کنیم اصول حفظ

شود، و اگر گروه هایی خواستند از اصول انقلاب عدول کنند با روش های نرم که رهبری این چند ساله نشان دادند، حذف می شوند. درگیری های تند در درون انقلاب ما را به جناح بندی می کشاند و ضربه می خوریم، به این راحتی ها نباید رفاقتمان را با گروه ها و افرادی که در حفظ اصول انقلاب با ما مشترک اند، به هم بزنیم. آمریکا و اسرائیل رقیب ما هستند، درگیری با آن ها عین آرامش و طمأنینه است. خدا می داند بنده آمریکا را به اندازه ی پوست گردوی روی آب مستحکم نمی بینم، تازه منِ بی سواد این طور می فهمم، آن هایی که اهل دل اند اعتنایی به آمریکا و امثال آن نمی کنند. در راستای انجام وظیفه، بدون آن که کوچک ترین تزلزلی در طمأنینه ی آن ها ایجاد شود با آن مقابله می کنند و همواره دست خدا را در شکست دادن آمریکا ملاحظه می کنند و بر ایمانشان اضافه می شود.

بیچاره آن هایی که به آمریکا و به غربِ دورشده از نبی و نبوت، اصالت می دهند، این ها با این کار از تکیه گاه اصلی محروم شده اند، سیاسیونی که با اصالت دادن به فرهنگ غربی با انقلاب اسلامی مقابله می کنند به بی آیندگی هرچه بیشترِ خود دامن می زنند و در پوچی هر چه بیشتر فرو می روند. چون حضرت اَحد است که عین بقاست و چون دامن حضرت اَحد را رهاکردن، فناست. انقلاب اسلامی تلاشی است برای ارتباط با حضرت اَحد، حال هر جریانی که از آن جدا شود از پایداری و ثمردهی جدا شده است، به کثرت نگاه نکنید به اصالت ها نگاه کنید.

گر

هزاران اند یک تن بیش نیست

جز

خیالات عدد اندیش نیست

گر

ز صندوقی به صندوقی رود

او

سمائی نیست صندوقی بود

هزارتا صندوق، باز صندوق است، چون از صندوق بودن خارج نشده اند، باید به حقیقت متصل شد تا پایداری و ثمردهی به صحنه آید.

این غوغاها چیزی نیست که آرامش شما را برهم بزنند، شما با آرامش تمام کار خودتان را بکنید. اگر حرف هایی برضد نظام جمهوری اسلامی می نویسند، ما هم راحت جوابشان را می دهیم. در این جواب دادن بی محتوایی طرف مقابل و ریشه داربودن یک تفکر روشن می شود، در بحث امام صادق علیه السلام و شبهه شناسی عرض شد روش برخورد با شبهات و فتنه ها را امام معصوم به ما آموخته اند، حال یا طرف های ما مثل «اِبْنِ اَبِی الْعوجاء»ها هستند که حضرت پس از گوش دادن به شبهاتش به خوبی جوابش را می دهند، یا مثل طرفی بود که تحت تأثیر تبلیغات معاویه اغفال شده بود و وقتی با امام حسن علیه السلام روبه رو شد، شروع به فحاشی کرد. امام فرمودند: ظاهراً مسافری، خسته ای، بیا برویم خانه ما استراحت بکن، بعد ببینم حرفت چیست. به خانه ی امام حسن علیه السلام می رود و حضرت متوجه اش می کنند که بازی خورده است، آن هم با اخلاق خوب او را متوجه اشتباهش می کنند، بعد که می خواهد خداحافظی کند، می گوید من روزی که آمدم مدینه، شما را بدترین آدم دنیا می دانستم، حالا که دارم می روم شما را بهترین آدم دنیا می دانم.

ما که این قدر دست مان پُر است، چه چیزی کم داریم که نگران باشیم؟! اگر شخص شما کم دارید به دین و انقلاب چه ربطی دارد، خودت را درست کن. این حرف ها نیست که بخواهیم بترسیم و آرامش مان به هم بخورد. امام خمینی«رضوان الله علیه» را که همه یادتان است

چگونه با آن همه آرامش توانستند جنگ را اداره کنند، باید مثل امامِمان باشیم.

حوزه ی علمیه؛ تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست

سؤال: با توجه به این که ما در مسیر زندگی دانشگاهی و دانشجویی، مثل امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و امثال این بزرگان، نمی توانیم تمام عمرمان را در راه مطالعه و تحقیق در معارف الهی صرف کنیم، آیا تنها راه رسیدن به قرب از طریق تفکر، رفتن به حوزه است؟ و اگر نه، یک دانشجو و یا یک کارمند چگونه می تواند این راه را بپیماید؟

جواب: این سؤالی است که باید روی آن وقت بیشتری بگذاریم ولی فعلاً به طور مختصر عرض می کنم. حوزه ی علمیه دو قسمت دارد؛ یک قسمت آن، آموختن علوم حوزوی است جهت ارائه ی آموزه های دینی به بقیه، به خصوص آموختن علم فقه جهت تصحیح آداب دینی سایر انسان ها، این قسمت مثل این است که شما عالِم به علم فیزیک یا شیمی باشید. از این جهت وظیفه ی یک روحانی در حوزه آن است که علم فقه را آموزش ببیند و به بقیه آموزش دهد تا در انجام آداب دینی ضعف نداشته باشند. یک قسمت دیگر حوزه ی علمیه، شرایط دیندارشدن است. حوزه در قسمت دوم علمایی را تربیت کرده است که راه دینداری را به همه ی انسان ها نشان دهند، حال چه آن هایی که در حوزه هستند، چه آن هایی که در بیرون حوزه هستند نمونه اش این که خیلی ها بدون آن که

حوزوی باشند از کتاب های امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» خیلی خوب استفاده کرده اند.

بنابراین اگر برنامه بریزید، می توانید از علمای حوزه و کتاب های خاص آن ها به خوبی استفاده کنید و به آن جایی که می خواهید برسید. امروز زمینه ی استفاده از علوم دینی جهت کسب معارف عالیه و اخلاق فاضله به خوبی فراهم است. بنابراین مشکلی ندارید که بگویید حتماً باید حوزه علمیه بروید تا مشکل سیر و سلوکتان حل بشود. امثال آیت الله جوادی و آیت الله حسن زاده و آیت الله محمدشجاعی«حفظهم الله»، بهترین بحث هایی که خودشان ده ها سال زحمت کشیده اند و آن بحث ها را از استاد گرفته اند، برای ما ارائه داده اند. عمده آن است که عالَم تان را پیدا کنید و براساس آن عالم مطالعات خود را جهت دهید، بدانید می خواهید چه کار کنید تا تکلیف تان معلوم شود. إن شاءلله یک برنامه ای بریزید و سعی کنید آن را عملی کنید، خودتان بهتر می توانید در زندگی تان عملی اش کنید. البته و صد البته یک نورانیتی در حوزه ها هست که مخصوص همان جا است، و اگر کسی امکان رفتن به حوزه برایش هست، فرصت را از دست ندهد، ولی اگر چنین امکانی را ندارد با طی مقدماتی می تواند از علم عالمان دینی به نحو أحسن استفاده کند.

جایگاه استاد و «وحدت عالمانه»

سؤال: شما در این بحث، به مطالعه، از دیدگاه «هم آغوش شدن با اسراری که علمای عالَم دار در خلوت خود به دست آورده اند» نگاه

کردید، و ما با این بحث به این نتیجه رسیدیم که مطالعه ی آثار مکتوب عالِمان عالَم دار، نیاز همه ی انسان هاست تا با نور گذشتگان، آینده ی خود را ببینند. و روشن شد که همیشه علم یک ابزار نیست، بلکه خودِ علم مقصد است و می توان در آغوش علمی که به دست می آوریم آرامش پیدا کنیم، با طرح این بحث ما این طور فهمیدیم که در سیر تفکر و سلوک، روی همرفته یک استادی باید مدّ نظرمان باشد، هر چند تأکید شما در این حد نیست که: «هَلَکَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَکیمٌ یُرْشِدُهُ»، هلاک شد کسی که استادی نداشت تا او را راهنمایی کند. اما لااقل پیشنهاد شما این است که «طی این مرحله بی همرهی خضر مکن». حال سؤال ما این است که: چرا با یک استاد کارکردن، از سیر مطالعاتیِ موضوعی داشتن بهتر است؟ چرا به جای آن که در موضوعات خاصی از آثار مختلف اساتید متعدد استفاده کنیم، بهتر است با یک استاد کار کنیم و افق خود را با آن استاد هماهنگ کنیم؟

جواب: حتماً می دانید که؛ اولین مشکل ما به جای وحدت عالِمانه، پژوهش غیر عالمانه است. آن چیزی که امروز بشر گم کرده است، همین است که اصلاً نمی داند یک دنیایی بالاتر از دنیایی که آن را «مجموعه ی اطلاعات و پژوهش»ها پر کرده، هست و آن عالَم عالمان است و باید راه ورود به آن عالم را پیدا کرد.[1]

آن پایگاه فکری که به شما می گوید بروید بحث های موضوعی کار کنید، مثلاً معنی «توکل» یا «تقوا» را از این کتاب

1- در این مورد خوب است کتاب «عالَم انسان دینی» از همین مؤلف را با دقت مطالعه فرمایید.

و آن کتاب درآورید، این روش از جهتی می تواند یک کار بی بهره باشد، هر چند از جهت دیگری می تواند مفید باشد. بی فایده است به این معنا که شما در این روش وارد هیچ عالَمی نمی شوید بلکه با سخنان بزرگان، یک مجموعه ای از اطلاعات برای خودتان دست و پا می کنید. ولی بعد از بیست سال هیچ شخصیت و عالَم علمی ندارید. این همان کاری است که در روش های دانشگاهی عموماً عمل می شود، مثلاً در رشته ی تفسیر قرآن پس از پژوهش های طولانی، یک پایان نامه تنظیم می کنند که سُیُوطی این را گفته است، صاحب روح المعانی چه گفته، تفسیر المنار چه گفته، فلان مفسر این را گفته است، فلان مفسر آن را گفته است. بعد هم شما می بینید به راحتی دکترا می گیرد! به این می گویند: «پژوهش». تعبیر خوبی، آقای دکتر «داوری» در کتاب «شمه ای از تاریخ غرب زدگی ما» به کار برده اند. آن جا یک بحث خوبی دارند؛ که پژوهش یکی از روش های فرهنگ غربی است، و چون غرب عالَم ندارد و نمی خواهد به عالَمی برسد که در آن عالم با حقایق زندگی کند، به این روش ها دامن می زند. در بسیاری از موارد پژوهش های دانشگاهی، موضوعی را پیشنهاد می کنند، و طرف بدون آن که با عالَم عالمان مأنوس شود، جملات خاصی از کتاب آن ها را منقطع می کند و به عنوان یک کار ارائه می دهد، مطالعه هم می کند ولی بدون آن که عالَمی به دست آورد و یا واقعاً با عالَم صاحب اثر مأنوس گردد.

ما از طریق مطالعه می خواهیم به وحدتی خاص دست بیابیم. آن هم از دو جهت، یکی از آن جهت که تمام ابعاد و گرایش های مان را از

پراکندگی به یگانگی تبدیل کنیم، و یکی هم از آن جهت که جانمان را به «أحد» متصل نماییم. اگر ما معتقدیم تنها کار ما همین است و اسمش هم عالَم داشتن است، وقتی که یک انسانِ عالَم دارِ ملموس را پیدا کردیم که روحیه اش با ما سازگار است، دیگر معنا ندارد در بی عالَمی خودمان دست وپا بزنیم و در کثرت اطلاعات، از اتصال به «احد» باز بمانیم. در کتاب «عالمِ انسان دینی» این بحث هست که وقتی می گوییم «انسانِ دینی، عالَم دارد» به معنای این است که از «ماهیات» که مبنای کثرت است، عبور کرده و به «وجود» که عامل وحدت است، رسیده است. با توجه به این نکات است که عرض می شود ما نباید به طور پراکنده مطالعه کنیم و به دنبال مطالب پراکنده باشیم. از این جهت تحقیقات موضوعی یک اشباع کاذب است هرچند ممکن است انسان را با سواد نماید.

اما اگر در سیر مطالعاتی، ابتدا مقصد خود را یک مقصد متعالی قرار دادید و سپس شخص یا اشخاصی را که مذکِّر مقصد شما هستند پیدا کردید، باید دامن آنها را محکم بگیرید.

فقط عنایت داشته باشید که شخصیت خود را در مقصدهای عالی و انسان های بزرگ پیدا کنید، در تعریف شخصیتی که برای خود اراده می کنید بدانید که شخصیت های سطحی و احساساتی در نهایت نمی توانند خود را بپذیرند و به راحتی با خود به سر ببرند، ما به این افراد می گوئیم افرادی که تفکرشان در حد تفکر ژورنالیستی و روزنامه ای محدود شده است، این افراد برای خود کسی را انتخاب می کنند که در محدوده ی خودشان باشد، نویسنده ای را انتخاب می کنند، که فقط به امروز

می اندیشد، در نتیجه پس از مدتی می بینند هیچ عالَمی ندارند و در مقام «وجود» و «بقاء» مستقر نیستند بلکه گرفتار تزلزل شخصیت اند.

ممکن است سؤال بفرمایید استادِ مذکِّرِ مقصد متعالی را از کجا به دست آوریم؟ جوابِ مسأله در دل عزم و مقصد شما پیدا می شود. اگر شما بتوانید از همان ابتدا یک شخصیت متعالی برای خودتان انتخاب و تعریف کنید، وقتی با کسی روبرو شدید که احتمال می دهید مذکِّر عالَمی است که شما برای خود انتخاب کرده اید، با ورود در عالَم او همه چیز را با همان عالَم که برای خود انتخاب کرده اید، می سنجید و به راحتی می توانید حق و باطل را از هم تشخیص دهید. عمده آن است که دقت بفرمایید تا با ملاک های صحیح آن شخصی را که می خواهید به عالَم او وارد شوید، انتخاب کنید، همواره با خود مناقشه داشته باشید، که در انتخاب آن شخصیت بی احتیاطی نکنید و به نظر بنده حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» یک شاخص خوبی هستند، تا ملاک نزدیکی و دوری شما به افراد از دستتان نرود. به دلیل سیره ی رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام شبیه ترین انسان در عصر حاضر به آن ذوات مقدسه حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بودند، که به عنوان یک عالِم متعادل و جامع، ظاهر شدند، به طوری که شخصیت علمی ایشان مانع موضع گیری سیاسی ایشان نشد، و یا روحیه ی روایی ایشان مانع تدبّر حِکمی و یا عرفانی ایشان نگردید. آن کسی که عرفانِ بدون حماسه و یا حکمت بدون روایت و یا سیاست منهای دیانت را به شما می نمایاند، نمی تواند به شما کمک کند که در انتخاب شخصیت نهایی خود دقیق ترین هدف را انتخاب کنید. به اسم تأکید بر روایات

هرگونه تفکر را به اسم این که فلسفه کاری به دین ندارد، نفی می کنند، و یا به اسم عرفان روحیه ی ضد استکباری را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مقابله با ابوسفیان به ما نمایاندند، مورد غفلت قرار می دهند. راز موفقیت شهیدآوینی در آن بود که توانست با ملاک هایی که به قول خودش حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» در مقابلش قرار داده بود، با بقیه ی شخصیت های علمی تعامل کند و لذا وقتی به تفسیر قیم المیزان هم نگاه می کرد متوجه می شد علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» از جهتی تئوری انقلاب قرآنی را در اختیار ما گذارده اند، به خوبی معلوم است که آن شهید بزرگوار تحت تأثیر آقای دکتر داوری است و در نقد غرب از نگاه ایشان بهره ها برده است، ولی افق شخصیت خود را حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» تعیین کرده و به همین جهت وقتی آن شهید بزرگوار غرب را نقد می کند چشم مخاطبان او به حاکمیت تمدن اسلامی می افتد، و یا وقتی متوجه نکات دقیق حکمت متعالیه ی ملاصدرا«رحمه الله علیه» است از منظر نور حضرت روح الله«رضوان الله تعالی علیه» به آن می نگرد، و لذا از دکتر داوری و از ملاصدرا«رحمه الله علیه» استفاده می کند، ولی در افقی که حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» آن را مطرح می کند.

با توجه به این نکات است که عرض می کنم باید مواظب باشیم در کلاف پژوهش های بی سروته خود را سرگردان نکنیم. وقتی با توجه به این ملاک ها استاد یا استادهای خود را پیدا کردیم، دیگر نوشته های آن ها را دنبال می کنیم تا از بهره های روحانی آن ها بهره مند شویم. اگر کمی اطراف این قضیه مطالعه کردیم و رسیدیم به این که می توان با عالَم امام

خمینی و یا علامه ی طباطبایی«رحمه الله علیهما» زندگی کرد، حالا از این جا به بعد همه ی فکرمان را روی عالَم این بزرگواران می گذاریم، و هرکس ما را متذکر عالَم این بزرگواران کرد مورد توجه و استفاده ی ما قرار می گیرد و خود را از پراکندگی در مطالعات نجات داده ایم.

یک وقت است که می بینید: اگر فلان آقا را انتخاب کنید، در بی عالَمی گرفتار می شوید، هر چند موضوعات و حرف های خوبی می توانید از طریق او به دست آورید ولی شخصیت علمی او یک عالَم پراکنده است، و خواننده خود را با رقیب سازی و درگیری با رقیب های ساختگی نگه می دارد، و در انتها هیچ معرفتی به دست نمی دهد، اینجاست که با ارتباط با این افراد و نوشته ها حوصله تان سرمی رود.

ممکن است پس از مدتی با آثار فلان استاد احساس کنید هنوز به چشمه ای نرسیده اید و در حدّ ظروف پراکنده تشنگی جان خود را تا حدّی سیراب کرده اید، باید به خود تذکر دهید که تا چه موقع می خواهی این راه را ادامه دهی، عظمت و بزرگیِ امثال امام خمینی و علامه طباطبایی«رحمه الله علیهما» به این است که طوری چشم دل ما را باز می کنند که پس از مدتی بحمدالله اهل البیت علیهم السلام را در مقابل خود می یابیم. در معارفی که علماء واقعی در اختیار شما می گذارند طوری جلو می آیید که جان شما از آن به بعد فقط با امیرالمؤمنین علیه السلام می تواند به سر برد! بعد که سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام می آیید، می بینید نگاه شما را به توکلِ به خدا می اندازد، به این معنی که ما را متوجه می کند که همه چیز را از خدا بدانیم و تمام حرف های امام خمینی و علامه طباطبایی و ملاصدرا«رحمه الله علیهم» به اینجاها

ختم می شود. در معارفی که این بزرگان به ما می دهند عظمت اهل البیت علیهم السلام روشن می شود، ممکن است در حال حاضر هم بگوئیم اهل البیت علیهم السلام بزرگ اند ولی درک مقام آن ذوات مقدسه از طریق معارف عالیه، درک دیگری است.

آری پس از آن که عالَم دار شدید و به کمک عالمانِ جامع به جامعیت نسبی رسیدید، حالا بخواهید موضوعاتی مثل «توکل» یا «تقوا» را بررسی کنید، دیگر گرفتار کلافه ی پژوهشِ پراکنده نمی شوید، هر کدام از این معانی را در سازمان و سامان خود بررسی می کنید. اگر با آن روحیه رفتیم «توکل» یا «تقوا» را با تعریفی که آیت الله جوادی«حفظه الله» دارند گرفتیم، از عالَمی که در آن عالَم داریم با علامه زندگی می کنیم در نیامده ایم. حتی از این طریق می توانیم آن عالَم را وسعت دهیم، یا از طریق «ملاصدرا» می توانیم آن عالَم را وسعت دهیم. از علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» پرسیده بودند کدام یک از فیلسوف ها را بیشتر پسندیدید؟ جواب داده بودند فارابی را. این همه فیلسوف بعد از فارابی آمده اند، ولی این مرد نمی تواند از فارابی بگذرد. و همان طور هم که می دانید، روش ایشان به فارابی خیلی شبیه است، هر چند از نظر مبانی، صدرایی هستند. حالا چه اشکالی دارد اگر در عالمی که افلاطون هم مذکِّر عالَم فارابی است، آثار افلاطون را هم بخوانیم؟! با این که افلاطون قبل از فارابی بوده است اما فارابی برای علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» این قدر جذاب شده است که همه شخصیت ها را از زاویه فارابی می بیند.

نمونه خوبی از موفقیت افرادی که استاد عالَم داری را پیدا کردند و به نتایج خوبی رسیدند، آیت الله جوادی و آیت الله حسن زاده و رابطه ی آن ها با علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» است، لذا وقتی به این عزیزان توجه کنید همواره در عالم استادشان به سر می برند، هر چند عقلشان را نسبت به استاد تعطیل نکرده اند و گاهی با استاد تفاوت نظر دارند، چون علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» کسی نیست که بخواهد مرید و مقلّد بپروراند.

اگر در دل مطالعات خود گم شوید و نه علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» داشته باشید نه حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، نه کس دیگر، همین طور هرچیز به دست آوردید بخوانید، هیچ وقت شخصیت تان را برای خودتان جمع بندی نکرده اید. و تأکید روی استاد را هم می شود از این زاویه نگاه بکنید که وجود استاد، قدرت جمع بندی شخصیت به ما می دهد.

این را هم تأکید کنم که روی هر کدام از مثال هایی که در مورد استاد زدم نخواستم آن ها را به عنوان انسان های مطلق عرض کنم به طوری که شما نتوانید به افق دیگری نظر داشته باشید. یا فکر کنید جمع چند نفر از آن ها ممکن نیست. ممکن است در عالَم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» یک مرتبه به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نظر کنید و ببینید امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» چه وسعتی دارد، به طوری که پیش خود بگوئید: من نمی دانم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» را در افق شخصیت خود قرار دهم یا حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را، این جا دیگر دو شخصیت در میان نیست. حالا اگر معارف الهیه را از زاویه ی نگاه آن دو نگاه کنید، نه تنها از آن عالَمی که دارید خارج نمی شوید، بلکه احساس می کنید که عالَم تان تقویت هم

می شود، چون این نوع عالمان همه یک نورند با ظهورات مختلف و ما را به یک چیز می خوانند.

معنی پژوهش در دین

سؤال: شما طوری موضوع پژوهش را مطرح کردید که گویا نباید به سراغ آن رفت، در حالی که در عالَم دین بر روی پژوهش هم تأکید شده انجام می شود، آن پژوهش ها با آنچه شما به عنوان یک روش غربی نقد می کنید، چه فرقی دارند؟

جواب: همان طور که عرض شد، وقتی افق شما در تعریف شخصیتی که باید به دست آورید مشخص شد، حالا ممکن است بخواهید ببینید نظر آیت الله جوادی یا آیت الله مطهری درباره ی «توکل» چیست. در این مرحله با توجه به افقی که دارید؛ و می دانید کجا می خواهید بروید، از چشمه ی شخصیت آن بزرگان بهره مند می شوید. اما روشی که در دنیای مدرن هست و عرض کردم به دانشگاه های ما نیز سرایت کرده، غیر از این است. مثلاً در دانشگاه ها وقتی شخصی می خواهد دکترا بگیرد، مجبور است پایان نامه بنویسد، جهت تدوین پایان نامه افراد به دنبال آن نیستند که نقش توکل در قلب انسانی که وارد عالَم توکل می شود چیست، فقط آن را به عنوان یک پژوهش علمی دنبال می کنند، کسی کاری به نقش توکل در جان انسان ندارد، چون این یک موضوع باطنی است، ولی فردی که می خواهد پایان نامه ی خود را در رابطه با توکل بنویسد می خواهد مجموعه ای از نظرات را در آن رابطه جمع کند، و به همین جهت نمی تواند با حقیقتِ

توکل ارتباط پیدا کند، و در نتیجه به هیچ حالت معنوی هم در این رابطه نمی رسد. آن وقتی هم که در پژوهش متوجه می شود روایتی از امام معصوم هست که راجع به توکل خیلی خوب بحث کرده برای او از این نظر جالب است که می تواند به کمک طرح آن روایت، از پایان نامه اش خوب دفاع کند. اما شما وقتی که آمدید «توکل» را در عالَم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» شناختید و دیدید که ایشان چه افقی را در حیات به شما نشان می دهد، تا آنجایی که ابزارها را نبینید و نقش خدا را در ماوراء ابزارها بنگرید، جانتان از ساحتی به ساحتی دیگر سیر می کند. آن وقت است که می توانیم بگوییم علاوه بر اینکه «توکل» را عقلاً شناخته اید، قلباً نیز با حقیقت «توکل» تماس برقرار کرده اید. این پژوهش در عالَم دین با آن پژوهش در بی عالَمی، و در نتیجه دامن زدن به پراکندگی و هر چه بیشتر دورشدن از «اَحد»، خیلی فرق می کند. طوری نیست اسم این را هم پژوهش بگذارید، اما مواظب آفت آن پژوهش باشید.

چگونه فکر کنیم؟

سؤال: شما عموماً در مباحث خود افراد را به تفکر دعوت می کنید و معتقدید اگر انسان به ساحت تفکر وارد شد در و دیوار عالم با او حرف دارند. حال سؤال این است که چگونه می توانیم از طریق مطالعه به تفکر کردن برسیم؟ چون در این صورت هم به مطالعه دعوت می شویم و هم به تفکر، و درنتیجه از نتایج هر دوی این نعمت ها بهره مند خواهیم شد. إن شاءالله.

جواب: عموماً مطالعه وقتی مطالعه است و موجب تفکر می شود که موضوعِ مورد مطالعه، یک موضوع حقیقی باشد و نه یک موضوع اعتباری. این که ما بفهمیم بعد از آغامحمدخان قاجار چه کسی حکومت را به دست گرفت، موجب تفکر نمی شود، به همین جهت اصرار می شود کتاب های اهل فکر را بخوانید، چون اهل فکر موضوعی را که مورد مداقّه قرار می دهند موضوع حقیقی است. ما وقتی یک شخصیت فکری را شناختیم، در واقع با موضوعی که او با ما در میان می گذارد زندگی می کنیم. مثلاً شما شهید مطهری یا امام خمینی و یا علامه طباطبایی«رحمه الله علیهم» را که شناختید متوجه موضوعاتی خواهید شد که آن ها با شما در میان می گذارند و لذا وارد تفکر می شوید، در این حالت مطالعه ی آثارِ آن ها شما را به وادی فکر وارد می کند، و نه به وادی اطلاعات. چون این ها با موضوعاتی که شناخته اند خودشان اهل فکر شده اند و شما را هم به همان اندازه اهل فکر می کنند، و در نتیجه در مقابل هر حادثه ای بدون آن که از آن ها سؤال کنید، مثل آن ها فکر می کنید و مثل آن ها عمل می نمایید، وقتی معنی تفکر برایتان معلوم شد تلاش شما در مطالعه ی آثار عالمان، دیگر ارتباط بیشتر با موضوعاتی است که آن بزرگان نسبت به آن ها تفکر کرده اند. در آن حال لازم نیست علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» را از قبر درآورید و بپرسید: «الآن چه کارکنیم؟» بلکه با دستگاه فکری که به کمک ایشان پیدا کرده اید خودتان تشخیص می دهید چه کار باید بکنید. پس این که می پرسید: «چگونه فکر کنیم؟»، جوابش این است که اگر ما شخصیت های فکری را بشناسیم، و خود را مشغول

کتاب هایی نکنیم که نویسندگان آن ها اهل فکر بر روی موضوعات حقیقی نیستند، اهل فکر می شویم و در برخورد با اموری که پیش می آید و یا در رابطه با انتخاب هایی که باید انجام دهیم، مثل کسانی فکر می کنیم که به کمک آن ها موضوعات حقیقی را شناخته ایم. وقتی از این طریق اهل فکر شدیم دیگر سرگردان نیستیم که چه کار کنیم؛ و جدا از اهل اندیشه عمل نمی کنیم.

«تفکر» یعنی داشتن ملکه و توانی که بتوانیم از مقدمات به خوبی به نتیجه برسیم، حال هرچقدر مقدماتِ مورد توجه، حقیقی و وجودی باشند، بیشتر قابل تفکرند و ما را به نتایج عالی تری می رسانند. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَتِه»(1)؛ بالاترین عبادت ادامه ی تفکر در باره ی خدا و قدرت او است. در این روایت، خداوند و آلاء و نشانه های قدرت او موضوع تفکر است. می فرمایند تفکری که موضوعش خدا و آثار قدرت پروردگار باشد، بالاترین عبادت است.

ما باید در سازمان فکری خودمان موضوعات ارزشمند را بشناسیم و نسبت به آن ها فکر کنیم تا بهترین عمل را انجام دهیم. آیا کسی که جایگاه ربوبیت پروردگار عالم را می شناسد و نسبت به نقش پروردگار عالم در مناسبات بشری فکر کرده، با کسی که موضوع فکرش مسائل عادی زندگی است، یک طور عمل می کنند و به یک نتیجه می رسند؟

1- الکافی، ج 2، ص 55.

سؤال: عموماً دلیل مطالعه نکردن ما بهانه ی کمبود وقت است، از طرفی ما اگر بخواهیم روی مطالعات دینی مان وقت بیشتری بگذاریم، برای کارهای علمی و درسی وقت کم می آوریم، شما برای رفع این مشکل چه پیشنهادی دارید؟

جواب: عمده این است که در عالَم خود، تفکر بر روی موضوعات حقیقی را برنامه ریزی کنیم تا فکرمان جهت پیدا کند و بتوانیم خیالات خود را مدیریت کنیم. موضوعاتی از ما وقت خاص می خواهند که در عالَم ما جای ندارند. چطور انسان از داشتن خودش و نفس کشیدن خودش خسته نمی شود و وقت خاص هم برای آن تعیین نمی کند. چون خود را با همین کارها و بودن ها پذیرفته است. اگر کارها طوری باشد که در عالَم ما جای بگیرند، نه تنها وقت ما را نمی گیرند، بلکه عین زندگی ما می شوند. بارها به دوستان عرض کرده ام چه اشکالی دارد ریاضی دانی باشید که در مباحث دینی هم در حد خود صاحب نظر شوید، علمای بزرگ عموماً شخصیت های جامعی داشته اند، چه در علوم عقلی و چه در علوم نقلی و چه در علوم تجربی، مسلّم علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» ضرر نکرده اند که وقت نسبتاً زیادی در خواندن ریاضیات صرف کردند. به ظاهر مطالعه بررسی موضوعی مثل علم نجوم و ریاضیات به درد فهم قرآن نمی خورد، ولی عامل ایجاد شخصیت فکری بر ای انسان می شود تا در موضوعات قابل تفکر، خوب فکر کند. شناخت موضوعاتِ قابل تفکر به انسان وسعت می دهد، کسی که بداند فلسفه ای که غرب را به وجود آورد چه

خصوصیاتی داشت، بهتر می تواند غرب را تحلیل کند و در رقابتی که آن فرهنگ با اسلام شروع کرده، درست موضع گیری می کند.

عمده ترین نکته در مطالعات، تشخیص موضوع قابل مطالعه است. مسلم عالی ترین موضوعاتِ قابل مطالعه، موضوعات حقیقی، یعنی حقایق عالم هستی است، ولی همان طور که در قرآن با طرح موضوعِ توحید و نور توحیدی به عنوان توجه به یک موضوع حقیقی، شرک را به خوبی تحلیل می کند، همین طور شناخت غرب و جایگاه و نقش تکنولوژی و رسانه، با نور توحید، موجب می شود تا غرب را درست تحلیل کنیم، چون به کمک یک موضوع حقیقی توانسته ایم اعتباری و وَهمی بودن فرهنگ غربی را بشناسیم.

توجه به این امر که انسان باید در هر حال از نظر فکری، یک شخصیت جامع برای خود شکل دهد، موجب می شود تا علاوه بر این که همواره با خودی به سر برد که افق های زیادی در روبروی خود می شناسد، در انتخاب امور نیز جامع ترین انتخاب را داشته باشد، چنین آدمی گرفتار پول درآوردن نمی شود که تمام همّت خود را صرف یک تخصص بکند که پول بیشتر درآورد.

با توجه به این نکات مجدداً عرض می کنم اگر دانشجویان در علوم تجربی روحیه ی اجتهادی پیدا کنند با صرف وقتِ کم تر نتیجه ی بیشتری به دست می آورند. سعی باید کرد حرف اصلی آن علم را پیدا کرد، نه این که همه ی نکات را به حافظه بسپاریم. ممکن است این روش برای طرف نمره ی 20 نیاورد، اما او را در آن علم صاحب نظر می کند و او در

تخصص خود مجتهد خواهد بود. اگر با موضوعات علمی با این روش برخورد کنیم اولاً: فکرمان در میدان است و نه حافظه. ثانیاً: نتایج کار برایمان می ماند. پشیمان نمی شویم که چرا این همه آن کتاب ها را حفظ کردیم و حالا هم هیچ چیزی از آن ها نداریم.

توصیه ی بنده به دوستان این است که جای تخصص علمی خود را در شخصیت تان پیدا کنید، نه این که شخصیت تان را در تخصص تان جستجو نمایید. اگر بخواهید شخصیت تان را در تخصص تان جستجو کنید، متحمل فشار روحی زیادی می شوید و در آخر هم خسته و ناامید می گردید و می خواهید از رشته ی تخصصی خودتان فرار کنید. اما اگر عکس آن عمل کنید؛ ابتدا شخصیت و عالَم خودتان را بشناسید و افق زندگی را در رسیدن به آن عالَم تعیین کنید، سپس یکی از ابعاد شخصیت خود را صاحب نظر بودن در آن مسئله ی علمی بدانید. در این صورت هم شخصیت تان را در تخصص تان گم نکرده اید، و هم در حد خودتان در دین صاحب نظرشده اید.

وقتی شخصیت مورد نظر خود را یافتید، دیگر مشکل کمبود وقت نخواهید داشت، چون هر موضوعی را در جای خودش قرار می دهید و در عین به سر بردن در عالَم خودتان، مطابق آن عالم، دروس دانشگاهی یا طلبگی، جای خود را پیدا می کنند. مثل این است که یک کوه نوردی را که کوه نوردی را انتخاب کرده، در ابتدای دامنه کوه گذاشته اند و می گویند: باید به قله بروی، بالارفتن از این قله برای او عین زندگی است و با همه ی سختی هایش برایش لذت دارد. ولی یک وقت ممکن است

آدمی را که اهل کوه و کوه نوردی نیست بگویند که باید به این قلّه بروی، معلوم است که برای او سخت است. چیزهایی برای ما سخت است که ما را از عالَممان در می آورند.

اگر انسان مزه ی قرارگرفتن در یک دنیای علمی، در عین ارتباط با آثار شخصیت های جامع را بچشد، آن وقت است که می فهمد زندگیِ پراکنده و افکار غیر جامع چه اندازه خسته کننده و آزاردهنده است.

اگر دانشجو یا طلبه شخصیتی یا عالَمی را به دست آورد که مطالعه، جزء عالَم او شد، دیگر بحث وقت نداشتن به کلی از زندگی او می رود، چون عالَم او فکر و مطالعه است. مثل این که شما نمی گویید وقت ندارم که هستم، چون خودِ شما جز بودن برای خود، چیز دیگری نیستید. وقتی طرف می گوید «وقت ندارم» منظورش این است که من نمی توانم عالَم گم شده ام را در این نوع فعالیت ها و مطالعات پیدا کنم. ولی وقتی عالَم پیدا کرد دیگر این بحث ها نیست.(1)

آن عزیزی که می گوید برای مطالعات دینی «وقت ندارم»، اگر در مطالعات درسی اش هم نتواند یک طوری عالَمِ پیدا کند، در خواندن همان ها هم جان می کند و مطالعه می کند، و عموماً هم وقت کم می آورد.

گاهی از خودتان می پرسید که فلان آقا یا خانم چطوری این همه کتاب می خواند؟! علت پشتِ کار او در مطالعه ی کتاب ها آن است که پیگیری آن موضوعات جزء عالَمش شده و مطالعه ی آن ها را جزء زندگی

1- در رابطه با چگونگی ورود در عالَم دینی به کتاب «عالَم انسان دینی» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

خود می بیند و با آن ها زندگی می کند. باید از خود پرسید آیا وقت نداریم و یا هنوز راه را پیدا نکرده ایم که در آن راه مطالعاتمان جزء زندگی مان بشود؟! ما به دوستان توصیه می کنیم مزه ی عالَم داربودن و زشتی بی عالَم بودن را بشناسند تا در عالَم دینی خود به حکم وظیفه و برای حفظ آن عالَم، به راحتی مطالعات علمی و دینی را ادامه دهند.

چگونگی برخورد با استاد

سؤال: بعد از آن که استاد یا استادهایی را که عالَم دارند انتخاب کردیم، موضوعات خاصی از آثار آن ها را کار کنیم، یا این که مجموعه ای از آثارشان را؟ مثلاً در سیر مطالعاتی کتب امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»، یا علامه طباطبایی«رحمهالله علیه»، یا دکتر داوری، یا شهید آوینی، آیا موضوعات خاصی که در آن رابطه شبهه داریم را در آثار آن ها کارکنیم یا این که کل آثار ایشان را بخوانیم؟ درواقع سؤال ما از شما این است که چه طریقی را برای هم افق شدن با استادی که انتخاب کرده ایم پیشنهاد می کنید؟

جواب: این دست شما نیست، چه برسد به این که بنده بخواهم پیشنهادی داشته باشم؛ شما اگر به استادی که باید انتخاب کنید رسیدید، خود آن استاد به شما می گوید از چه راهی با او هم افق می شوید. گرایش های شما هم منطبق با استاد یا استادانتان می شود. تلاش تان فقط هم افق شدن با او است. هم افق شدن یکی از نظر آداب شخصی است، یکی هم از نظر فکر و عبادات است، مثلاً تلاش شما این می شود که فکر حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را بگیرید. بعد می بینید این فکر، منهای

زندگی ساده ای همانند او، ممکن نیست، لذا سعی می کنید از نظر ظاهر زندگی هم هرچه بیشتر با او هماهنگ شوید. به نظر بنده حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» خودِ برترِ انسانِ قرن حاضر است. وقتی که خودِ برتر خود را او دانستید اگر متوجه شوید برای نزدیکی به او باید حکمت و عرفان هم کنار سایر مطالعات و فعالیت هایت بدانید، به راحتی مطالعه در مورد حکمت و عرفان جزء زندگی تان می شود. اگر متوجه شوید باید در مستحبات هم وقت بگذارید، به راحتی وقت می گذارید، به همین جهت است که ملاحظه می کنید شاگردان امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که ایشان را به عنوان شخصیت آرمانی خود پذیرفتند چقدر راحت مثل خودِ استادشان در علوم دینی در جامعیت بودند و هستند.

بنده یک زمانی فکر کردم علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» همان شخصیتی هستند که من می خواهم، درنتیجه تمام وقت و ذکرم را روی سخنان و کتاب های ایشان گذاشتم؛ بعد از یک مدتی احساس کردم ایشان از جهت ارائه ی مطالب تازه نمی توانند افقی جدید بر افق های قبلی در مقابلم بگشایند. متضاد با افق بنده نبودند، به یک معنی از آن به بعد از علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» گذر کردم - نه این که پشت کرده باشم- دیدم ایشان تا آن جا را خوب آمدند، ولی بنده به دنبال موضوعات دیگری بودم، ممکن است ایشان در آن افقی که بنده نمی خواستم خیلی جلو رفته باشند، مثل وقت زیادی که روی شرح مثنوی گذاشتند، احساس کردم آن موضوعاتی که نیاز دارم در آثار حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و آثار آیت الله جوادی«حفظه الله» و علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» بهتر می شود پیدا کرد، با

ارتباط با آثار این بزرگان، علاوه بر این که افق قبلی حفظ شد، افق های بالاتری در مدّ نظرم قرار گرفت و انصافاً توجه به استادهای بعدی را هم خودِ حضرت علامه محمدتقی جعفری«رحمه الله علیه» در مقابل بنده قرار دادند. وقتی استاد به واقع استاد باشد، خودِ او به شما می گوید که تا کجا می تواند شما را جلو ببرد و بقیه ی راه را با چه کسی می توانی ادامه دهی. آیا راه صحیح این نیست که فعلاً دامن یک دانشمند معتبر و مطمئن را که می دانیم در تفکر اسلامی در عین جامعیت، عالَم دارد بچسبیم، بعد در دل ارتباط با فکر او، اگر دیدیم جوابگویمان بود، ارتباط با او را ادامه دهیم، و اگر نبود از او گذر کنیم؟ علامه جعفری«رحمه الله علیه» خودش دارد به شما می گوید چطوری با او برخورد کنید. وقتی شما می خواهید با شخصیت علمی یک دانشمند اسلامی ارتباط پیدا کنید خود او خود را به شما می نمایاند و سخت إبا دارد که مُریدسازی کند. اگر او عالَم داشته باشد و شما هم بخواهید عالَم داشته باشید، احساس می کنید در دلِ آن فکر، جذْبه خوابیده است، و دائماً شما را قدم به قدم جلو برد. اصلاً نور توحیدی آن ها به آدم می گوید که چطوری با آن ها تعامل بکنیم و راه را ادامه دهیم.

خطر بی آیندگی

سؤال: اگر خواستیم خودمان درباره ی موضوعات قابل مطالعه فکر کنیم، شما چه زوایایی را پیشنهاد می کنید که بر مبنای آن ها به کتب اساتید عالَم دار رجوع کنیم؟

ص: 154

جواب: باید به بحثی که شد برگردیم، به ما گفته اند: عده ای از انسان های عالِم، در این دنیا هستند که این ها عالَم دارند، ما باید برویم دامن آن ها را بگیریم. حالا سؤال شما این است که بعد از این بحث ما در موضوعات قابل مطالعه، چه موضوعاتی را دنبال کنیم که مطالعات خود را از آن زوایا مدیریت کنیم؟ می خواهم بگویم بعد از بحثی که گذشت دیگر نباید چنین سؤالی در میان باشد؛ زیرا روشن شد مطالعه ی حقیقی یعنی هم افق شدن با عالِمانی که در شرایط خلوت خود با خدایشان هدیه های جبرائیل را برای اتحاد با حقایق قدسی گرفته اند و به کتابت درآورده اند. فعلاً همین کتابت ها است که مسائل ما را حل می کند و به ما افق می دهد و به زندگی ما معنی می بخشد. خداوند آقای «جبران خلیل جبران» را رحمت کند، در آن کتابِ بسیارخوب «پیامبر»شان که کتاب زنده و ارزنده ای است در آخر کتاب می گوید هر کسی از آن پیامبر مسائل خود را سؤال می کرد، آن که کارگر بود می گفت: «ما چه کار کنیم تا در کار خود موفق باشیم؟» زن خانه دار می گفت: «ما چه کار کنیم؟» آن که تاجر بود می پرسید: «ما چه کار کنیم؟». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکلیف هر کدام را روشن می نمودند و چگونگی ادامه ی راه را برای آن ها معنی می کردند. می گوید: «آنگاه کشیش پیری وی را گفت: از دین بگو! و او گفت: من امروز مگر هیچ غیر آن گفته ام؟». تذکر جبران خلیل جبران با طرح سخن کشیش آن است که شما عادت نداشته باشید باز از مطالعه سؤال کنید، زیرا بحث روی مطالعه عادت شما می شود و در نتیجه همواره از واردشدن در مطالعه باز می مانید. به گفته ی عطّار:

تو

پای به راه در نِه و هیچ مپرس

خود

راه بگویدت که چون باید کرد

باید میدان عمل و آن هم عملِ مطالعه کردن را به نحوی که عرض شد بگشاییم.

ما باید بدانیم، جدا از اندیشه ی اندیشمندان واقعی که در طول تاریخ برای ما ذخیره شده، نمی توانیم زندگی کنیم و آینده ی خود را به ثمر برسانیم، ما با رسوخ در تفکر عالمانی آنچنانی می توانیم امکان زندگی امروز و فردای خود را فراهم کنیم، وگرنه گرفتار گسست تاریخی می شویم و تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته از تاریخ بیرون می افتیم.

بعضی از عادات و رسوم گذشته را که مربوط به شرایط زندگی آن زمان بوده، می توان ترک کرد اما آثار عالِمان عالَم دار، شرایط روحی و روحیه ای است که از گذشته در وجود ما زنده مانده و به ما توانایی فکرکردن می دهد، و امکان زندگی در آینده را برایمان فراهم می سازد. بنا براین جامعه ای که از چنین ذخیره هایی جدا شود نه فقط پیوندش با گذشته قطع می شود بلکه راهی به آینده نیز ندارد. وقتی من موقعیت تاریخیِ تفکری را که سال ها پدرانم با آن زندگی کرده اند نشناسم به کلی بی آینده خواهم شد. مسأله خیلی مهمتر از دانستن یا ندانستن چند کتاب است. مسئله ی بی عالَم بودن یا عالَم داشتن است، آن هم در شرایطی که مدرنیته می خواهد ریشه ی تفکر ما را و همه ی بشریت را بخشکاند.

ما اگر راهیانِ راه آینده ایم باید بیش از آنکه عزم رفتن کنیم بدانیم کجا ایستاده ایم و با چه حال و هوایی می خواهیم وارد آینده ی خود شویم، مگر بدون تفکری که حاصل خلوت علماء بوده حرکت به سوی آینده

ممکن است؟ راهرو حقیقی نمی تواند چنین گذشته و سنتی را رها کند، چنین سنتی مَرکب ما است و بدون آن، راه رفتن و آینده داشتن ممکن نیست. ما و تفکر علمای گذشته به هم پیوسته ایم و اگر از آن جدا شویم اصلا از راه رفتن جدا شده ایم.

وقتی فکر کنیم احتیاجات امروز ما جدا از خلوتِ علمای عالَم دارِ گذشته است، باید بدانیم آینده را از دست می دهیم، همان طور که غرب با رنسانس، از گذشته ی علمای خود، گسسته و بی آینده شد. گره خوردن با عالَم علماء، شرط درست اندیشیدن و درست عمل کردن است. نوری است که از پشت سر ما بر ما می تابد و آینده را روشن می کند. درست است آن تفکرات در پشت سر ما قرار دارند، ولی آینده را می نمایانند و می توانند در فکر و عمل و عقل و تدبیرهای امروز و فردای ما حضور پیدا کنند و ما را راه ببرند، مانع ها را به ما بنمایانند و نگذارند مأیوسانه از حرکت باز ایستیم. این است که باز تأکید می کنم هرکس آینده می خواهد، باید با چنین گذشته ای که عرض شد، متذکر و همراه باشد وگرنه تباه می شود. انبوه روایات عمیق معرفتی سرمایه ای است تا آینده ی خود را در بستر تمدن اسلامی به عالی ترین نحوه شکل دهیم. باید به آن ها به عنوان راه سازماندهی به آینده نگریست تا معنی حقیقی خود را بنمایانند.

پیدا است که شخص متفکر تنها است و تفکر در خلوت صورت می گیرد. ولی کسی خلوت دارد که با دیگران باشد. تفکر، راه صحیح واردشدن بین انسان ها است تا روزمرگی ها ارتباط ها را ضایع و آینده را

پوچ ننمایند. علمای ما تنهایی و خلوتِ تفکر را پس از باهم بودن به دست آورده اند و برای ارتباط های صحیح، حاصل آن خلوت و تفکر را به کتابت آورده اند. آری آن خلوت ها بریدن از دیگران برای برقراری پیوند مستحکم با انسان هایی است که تشنه ی تفکر و پیوند علمی اند برای زندگی در آینده ای که ماوراء امروز است.

آنچه در آخر فقط تذکر می دهم و نمی توانم به شرح آن بپردازم؛ توجه به عالمان عالَم دار در علم فقه است که ما به جهت نوع مخاطبمان متذکر امثال شیخ انصاری ها نشدیم که آن بزرگان شاخصه ی کاملی از عالمان عالَم دار اند و عموماً تا مجتهدان در رشته ی خاص خود عالَم دار نشوند دارای ملکه ی اجتهاد نمی شوند و لذا طلاّب عزیز باید از ورود به عالَم عالمان علم فقه غافل نگردند، تا لذّت دروس فقهی برایشان صدچندان شود. إن شاءالله.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: 158

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

ارشادالقلوب دیلمی

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی ، اصغر طاهرزاده

علل تزلزل تمدن غرب، اصغر طاهرزاده

فرهنگ مدرنیته و توهم ، اصغر طاهرزاده

ص: 159

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- جوان و انتخاب بزرگ
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه31 نهج البلاغه) (جلد 1و2)
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد 1و2)
- مبانی معرفتی مهدویت
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- جایگاه رزق انسان در هستی
- هدف حیات زمینی آدم

- زن، آن گونه که باید باشد
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- عالم انسان دینی

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

ص: 160

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109